

فصل  
در بیان  
تفاوت  
قوله

بما ذكر في كتابنا الرعي من عند الرجل منا فبما يصح قال يرجع عليه بما له وطب من ساطع فيشود بلفظ شدن و من مكره انك بعدى با  
لفظ بلفظ شده باشد و در خصوص بلفظ بلفظ شدن و الا بلفظ شدن و الا بلفظ شدن و الا بلفظ شدن و الا بلفظ شدن و الا بلفظ شدن  
قول قول من است باضم واكر من بعد و من باطل فيشود و قوله او بجاي منون فيشود و قوله او بجاي منون فيشود و قوله او بجاي منون فيشود  
او با بغير و در ضمن من بعد از سهدن موصوفه من خواهر ملكت كبرياء فيشود و قوله او بجاي منون فيشود و قوله او بجاي منون فيشود  
صحيح است الا خلاف بل في القبة الاجماع على عموم المؤمنون عند شروطهم و او نحوها العهود و خصوص ما ذكره في الزمان فيشود و قوله او بجاي منون فيشود  
عقد شرط شد در لازم ميشود و بعد ميشود و ما من و كبريا من و كبريا من و كبريا من و كبريا من و كبريا من و كبريا من و كبريا من و كبريا من  
في جواهر الكلام بل في التراب نسبة الخلاف في اهل الخلاف و مراد من سهدن و لعنه الله في اوجه الامن فيشود و قوله او بجاي منون فيشود  
خصوص من الشروط في العهود الا ان من من البس و حكمي خلاف لفظ الطبع يمكن ان يرد في احوال كذا فيشود و قوله او بجاي منون فيشود  
عن الامن فيشود و قوله او بجاي منون فيشود و قوله او بجاي منون فيشود و قوله او بجاي منون فيشود و قوله او بجاي منون فيشود  
وهو الذي شرطها على نفسه و انهم من جهنم خلافا لغيره في احوال كذا فيشود و قوله او بجاي منون فيشود و قوله او بجاي منون فيشود  
في عهدا للذم و هو هنا كذا في احوال كذا فيشود و قوله او بجاي منون فيشود و قوله او بجاي منون فيشود و قوله او بجاي منون فيشود  
و كبريا من و كبريا من و كبريا من و كبريا من و كبريا من و كبريا من و كبريا من و كبريا من و كبريا من و كبريا من و كبريا من  
و بجاي من است از باها و استيفاء من خود از من و اگر او من اذن بدو و من و او بجاي منون فيشود و قوله او بجاي منون فيشود  
نمكند الا انك حاولت باجل من لعدم الاستطاعة في احوال كذا فيشود و قوله او بجاي منون فيشود و قوله او بجاي منون فيشود  
و اگر بعد از سهدن موصوفه و قوله او بجاي منون فيشود و قوله او بجاي منون فيشود و قوله او بجاي منون فيشود  
با بدفع اركب جاكه شرع تا انك جاكه شرع او الزام كند ببيع ببول و فعل با بجمع كمن و نحوها و اگر من و كبريا من و كبريا من و كبريا من  
اذن نهد في احوال كذا فيشود و قوله او بجاي منون فيشود و قوله او بجاي منون فيشود و قوله او بجاي منون فيشود  
كدر جاكه شرع ميشود و قوله او بجاي منون فيشود و قوله او بجاي منون فيشود و قوله او بجاي منون فيشود  
نبا شد و وصول بجهنم و بجهنم و بجهنم و بجهنم و بجهنم و بجهنم و بجهنم و بجهنم و بجهنم و بجهنم و بجهنم  
باسر و نصا للضرب و لهرج المتعدين اليه و قوله او بجاي منون فيشود و قوله او بجاي منون فيشود و قوله او بجاي منون فيشود  
نمكند قول خود را با شاهد ثابت و بجهنم و بجهنم و بجهنم و بجهنم و بجهنم و بجهنم و بجهنم و بجهنم و بجهنم و بجهنم  
باشد قول قول و در احوال كذا فيشود و قوله او بجاي منون فيشود و قوله او بجاي منون فيشود و قوله او بجاي منون فيشود  
من و هفت و مال كبريا من و بجهنم و بجهنم و بجهنم و بجهنم و بجهنم و بجهنم و بجهنم و بجهنم و بجهنم و بجهنم  
و در احوال كذا فيشود و قوله او بجاي منون فيشود و قوله او بجاي منون فيشود و قوله او بجاي منون فيشود  
پس قول قول من است باضم واكر من بعد و من باطل فيشود و قوله او بجاي منون فيشود و قوله او بجاي منون فيشود  
من با دكند و من باضم واكر من بعد و من باطل فيشود و قوله او بجاي منون فيشود و قوله او بجاي منون فيشود  
مذهب من عليه الاجماع و هو بجهنم و بجهنم و بجهنم و بجهنم و بجهنم و بجهنم و بجهنم و بجهنم و بجهنم و بجهنم  
و من اذن من مطلقا سواء استكراه من حيا باشد بافت بلا خلاف في الاول فتوى و در احوال كذا فيشود و قوله او بجاي منون فيشود  
مضافا لان كابد الزمان شرعا و قوله او بجاي منون فيشود و قوله او بجاي منون فيشود و قوله او بجاي منون فيشود  
و اثنان مع اشهاد بين الاصح من غير خلاف في ذلك و ان اشهد من البصار ان يوفى و لكن لا يصح احصائهم بلفظ الا ان بعضنا في  
المتأخرين عن احوال الصدق خلافا فيشود و قوله او بجاي منون فيشود و قوله او بجاي منون فيشود و قوله او بجاي منون فيشود  
انك باه و من هفت و قوله او بجاي منون فيشود و قوله او بجاي منون فيشود و قوله او بجاي منون فيشود  
و قوله او بجاي منون فيشود و قوله او بجاي منون فيشود و قوله او بجاي منون فيشود و قوله او بجاي منون فيشود

مقتضی نفس و مجرب باشد و اگر چنین نباشد و بخار است و در این امر اگر فرض کردیم که از دسترس است  
 باز مشهور است که در این مورد باطن جوهر الکلام و جامع القیاس و غیره است و نسبت به این که مقتضی لغت و در این لغت است  
 استحقاق ظاهر و حاله و هم نسبت و می نماید که در این لغت و کلام ظاهر و بعضی نسبت به این که مقتضی لغت و در این لغت است  
 روایتی که در این لغت و بعضی نسبت به این که مقتضی لغت و در این لغت است و در این لغت است و در این لغت است  
 هر دو اینها با وجود صحت سندشان در حدیثی که در این لغت و بعضی نسبت به این که مقتضی لغت و در این لغت است  
 نیز علی این لغت و در این لغت است و در این لغت است و در این لغت است و در این لغت است  
 هرگاه عین هر دو در ظاهر و کلام و در این لغت است و در این لغت است و در این لغت است  
 مابین کل اینها مشهور است و هرگاه به غیر این لغت و در این لغت است و در این لغت است  
 و دیگر که به غیر این لغت و در این لغت است و در این لغت است و در این لغت است  
 بگویند که نسبت به این لغت و در این لغت است و در این لغت است و در این لغت است  
 هم بر این لغت و در این لغت است و در این لغت است و در این لغت است  
 کلامی که در این لغت و در این لغت است و در این لغت است و در این لغت است  
 خاص و بگویند که در این لغت و در این لغت است و در این لغت است و در این لغت است  
**باب بی و آنکه** در این لغت و در این لغت است و در این لغت است و در این لغت است  
 نیز علی این لغت و در این لغت است و در این لغت است و در این لغت است  
 هرگاه عین هر دو در ظاهر و کلام و در این لغت است و در این لغت است  
 مابین کل اینها مشهور است و هرگاه به غیر این لغت و در این لغت است  
 و دیگر که به غیر این لغت و در این لغت است و در این لغت است و در این لغت است  
 بگویند که نسبت به این لغت و در این لغت است و در این لغت است و در این لغت است  
 هم بر این لغت و در این لغت است و در این لغت است و در این لغت است  
 کلامی که در این لغت و در این لغت است و در این لغت است و در این لغت است  
 خاص و بگویند که در این لغت و در این لغت است و در این لغت است و در این لغت است  
**باب بی و آنکه** در این لغت و در این لغت است و در این لغت است و در این لغت است  
 نیز علی این لغت و در این لغت است و در این لغت است و در این لغت است  
 هرگاه عین هر دو در ظاهر و کلام و در این لغت است و در این لغت است  
 مابین کل اینها مشهور است و هرگاه به غیر این لغت و در این لغت است  
 و دیگر که به غیر این لغت و در این لغت است و در این لغت است و در این لغت است  
 بگویند که نسبت به این لغت و در این لغت است و در این لغت است و در این لغت است  
 هم بر این لغت و در این لغت است و در این لغت است و در این لغت است  
 کلامی که در این لغت و در این لغت است و در این لغت است و در این لغت است  
 خاص و بگویند که در این لغت و در این لغت است و در این لغت است و در این لغت است

مقتضی لغت



شود و بر او بی‌خداوندی و انحراف از حق معارضت علامت کند و مجدّد است بگفته و دیگر از صفات منافقانست چون مخافتن او کنی بر اغیبت کند و هر که در  
اغیبت مردی آید بر خود غیب بشمارد و در آخر طوبی و بلای خود و مشاغل و معاشی را با او اگر چه مانند تفتاب بدخستد ملک موکل یا همان توره  
نموده پس بدی صاحبش ندانند و از آنحضرت مردی است که هر کرد و اینست که از مؤمنین بگوید که خواهانم و آغیزت آید و آبروی دادا که گفت از چشم مردم  
بگذرد خدای تعالی از او آفریند و در وقت خود بگردان کند بسوی خداست سلطان بر سلطان هم او را قبول نمیکند و حضرت علی  
جعفر صادق مردی است که هر که در حق مؤمنی بگوید یا او را بگوید یا شنیده باشد از شخص داخل این است که است که آن الدین محمود آنست  
الفلاح فی الدین اتقوا الله فالیوم یعنی تحقیق کاینکه دوست میدانند که فاش شود و او قیوم است و اشانتد و حق طایفه که ایمان آورده اند و برای  
ایشان عذاب دردناک و در دنیا نیندیگران بخیر اعیان خود میرسد همچنانکه در تاریخ این چشم سطور است که چون معاویه پدید آمدند بنبر  
خطبه خواندند و اشای خطب سغدی او بفرمیدند معاویه المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام خبر شد و اینصبر تریابی پایا کرد و بدان بنک و هوش سادات ائمه  
و از آنکه امام حسن قم و از مجلس حاضر بود و فرمود خدای تعالی هیچ پیغمبری و هیچ وصی نصیر نیاید الا بحیران و طایفان بعد از او و بر حق  
کافران قال تعالی لَا تَجْعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُر بِاللَّهِ مِنَ الْغَيْبِينَ پس بدانان فرمود من پس علی او و پیغمبر و ما در نوبه دانستم ما در من فاطمه بنت رسول الله  
و جده من خارج کبر است جده نوبله ایام او و نوبه خدا بزرگوار کرد که سرش را نگوهره نوبله و خیر و نفاذ از پیش از ائمه صلوات  
کنند حق معاویه علیه السلام قطع بافتن خوار و خوار از منبر فرود آمد و او را مؤمنین عم بنویف تکالی فرمود و اجتناب از غیبه تا او را کلایان حاصل  
میکنند یکدیگر غیبت کفران خودش مکان جهنم است در حدیث است که غیبت شما بیاورد مؤمنان شهر حال محمد اعظم بواسطه درام بودن از  
مید خورند و منقول است که غیبت زودتر از اب میکنند پس از آنکه در روز افتاد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که یک غیبت میکند باطل  
شود و دنیا رو میشکند و ضروری و قدرتهاست بسوی زده مان و از یاد کند ثوابی میسند که اول جسر و نمازی کند و اگر چه بد پیش از او بر مرده است و  
حالتی که حلال دانستند و اما در میان ائمه است روح و داری تعیین گفتند حکم انجمن ابیطالب سوم و نقض وضوء در نجسیت بضر کمال  
میان ائمه است و نقض ثواب آنها آید و اگر از اصل باطل شده اند در و عقوبت معلوم است که غیبت باهت خاری و نظرها و باعث سوختن جسم و کفر  
عداوت و دشواری است که هر یک از مشایخ آن مرقوم کرده و با اینکه با این بسیار و در این پیشمار از آنجمله انما بان عمل طایفان استماع هذا  
شغل میشود و مخصوص عام نجات شیوع و عموم دارد حق کار بجای میسند و بعضی از خواص چون غیبتشان خود را میسند از غیبت خود  
بان میشود و از راه نوبه و یا با تصدیق نمیکند که کاسه منع هم میکنند قالا طایفان ذنب که منع او دانستند و جاست جملها بر آنکه بگویند که آن  
عمیطع نشود و مثل آنکه اظها تجر کند یا بگوید من چنین نمیکند و او را نوع دیگر شناخته بودم که آن غیبت کننده بیشتر میل به غیبت کند و اینها  
از این بنده بسیار است انکیر که غیبت او میشود و غیبت او از علم مردم بر داشته شود و سو کرده و حال آنکه همه آنها در نگاه و حکم با غیبت کنند مشرکند و  
بجای از انوار و انوار نماشده و به که از خداوند و درین هر که درین در و غیبت که هر غیبت کننده که با نوبه از دنیا برود و اگر کسی که بهت و داخل آن  
شد و الا بعین که نوبه از دنیا برود اول که پیشگی داخل چشم خواهد شد مخفی نماید که آنرا عظم فاسد غیبت است که باعث آن میشود که اعمال خیران  
که در غیبت کرده در عوضان غیبت بنامه عمل انفس که غیبت او شده ثبت میشود و گناهان این بدروان اعمال او فاسد میشود و هر چه از نور نماز  
و بجا از رسول صلی الله علیه و آله و آله اظهارد و غیبت کرد و در وقت برآمد در و هم در وقت حاضر سازند و نامت در و او بدست او و بهت و در  
نگران در و چیز در و از آنجا بایده عرض کند که برود کار این نام من من در و من از طاعتات خود هیچ دوزان نمی بینم خطاب است که ای پیغمبر برودنگ  
نویسند و بهت در و از آنجا بایده عرض کند که برود کار این نام من من در و من از طاعتات خود هیچ دوزان نمی بینم خطاب است که ای پیغمبر برودنگ  
میکند در و بهت در و از آنجا بایده عرض کند که برود کار این نام من من در و من از طاعتات خود هیچ دوزان نمی بینم خطاب است که ای پیغمبر برودنگ  
بود در و بهت در و از آنجا بایده عرض کند که برود کار این نام من من در و من از طاعتات خود هیچ دوزان نمی بینم خطاب است که ای پیغمبر برودنگ  
شد در و بهت در و از آنجا بایده عرض کند که برود کار این نام من من در و من از طاعتات خود هیچ دوزان نمی بینم خطاب است که ای پیغمبر برودنگ  
اوست در و بهت در و از آنجا بایده عرض کند که برود کار این نام من من در و من از طاعتات خود هیچ دوزان نمی بینم خطاب است که ای پیغمبر برودنگ  
و این مشن خود کرد و اگر طاعتی ندیده باشد با او دهد فصل در حکم شیوع غیبت است بدانکه مشهور است انما است که اگر کسی غیبت کند با

کوشیداروی مسا و خواهش و نبرد و گناه مثل غنا است

کوشیداروی مسا و خواهش و نبرد و گناه مثل غنا است بعضی وقت کند مکر اینک در مقام انکار بر اید اگر ممکن باشد و بعضی وقت قطع کند  
پا از مجلس خیزد و اگر در وقت نماز باشد در دل غضبناک کرده و در بعضی زمان نشود و بعضی وقت مکر علی التام فرمود که شونده غیب یکی از  
غیب کند است اخبار در بیاب است رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر که مؤمنی بدین راه او ذلیل کند و او تواند پاری او بکند  
و کند خدا تعالی در دنیا و آخرت او ذلیل سازد و فرمود هر که در دنیا غیب بر او فرود آورد و او را بر وی و او را حفظ کند حق است بر خدا که در روز  
قیامت بر وی عذاب نگاه دارد و از آتش جهنم او را از او جدا کند و فرمود هر که در دنیا غیب بر او فرود آورد و او را بر وی و او را حفظ کند حق است بر خدا که در روز  
و جهانتبار کند اگر چه بیان کلام باشد و کند مکر اینک خدا تعالی او را در دنیا و آخرت ذلیل میکند و هر که بدی بر او روا سازد او را ذلیل کند و او را بر وی  
او بکند خدا پاری او میکند در دنیا و آخرت و فرمود هر که در دنیا غیب بر او فرود آورد و او را بر وی و او را حفظ کند حق است بر خدا که در روز  
هر که احتیاج کند بر او فرود آورد و در بعضی وقت در دنیا و آخرت او را ذلیل کند خدا تعالی هر دو نوع بهر راه در دنیا و آخرت او را ذلیل کند و اگر  
نواند و غیب او را نکند نگاه او افتاده مقابل آنکس که غیب کرده است و او را بر او ذلیل کند و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود  
خورد و ذکر کرده است و در آنوار نیز مذکور است بحسب حدیثی که با فرمود خدا او را در دنیا و آخرت او را ذلیل میکند و او را بر وی و او را حفظ کند حق است بر خدا که در روز  
که المسح احدهما لغائبین و بقره است و صفا السمع للغائب احد الغائبین در مسجع خارج نمیشود و او را غیب کند الا اینکه انکار کند بلان خود  
و اگر برسد باید قبل خود معتران باشد و اگر نماند باید تمام با طمع کلام منشا بر این کلام غیب و نکند شریک است و او را غیب کند و اگر بر زبان بگو  
ساکند شو و اما از طلب خواهش غیب را داشته و در بعضی زمان باشد چنین نفاق و صحبت نماید است و خارج نمیشود و او را غیب کند و او را بر وی و او را حفظ کند حق است بر خدا که در روز  
لایب گرامنداشته باشد فصل در آنکه مقاصد جمیع اشعار و نغمات و غیره و آمده و اجرام است حکم الهی از او امر و نواهد و ان  
موقوف بر تعاون و تقاضای آن نوع از نظر و نظایر او اطمینان ایشان با هم دیگر و اجتماع ایشان بر این است و محبت است اینک هر چه در غیب  
باشد در عین معنی و لا خودشان و هر که با انجام نمیرسد مکر فیضه تا این واحفاد و حسد و چون غیب و غرق اجتماع ایشان و مستلزم  
نقض غرض شایع است از غلطی عالم و آنچه در آن هستند این سبب است از آن دلایل و اخبار و بیجا آورده شده و ذکر کرده اند و معتقد است که معتقد است و همین  
ند که مذکور شد کفایت میکند و چه نماید رفیع نیست که او را در محبوب خود غافل شده و در صد دانه از محبوب در میان بر اید خوار باد  
دیگران ملاحظه کند و شایع در خفی نادر و بدید خود بر خورد و در اول خاتم فرمود و در شایع است که مشغول غیب خود کرد و در محبوب خود و از او  
فرمود که هر که نماز او نیکو باشد و عطا مند باشد و مال او که باشد و تقویت مسلمانان از آن کند با من خواهد بود و بیشتر شد و شایع است  
که کقول گفته عالم ان الغیبه من الصاعقه انما کلمه یخبر بان که غیب صاعقه است اگر است مثل آنکه غیب در هر امر کند مانند که است  
نیکب و در غایب از آن حسنا خود را شرمنا و باید در حسن و نیکو عمل صالح از ابر او در صحیح اعمال با فضیلتان که در آخرت او آید و انوار  
و نیز در کتاب نقل نموده که غیب مذکور شد در حضور عبدالله بن ابی و آن وقت که برین غایب باشم هر آن غیب که ما در خود را میکند  
حق است بچشم من چون طاعت من از دست من میرود یعنی بیرون میرود از آنکه تمام برسد و بعد از آنکه قطع نظر از غیب خودی این  
صفت غیب است که غایب خود را بر اید و مستحق است از غیب میشود و مفاسد در پیوسته هم بود و غایب است چه ظاهر است غیب است  
که اگر کسی او برسد و این غیب است و عداوت او کرد و در مقام امانت و غیب و پا از او نوبت و با او باشد بجای میخورد که چاره  
ان نتواند مکر تا مثل میکند و این کسی غیب فرود نبرد غیب یکدیگر کوفت اندوه و دشمنان معشوی دیگران نیز چنین اند و معتقد است که غیب از او  
غیب طبع است که با غیب باشد در حق غیب از بر خود پند می رسد و در کتاب غیب است از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت نموده که  
فرمودند که شیطان عالم لایحه گفت بیخیزت که مرا فغان جهانیت و عیان نام در قبضه دست او آنکه کسی توکل میکند نماید نیک صاد و  
جمع امور خود در دم که کسی بیخیزد و عیان خود را با او باشد ستم کسی که داخل شود بر او و مؤمن خود آنچه را که برای نفس خود میخواهد  
چهارم کسی که جمع در وقت سپردن مصیبت نماید ستم کسی که داخل شود با او و قیمت نوره و غصب برای روزی خود بخورد و در  
که از اهدای شخصی و حفظ نمود و اهدا کند خود را از چهار چیز نگاه دارد اول باید کسی که در داخل الامر بخت و کردن او و محتاج کردی که  
در دم آنکه بنای او که بر تو کردن ان علی اگر می خواب فزای هم آنکه شخصی نکوی که بعد از ان اشتغال با بدین امور آدم آنکه در دوشانی



در بعضی موارد

چنانکه شخص در نزد بعضی نسبت و با اعیان شده باشد و تو با چیزی مجزوم شده از راه نرد و بکران اظهار نماید هر چند در صورت صادق باشد و اغماز  
احوال آنسکین اما چون اسم او را با غم و ای شیطانی ذکر کنی پس غلب شدیدی و با چیزی باطل شد ثواب اغماز و ترک نور همچنین است اگر راه توبه  
اسم شخص را بری هر چند صادق باشد و آن مثل آنکه بگوید توبه کردم از فلان که بحالت با جهالت و اذیل میکند بازن جبهه خود را گذاشته جابه بر سبها  
فیه واجب رسانده و امثال اینها و همچنین از بواعض است عدوت و کینه چون با کسی دشمنی داشته باشد از راه عدوت بدی او را ذکر کنی و دیگر از راه  
آنکه چون معصوم از کسی بیخیزد و مطلع بان شوی زیرا که خلیفای غضبنا کردی و بعضی از خدا بنامی اظهار غضب خود نماید و نام افشکنی  
او را ذکر کنی و بدیهای مردم از صلح او بیاورد بلکه خواص چنانچه در آن وقت از غصه این غافلند چنان پندارند که کینه و غضب هرگاه بر آن خدا باشد  
و کرامت مردم ضرر ندارد و این خطا و غلط است چنانچه این آنکه در غضب زیرا که خدا خوبت نمیدارد و عیان حرام و بد است با بجز آنکه فاعل التوبه فایده الاذکار  
و علی الله الاذکار **فصل در توبه و توبه** چند از غیب است که علی رضوان الله علیه است نشانگره اند و از مسوغات غیبت و اذکارند و آن در چند  
اول نظام مظلوم است بقدر ظلم ظالم و چون که بر اظالم ظالم کرده باشد و او جز شخصی بد و ظالم نظام انظار کند کقول فوج اوس فبان رسول الله  
ان ذوی شعوبه یحبطونهم انفسهم و لو لدی شیطانک افشکنی وضع ظلم او را تواند بکند با استقامت طلب بر او کرده شد و در دست داشته باشد که بکشد  
فادر با عانت او بوده باشد صاحب حدیثی و جامع از اصحاب که هرگاه شکوه ظلم کردن نظام را بفرماید جایز است و طایفه هر چند امبداع  
از شنونده نایب باشد و استدلالات کرده اند با طلاق آیه الا من ظلم و خصوص آنچه وارد شده در تفسیر بر هر زبوره از دوا باشد که در بعضی از آن احوال  
سوء ضایقت و مظلوم کردن بجهت و غیره بکند و شکایت ظلم کننده بخصوص ظلمی که بر او واقع شده اگر قائم باشد و زبان با ظواهر عیبی که از نظام  
نکته را با تقسیم ضمیمه و اعلا تجویز کرده اند که نظام کردن مظلوم و شنیدن افشکنی هر دو جایز است چه ممکن نیست استیفاء حق خود مگر این  
و قد قال صلی الله علیه و آله اصحاب الحق مقال لا تسئلن علی منکرک فقد العاصی الی الکوا و تم در نهی از منکر است که شخصی صفت بدی  
کوی بداند و میخواهد که با این گفتن و فعل کردن عیبی را ببرد و شاید او را در غایت بر غصه نام معروف و نهی از منکر بر آن رضا خدا نه بصد  
و سوای او بر وفق هوا و هوس و این شرط است بشرط آنکه از منکر بداند که فعل افشکنی است و منکر است و تجویز ظاهر میکند و خوف ضرر نه  
داشته باشد و بگذرد از این اندک و اوله نمیکند اگر بداند که اگر در غل و غارت و نسیب کند بان نصیحت فرماید عمل خواهد کرد و در بعضی موارد جایز نیست  
در مجالس و ادوا کند خلاصه استماع بر غیر منکر و در عاصی هیچ صلاح راجع بر نیت و صدق است و با تحقیق شرایط باید که کسی که عرض  
رضا الهی و ترک معصیت خدا باشد و عداوتها و کینهها و عداوتها نباشد که نه از منکر او سپند اندر که خود کند و عرض باطل خود را در  
نظر مردم چنین صورت دهد و همچنین جایز است ذکر عیبی که او را در عیاش و عیب کسی که ملحق با او است چنانچه تا در توبه است که با او در عرفاسدی پیشتر  
بجهت و سوا کردن و اذیت نمودن و غیره استم در استغناء است که بعنوان خوبی خواهد که از مغرور و عاقل و مستلیم پرسد و در آن ضمن مذمت کند  
شود مثل آنکه میرسد که پدرم مال را بر داشته است و او عیبی که در بد و نافرمانی ممکن باشد باید بخوی سوال کند که نفهمند که پدر خود را  
باینکه بگوید اگر بدی با فرزند می چنین معامله نموده باشد چوشت باید چنین کند و اگر این نسیب است شواهد که باید  
و بکره نشود لایس با امکان باید بعنوان غیر برسد با بنظر بی جسم غیر مایه و باب کسی که شخصی با و ظلم چنین کرده باید بدی یا بدی با  
زوج اگر چنین عمل کرده باشد چه طور است و ناصر صحیفه باید چه اوم جایز است غیبت و در ضمن استیشن بعضی که با تو مشورت کند در خصوص  
اری که مال خود را بفلان عوض بدیم یا نه و غیره و شرم با بضایع بدیم یا با او شرک بکنیم با معامله نماید با بدی مردم یا در خود راه بخوایم و از بدی که  
با امثال این در صورت واجبست که آنچه فرموده اند بگوید و ذکر عیبی از افشکنی که مدخلی در آن باب از جایز است بشرطیکه احتیاج باشد که  
عیب باشد و اگر نداند که بجز آن بگوید که ممکن است و اگر بداند که عیبی است و اگر مستشیر را خود نشود مگر بفصلها  
عیب که در آن معامله دخل بگوید و در اخبار اکثری آن در مجازت بیع المؤمن اعاء المؤمن و اطول التوبة اما حمله بنفس است و فخطا  
معادیه فرجه معاوله و لا مال له و لا یومع لا یضع العصا عن عاتقها و یومع ان یسار و یومع ان یسار و یومع ان یسار و یومع ان یسار و یومع ان یسار  
احوال او مطلع نباشد و مظنه آن باشد که اعمال بد او برافه و در بدی مؤمن سزا بد کند در خصوص تیر اظهار نمودن عیبی که در مظنه آن  
جایز است هر چند آنکه از سوال نماید با عیال خود و غیره و او را با بدی منع کند و او شرعاً آنکه از اخبار و از اخبار است که بگوید با فلان صاحب

یا سفر مکن یا علیه السلام که تو نیست و خلافه بصف فلان متصفاست و همچنین است بیان حدیثی که در بیان مردم است و در  
 فریب دهند و گمراه کنند بیان حدیث ایشان که در واجبست و مردم را منع از متابعت ایشان نمودن لازم است خصوصاً این حدیث که در بیان  
 اهل ایمان مشایخ و اولیای هدایت نیست زیرا که کفایت و کفایت چون کفر ایشان ظاهر است مردم از ایشان احتیاط نمایند تا از باب بدعت و بدعت  
 مسلمانانند و بدعت و بدعت خود را از اهل غیره نمایند مردم فریب ایشان را بخورند پس در حدیث ایشان واجبست که اهل باطلان ایشان  
 و در خارج بیان ایشان سعی نمایند که اهل ایمان متابعت ایشان گمراه نشوند چنانکه کتب فی این باب و مفصل در مجامع صاحب کتاب است  
 حضرت زین العابدین امام جعفر صادق ص و ابی بنوری اند که حضرت رسول فرمود که هر گاه که ببینید اهل بیت بدعتها را بجا آورده اند  
 کنید بزاره از ایشان و ایشان را از ایشان جدا کنید و بدعت ایشان را از ایشان هم جدا کنید و بدعت ایشان را بجا آورده اند  
 نکند و فاسد کردن اسلام و مردم از ایشان جدا نمایند و بدعتها را از ایشان بکنند تا حدیثی از ابی بنوری است که بدعت حدیث  
 ایشان بود و بلند کند و بدعت شما را در آخرت شتم پس خطای اهل باطل بدعت است که بخورد و بگردد و با خطا و بدعت است که با خطا  
 بکند و در کمال باطلان راه او بگوید این باعث نقص هر چه است از ایشان نمیشود و هر چه بدعتی بجا آورد که در احادیث و روایات ما بود  
 تمام باید بکشد و ضرر و زیان آن خطای و نامتسلک کفایت نماید و بدعت در تشیع و معتزله نکند و در غرضش بجز بیان حق و رضا الهی  
 و حقد و حسد و اغراض باطله دیگر باعث نباشد و بدعت ایشان باطلان راهها و جملها باطل است و همچنین جایز است که بدعت مردم از جموع کردن  
 بدعتی که در احکام شرعی است که بدانند که آن خطای اهل باطل است چنانکه در ظاهر حدیثی از ابی بنوری است که حکم خداوند است  
 آنها شود جایز است و خصوصاً در فتوی و حکم او و لیکن این موضع فریبست باطل از راه فریب نفس حسد نباشد هفتم اظهار  
 عقوبت و شهادت و برای معرفت قبول خبر عدم این و غیر بیان صحیح و غیر صحیح معتبر غیر مترافا است و چون غرض این متعلق است بر اولیای  
 حق اگر شاهد در جرح نکند غالب میشود باطل بر حق و لیکن در خصوص باید بقدر جرح او بدعتی از کفایت و در نزد کسی باشد که  
 بشود با حدیثی که در علماء ما رضوان الله علیهم بدعتی است و این اخبار و احادیث در کتبهای رجال مدنیست بعضی از این نوبه اند  
 حفظ سنت و شریعت و برای معرفت قبول خبر عدم این و غیر بیان صحیح و غیر صحیح معتبر غیر مترافا است و چون غرض این متعلق است بر اولیای  
 جایز است از اولیای ائمه و بدعتی است که از ائمه است و بدعتی است که از ائمه است و بدعتی است که از ائمه است و بدعتی است که از ائمه است  
 داشته باشد بلکه جایز است بر جمیع ائمه و صاحب بدعتی بود که بدعتی است از ائمه است و بدعتی است که از ائمه است و بدعتی است که از ائمه است  
 هشتم اگر شخصی بدعتی است که از ائمه است و بدعتی است که از ائمه است و بدعتی است که از ائمه است و بدعتی است که از ائمه است  
 و اینست که تفصیل سابق برین در فصل اول بیان شد هم جایز است از ائمه است و بدعتی است که از ائمه است و بدعتی است که از ائمه است  
 که ما و کی خواهد نمود و آنکه عالم بدعتی است که از ائمه است و بدعتی است که از ائمه است و بدعتی است که از ائمه است  
 عدالت لکن گفتار مشرعی را بر اعانت ائمه بدعتی است که از ائمه است و بدعتی است که از ائمه است و بدعتی است که از ائمه است  
 عیب و مملوکا ذکر کرد برای اسفاطخار و همچنین است ذکر عیب و بدعتی است که از ائمه است و بدعتی است که از ائمه است  
 و از اینها بدعتی است که از ائمه است و بدعتی است که از ائمه است و بدعتی است که از ائمه است و بدعتی است که از ائمه است  
 جواز این تخصیص الامور من غیره از بدعتی است که از ائمه است و بدعتی است که از ائمه است و بدعتی است که از ائمه است  
 شوند بر گاهی که موجب حد و تنزیه شرعی باشد و عدد ایشان انقدر باشد که بشود از ایشان حدیثی که در حدیث است و بدعتی است که از ائمه است  
 شرع بصورتی که در حضور و قائل با عقیدت آن و آنرا هم کسی که خود را منسوب بدعتی است که از ائمه است و بدعتی است که از ائمه است  
 و در بعضی از کتب که در حدیث است و بدعتی است که از ائمه است و بدعتی است که از ائمه است و بدعتی است که از ائمه است



بیت غیب من مآل فی الحاشیة من چنانکه اگر ایمان و کمال استدلالات در غیبه اندک اندک باقی نماند و محسوس  
 نیست مثل اینکه بگوید من بدیدم و فاسق است غیب نیست مگر اینکه معلوم شود بقرینه خلاص غیب غیر محسوس یا باقی غیب نیست که کسیر نفهمد  
 کیت جایز است مثل اینکه بگوید و در کتاب راهی شدم یا فاسقی چیز گفتن و چنین کرد و مثال اینها هرگاه بعضی امارات و علامات باشد که معلوم  
 شود که استظهار غیب حرام است یا نه هم غیب کسب که منظرها منسوخ شد و علامت و تکلیف شود مانند ابواب مناصب و هر که مناصب است  
 فواید علامت و تکلیف آنهاست و استکلاف و مضایق از اظهار آن ندارند غیب و در آن فاسق ضریفند و اگر کسی که علامت است و از ذکر شایسته  
 شود مثل آنکه کسی و جماعتی با هم کلاه و اخفا نمکند اما اگر آن کلاه را ذکر کنند از همه میشود و این نیز مشهور است که غیب نیست و استدلالات  
 از بقول حضرت رسول من لعل جلیبک یا عن وجه فلا حجة له و ظاهر اینجور از غیب است و استکلاف آن نگاه داشته باشد همچنانکه  
 نمودند این شهیدان و صاحب کتاب و فاضل مؤمن و محقق هیئتها و شرح صاحب بحار و انوار و از معاصرین فاضل محقق نراقی و صاحب  
 الکلام و غیر ایشان احوال الله مقام و اجزای لغز اگر هم و بسند معتبر و رجال صدوق و صحیح از حضرت صاحب دقام منقول است که هرگاه فاسق مجاهر  
 باشد و علامت نگاه کند از حرام نیست و غیب حرام نیست و فواید غیب روایت بخیر است که بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر منقول است که  
 کند که ایشان را وقتی غیب است مانند غیب که مجاهر خود بدعتی و بدعتی پیدا کرده باشد و اما مجاهر و فاسقی که علامت فاسق کند و جمعی از اعظم حکما  
 از فاضل محقق و مدقق جناب آقای مجتهد و شرح و فاضل محقق نراقی قدس سره و وضعی المذاکره افرو و و و اند که غیب است یا غیر  
 مطلقا جایز است اگر چه در فاسق باشد که از اظهاری کند و محسوس تکلیف شود و در مجاهر و جواهر الکلام گفته اند که گاه آن محسوس ذکر کردن اولی  
 است و بعضی از اصحاب ائمه ائمه اند که غیب مطلق فاسق جایز است خواه مجاهر و فاسق و کتب پانده و استدلالات نموده اند بدعتی و بیکی از حضرت  
 رسول صلی الله علیه و آله و آیه لافسق و چنین است بدعتی مکافات با ارباب و لغیان و اهل کفر است و جواب حمل نموده اند بر مظاهر و بعضی حمل  
 بر نفی کرده اند و در انوار معانی گفته و جواز اغتصاب مطلق الفاسق اما الغاشم من قولهم لا غیبه لافسق و در جمیع اصناف بدعتی و جمیع علی  
 فاسق خاص و جمیع علی تقوی آن کان بصورتی که در حدیثها و الاجوبه الا ان تتعاقق بذلك عرض و من مقصد صحیح بود علی القیاب بان بر جواز آن  
 عن معصیه بدلتی فی باب تقوی عن التکرر و جواهر الکلام گفته اند تا قبل جواز مطلق غیب الفاسق فیما مر و لا غیبه لافسق فیما مر و لا غیبه لافسق فیما مر  
 لا غیبه لافسق لکن کما فی معانی ما اول علیها علی وجه لا یصلح المرسل المنزول لغرضه من وجوه خصوصاً با احتمال الفروع الاختصاص با  
 اخصاصه به بل اعمال الظاهر من الاحوط ان لم یکن ائمة فی غیبه غیر المجره بل الاحوط لکن فی المجره فی غیرها فظاهر بان نظر کلیه روح فصل  
 در بیان آن غیب است بدانکه هرگاه غیب دیگر بر آید و باشد واجب است بر مغتاب که ابتدا توبه کند و پشیمان شود و لا اینکه از حق خدا بگردد  
 بیرون آید و طاعتها و صاحبش کند تا از مظلمه او بریزد شود و در ابراهیمه از طلبیدن احادیث اختلاف شده و از عدد بعضی آن کتب نیز گفته  
 توبه اش قبول نیست تا آنکه صاحب حق او را حلال کند و حدیث دیگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که کفران غیب است که استغفار کن  
 از برای کسی که غیب کرده و جمع نموده است بین آیه پیشین مشهود ثانی روح یابن بخو که اگر صاحب حق داشته باشد سزاوار است که برای او دعا  
 بکند و بان اقتضای احوال و اظهار طلب در آنکه در مظاهر آثار فتنه و جلب خفا بین و معذرت میشود و در حکم من لم یبلغ است که ممانعت  
 رسول با وجوب بود با غایب بودن آن و جعل کرده طلب خواستن را بصورتی که غیب با او رسیده باشد و توصل به او ممکن بوده باشد و آنچه در طریقه  
 احیای طلب است که اگر صاحب حق شنیده باشد او معصیت نسو یا باشد از حدیث حاصل کند که در اظهار مظنه فساد می با عدل و نباشد و اگر نشنیده  
 یا اگر شنیده باشد اما ابراهیمه و ثواب و توان طلبیدن آنکه در مظاهر آثار فتنه و جلب خفا بین و معذرت میشود و در حکم من لم یبلغ است که ممانعت  
 استغفار کند و طلب از حق نماید و با امکان بعد از جمله و بطوریه هم و سرینه انصاف جیش طلب عفو کند شک نیست مثل اینکه بگوید یا که در غیب است  
 زه شده باشد یا شنیده شده باشد عفو کند بجز این که من از همه کردم که از جمیع حقون احیای طلبیم یا بگوید هرگز اولی که در حضور و غیبه است  
 باشد عفو نفرماید و بدانکه اگر کسی بگوید که من ساقط کردم حق خود را از کسی که غیب را بکند با وجود این با غیب و جواز نیست حقان ساقط نیست  
 از عفو و عملی بود صریح الفیها بان من اباغ لذلک ففسد فی خطبه من حده و بعد فاسق و انوار معانی غیر صریح بعدم جواز آن نموده اند  
 و معتقد است که معذرت قبول عذر مغتاب را بکند و از عفو کند و استغفار با مؤکداً لا یستغفر فی العفو الا به و غیر اینها و بعضی معتقدند



حضرت امام محمد باقر علیه السلام عرض کرده روی علم غیر محکمند اگر کسی در داد و انعام سپید او شده پیش و حضرت فرمود با کسی نیست هیچ احدی نیست  
 که نخواهد خدا علی قیام ظاهر کند لیکن بشری است که انعام را از بر او این نکرده باشد و اگر کسی در حصول مدح نکند و چون گوید مدح او را کند و بشا  
 اهد و بگو این نشانی است و هر دو لکن باشد و طالبان باشد که خود را بر شایسته برسانند که از مدح و ثنا نشا و تکرور و این شخص در مقام مجاهد است چنانچه  
 در بعضی عقاید که تعالی بدان که هر که مدح ترا میگوید مخصوصا در حضور تو خواهی از غرضی و رضونیت بیت بیطع شنیده ام از خاص و عام من  
 سلامی بر او و التام بلکه این خوش آمدن است که لا برای سپیدین باو نیای تو که زنده و مسکن گوایت که شاد شود بدای گوید او که او کذا  
 باشد و در مقام بعضی از حکما گفته اند من رفعت خیر فعدلتا فعد و علاه بر اینها آنکه اگر خوش آمده است که دل خوش آمد که از آن بیخبر  
 مطلقا با وجودی که با عباد نماند و کنایه واضح و نفاذ اظهار و لا محبت و انقضی مدح و بکران نیز از اینها است و چه حق کسب است که در مقام  
 در حضور او دروغی چند بگذرد و در پیش او خند در مردم هر برین مطامع باشد و کند با او داشتند با وجود این او را از مدح خوش آمد با آنکه در عقب او  
 میزند که چه بگوید مدح مسکن اگر عقل کاملی داشته باشد با بدان مدح چنانکه آن مثل آن که در دنیا کرد و چنانچه در کتب معتبره روایت کرده اند  
 شخصی از اطولون حکیم را گفت که فلان عاملی که زود بپایا گفت مدح ترا نمود حکم خطه مثل شکر گفت ای حکیم من چه گفتم که تو چنین مثل آن گفتم  
 جواب داد که تو فکر من از قول تو نیست میاندیشم که در زمان من چه نفس لفع شده که میان من و انجا اهل پیشه پیدا کنند استند پسند خاطر او افتاده است  
 بجای او با علم و اثر که در مجالس محفل در حضور ایشان چون یکی از جمالی مدح و ثنای ایشان بر من افتاد و غرض از آنست که من مدح آن مسرور  
 و متوجع میگردم بدانکه شخصی که مدح ترا میکند اگر در این وقت ساوا است غرض از نصیحت نیست و شایسته چون جاکرا است و شایسته است بلکه سفر او را  
 الی کانه مدح تو شاد شوی و او را دوست خودمان و مسرور کن و از آن انصاف مذموم از خود و آفرینان مدحی که کرده دروغ گفته باشد پسند  
 و از اینها گفته اند که کاهان شاد و بویزان شود ای از نامه تمامش برید و آن فو نضل میشود و ثواب از برای او حاصل بگوید و آنکه در ترا کرده مؤثر  
 غضب الهی میشود علاوه بر این که بجز بر ثابت و اخبار و آثار شاهد است بر این که هر کجا آن خود خدا تعالی باشد بیگوید و بکران و شایسته  
 او ساطع میشود و مدح تو خود را بگویند بلکه غایب است که آنم که آثارها بیوضع و دستها در سوا میگردانند که یک خداوند عالم  
 او را پندارند و بیگانه کنن تا پاک پس و بیغش شود و از مدح من بکران پیش مذموم نمیگردند و در وقت بیغش کنند و مراجع میشود محققانند که از  
 چنان صفاتی که از آن است که با مردم بزبان نیند و در بعضی ملاقاتها نیند و اظهار محبت کند و در بعضی بیگانه ایشان در مقام عداوت باشد و در  
 ایشان کند و این خمس بنین صفاتی است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با او فرمود با او از من کانت ذابجه من و لسان من فی الدنیا  
 فو فواجبه من ذولسانین فی الدنیا ای او را هر که صاحبی در روزی زبان باشد در دنیا این اصل و زبان و در روز خواهد بود در آخرت هم  
 در وقت غضب حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که مال را نیکد مسلمانان را بدد و در دنیا چون در وقت حاضر شود و زبان از  
 داشت باشد و روی الصدوق حج باشد الی الله علی التمام قال رسول الله صلی الله علیه و آله فی يوم القيمة ذوالوجهین و العالمان تظفان  
 و آخر من فقامت الیهم نار اثمها علی جسدکم یقال هذا الذکر کانت فی الدنیا فوجهین فقال لهم یفر فی ذلك یوم الهم لئلا یحصل لیکم و ان ذکره  
 است صدق درح باشد و خود بیست و سه بار اعلام کرد رسول خدا صبر فرمود و بیاید و در وقتها مشام در روز بکران از پیش سر و بکران پیش و در وقت  
 که از هر دو زبان آتش شعل کشد تا آتش در پیش از آنجه ملازان نماند و در آنصورت که اینست که در دنیا و در روزی زبان داشت تا در روزها مساجد  
 صفت معروف شود و فرود بدترین بندگان خداوند و زنیهاست که خواهد بود که در دنیا در روزی باشد هر از روزی و در زبان آنست که  
 در حضور کسی او را مدح و ستایش کنی و اظهار عسرت بگو خواهی ترا بی و در غیاب او و بیخلافان باشد و مذمت کنی و در وقت او را بی آنکه  
 بگو و در غیاب او بگو و شمتا نمودی و شغای با هر یک در عسرت بگو و وقت کنی و خود او شمن او را نیای و او را بر خداوند بگو و بگو  
 و در وقت او در نظرش جاوه و در حقان غایب که تو هم با او مکنی و اینصفت از جمله صفات عظیمه و نفیالی با مردم است همین آنکه هر که از آن  
 شد شایسته الاجال الشیخ ابوالدین بعضی صفاتی که در روزی در دنیا و در روزی در دنیا و در روزی در دنیا و در روزی در دنیا و در روزی در دنیا  
 نیز در کتب و نقل کرده و سایر علما و عالم خلیل مثل فاضل محقق خراسانی و غیر ایشان از علما و فقیهان نیز بیان نموده اند و گفته اند که اینست  
 صورتیست که در بعضی از وقتها بعد از شمن و موافقت با او حکم کردن و شمن و ایشان و امثالان باشد اما اگر او مدح شد با او نفرموده با هم شمتا

دانش اوست حق و برهان و کفایت و الواعی و معرفت و بصیرت و روشن بینی و فطرت و قیاس و در بیان  
ضمیمه است هر دو سبب حق و باطل و صاف و خراب و دور و نزدیک و بزرگ و کوچک و بلند و کوتاه و در بیان  
خام و پخته و گند و ناسفید و زایل و باقی و صاف و کدر و تیره و روشن و تاریک و در بیان  
و این چهار سبب است که در بیان و تفاوت و تفاوت و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان  
انچه با حق است و انچه با باطل است و انچه با حق است و انچه با باطل است و انچه با حق است و انچه با باطل است  
و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان  
و اگر در این سبب که خود را از کفایت و تفاوت و تفاوت و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان  
منقول است که ما بر روی کسان چه پیش است و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان  
شخص است و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان  
و این سبب است که در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان  
خبر قرار در این است که در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان  
این در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان  
بر او خود را فاش کن و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان  
در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان  
مؤمن در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان  
و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان  
بعضی در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان  
کردن سترا است که در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان  
بسیار است که در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان  
شود و این در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان  
سترا در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان  
انچه در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان  
و این در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان  
پارو خاندان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان  
بر بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان  
و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان  
باشند و این در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان  
گویی است که در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان  
باشد و این در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان و در بیان

دیگر واجب علیهم اگر کفر یا کفران شده باشد از غیر اصلی و در کفر خود نیز از آن بر اهل اسلام از خود دور کرده است که در حق خداست و باین جهت صانع تمیز کرده که شما را که  
 بر این خود با کفران کنی خدا بر او هم میگردانید و این بابت دین و نازل میگردانید و هر که شما را که بداند و خود را با حق باوردی داده از دنیا نمیرد  
 مگر اینکه بر آن کفران کرده و حال آنکه هر بلای مصیبتی که بمؤمن برسد کفاره کارهای نیک و با وجوب دفع درجه از برای او میگردند و شکر نیستند که ابلاوی در زمان  
 و قضا طایفه اینها را بدی اعمال ایشان نبوده پس عاقلان لازم است که در این عاقلان کند و اینها را بخود نرسد و از کفران میخوابند از آنکه در وقت از آن  
 گذرانند باعث هدای بر او مسلم و واجب عذاب است در این که بگوید که بلا در کفرنا و در وقت از برای وی میگردند و حضرت با روی میگردند بلکه و به  
 فریب عکاسه از آن هشام او را بویصورت میگردانند پس خود را در آن نصفت محافظت کند و از همه کجاست دهد و ائمه التوفیق **فصل در تفسیر حضرت زین**  
 کفعل قول غیر را بکنند بر مقلوب که طاعت در باب نوحین و چنان حرف زده خواه این نقل بقول باشد با بکتابها با اشاره در در این نقل غالب و با و استخوان  
 نقصان و عیب از برای میگردند و میشود که موجب گناه و از اینها و اینها را جمع میکنند و در بعضی وقت جمع میشود در تمام معنی  
 عینت و غیبت که از معاصی عظیمه است و بعضی وقت موجب عذاب و معلوم است حدیث و در دفع التفسیر من اللغو و الاستحسان و حقیقتا در بعضی وقت  
 قرآن مجید به فرموده است تَمَّ بِنُوحٍ إِذْ أَوْفَىٰ يَدَيْهِ إِلَى الْعَقَابِ پس با او ایستادند و او را از کفر برگرداندند و او را از ناسی کفر برگرداندند و او را از ناسی کفر برگرداندند  
 بلکه بعضی از علماء اصراحتا تصریح نموده اند که اینها در واقع است و در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت  
 تا آن بعضی علماء در آن هدف از این است که هر یک از اینها را در واقع است و در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت  
فَلَمَّا بَيَّنَّا أَنَّهُمْ إِثْمُهُمْ وَأَنتَ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَلَّا يَتَّبِعُوا إِذْ يَخْلَعُونَ پس با او ایستادند و او را از کفر برگرداندند و او را از ناسی کفر برگرداندند  
 باعث و اخل شدن ایشان بنار و اقسیمیم سخن چنین بود که در آن لوط خردیدار از همه زمانه که با لوط و او را بر میشدند و زن نوح خردیدار که او همچون  
 و در بعضی از نفاس بر مذکور است که در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت  
 نیز گفتند که چنانچه که حال آنکه اینها را در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت  
 نیز گفتند که تمام و بدانند که اینها را در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت  
 بعد از آنکه در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت  
 در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت  
 اناس من مثاقی فاللقى وه والذی هم الناس ای دیگر اناس المکروه و اکثره لکن ما ظاهرا فی مشاء بهم ای قلاب سعی بالقیمة فبفسد بین اناس  
 و بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت  
 الاسلام بان يقول من دخل من غیره لا انفسه فی الابد اضر من بدای طاروم بشدی لکن و با او ایستادند و او را از کفر برگرداندند و او را از ناسی کفر برگرداندند  
 عشوم طاروم اثم ای اثم فاعل علیها اثم بود و با او ایستادند و او را از کفر برگرداندند و او را از ناسی کفر برگرداندند و او را از ناسی کفر برگرداندند  
 الفاعل لقی فانهم فی ذلک من غیرهم و با او ایستادند و او را از کفر برگرداندند و او را از ناسی کفر برگرداندند و او را از ناسی کفر برگرداندند  
 عن الغیبه و قبل هو الذی به ان الناس فیهم ای حدیث نقل کلام الشیخ ابو علی الظاهر علی انفسه طاروم و با او ایستادند و او را از کفر برگرداندند و او را از ناسی کفر برگرداندند  
 فی الباطل و با او ایستادند و او را از کفر برگرداندند و او را از ناسی کفر برگرداندند و او را از ناسی کفر برگرداندند و او را از ناسی کفر برگرداندند  
 زین ای عینی ما صول لی اوم لیس منهم الذی یقلنا شاعر زینیم ناعاه الرجال فاعلمها کما بددی عن اولادهم الاکارع و قبل هو الذی به علامه فی  
 القهر و هو من غیره لان انفا ذکر الشریب و الذی لیس فیهم و ذکره اند که اینها به و نشان و با او ایستادند و او را از کفر برگرداندند و او را از ناسی کفر برگرداندند  
 نیز گفتند و فصلی از اینها در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت  
 غیرت کند و بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت در بعضی وقت  
 عکس میگردانند و در جواب کلام گفته اند الظالم فی الناس الذی یحرم الناس و جمع البصرین گفته بود که لا یبصر و لا یتکلم ای لا یتکلم و لا یبصر  
ای و انکم المسکین معثله لا یقولوا انفسکم فوالله انهم من لیس فی انفسهم و انهم فی انفسهم و اولادهم کلهم فی انفسهم و اولادهم کلهم فی انفسهم  
الهمز و الذی یبصر انفسهم و انفسهم فی انفسهم و انفسهم فی انفسهم و انفسهم فی انفسهم و انفسهم فی انفسهم و انفسهم فی انفسهم و انفسهم فی انفسهم





حق اقتدایه بقول او از جهت آنکه کذب مسلک همان میکند و مانع است شراب از این و مانع قبول صلوة است تا جهل از جهت بقاء آن  
 در جوف و بیفتد و تو به شراب خوار است غفاد و ندانمت و باه میشود که از اشارت به نخر نفع و اعانت مال مردم میبرد هر چند عطاء او در غیر محل  
 است لکن با نول از بخل است چه گناه میشود که بر مستحق مردم رسد و او دروغ گو شود و محضین بسلیم چیز حاصل نمیشود و غالب اهل شهر بخاک  
 و خبا از مردم است جهت عام ایشان بجهت ذنوب خود و کذب و رز و نفس خود بخل نیست چرا از مردم نمیکند با آنکه قولش را بار مردم در شهان و اورد  
 اثرات و کار آن معاملات ایشان مسموع نیست مع هذا ندانم و اینها از اعمال خود ندارد و باید بشود که کذب بقول خود صادق میباشد اما چو  
 کاذب است و قبول نمیکند بقره و خورد و مو و غیره بخل میشود از چیزی و بخل بر او نمینمرد و مو و سر او از آنست بر مردم که اجتناب نماید از نگاه  
 کاذب چنانچه در سقا و کاذب نقد و دفع صادر میشود که چون حرف صدق بگوید باز ضد تو نمیکند و گناه چون مانوس مردم شد کثیر الاستماع  
 میشود و با میشود که قبح آن رفیع میگردد از نظر مخالفان غیر آن معاد از چیزی به شارع گفته باشد شرعی فرزندانه و در شرک عنوان فرید او  
 کذب بیجا میشود و در آن ناس و اثبات آن خالی از نوع اشکال نیست چون در کذب ممکن است غلطی آن بوجود کشم و در حد و مرسوم  
 شهادت و انبیا و کذب حد شرعی گذاشته شده بخلاف دنیا و اولاد و شراب است که کذب از اینها شدیدی است و حدیث معتبر فرموده که دروغ  
 خواب کننده بنای آنهاست حصرت امیر المؤمنین فرمود که کذب هر ایمانرا خراب میکند و غیر آنرا نکند خواه دروغ از راه شوخی هزل باشد یا از جهت  
 که خدا با آنست که دروغ گوی از ایمان دور است بدستگاهت کو بر لب نجاست و دروغ گو کار خواری و هلاکت است که محض مردم هر دو چیز  
 میپسند و از حضرت رسول متروک است که شش خصک از بر این بول کند نامن بچشرا از برای شام و اولاد کم هر گاه یکی از شما بچیه دهد دروغ گو  
 و چون وعده نماید قحط نور و چنانچه اما بفرمود که غیبت نکند و چشم خود را از نام مردم پوشاند و دستها خود را از آنها بپاید و باز  
 نگاه دارد و فرج خود را محافظت نماید و از امامین هم این امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده است که هر دو واسطه است کذب  
 بر تبه صدیقان میپسند و از حضرت صادق منقول است که هر که ایمان او راستگو باشد عمل او پاک و استماع هر که کذب است و کذب از راه  
 و هر که با اهل خانه خود نکند که در عمر او دراز میشود و وفه و در نظر بطول رکوع وجود کسی نکند و بان غر و ثوبت چه میشود و این امری باشد که  
 بان معاد شده باشد و با چیزی نتواند شکر کند و لیکن نظر بصدق کلام و امانت داری میکند و با بند و صفت خوبی او را در باب بعضی خوب است  
 باند و صفت است و از جمله اسباب سواد و عمو است که خدا تعالی فراموش نماید و واسطه ساخته و با چیزی دروغ گو میگوید فراموش میکند و  
 از آن میگوید و سوا می شود چنانچه در مجازات حضرت امام جعفر صادق روایت شده که از جمله چیزها که خدا تعالی بر او عفو کند است که خبالت  
 از چیزی چشم پوشیده است که دروغ گو حافظ ندارد و بدست معجزات حضرت امیر المؤمنین منقول است که مکر و خطیها میفرمودند که مسلمان را  
 از آن که اجتناب کند از راهی سه مطایفه فاجرانجی بال و او امانت و دروغ گو بان و بدانکه بحسب آنچه به معلوم است که صاحب داد در اخلاق و اعمال افضل است  
 است غیر اینها که ادرج به صاحب بکان اهتمام نماید که شایسته طوار و صفت ایشان در اول تاثیر نماید و با خلاق پسندیده ایشان متصف کرده و از صاحب  
 بدان دور و نکو بان اخلاق که مبادی آنها ایشان در اول تاثیر کند و تصاب که از شایسته ایشانند خسر و بیشتر هم مانند آن شایسته این چنین است که از  
 مشکل و بمانش خوب پیشتر قول میکند تا از غیر محاذر خود بگذرد اکثر احوال از شایسته این فرم میشود چنانچه از حضرت امام موسی و منقول است که حضرت  
 عیسی فرمود که محتاج به هفتین خود را بدد خود بسلا مکر اند و فرزند با هم را ملان میکنند پس میپسند که با کسی هفتینی میکند و حضرت رسول  
 با بوند فرموده با ذکر انصاح الاممنا اعلی بوزر مصاحبه من مکر یا مؤمن و چون راستگو را شرف صفات نفسانی و غیر اخلاق ملکیت  
 خداوند عالم میفرماید اَتَقُوا اللَّهَ وَ كَوْنُوا مَعَ الصَّالِحِينَ یعنی بهر چیز پندار خدا و با راستگو بان بوده باشد و بدانکه بهترین انواع دروغ کذب  
 بر خدا و رسول و ائمه علیهم السلام است مثل آنکه مسئله گوید که مطابق واقع نباشد و گوید خدا چنین فرموده با حدیثی دروغ در مسئله نقل کرده است  
 که رسول با امام علیهم السلام چنین فرمودند و اندر خود در حکم شرعی باشد یا غیر آن از جمله سو و واضح میشود و علامات کذاب بر دروغ گوی  
 از زمین و دنیا و مشرف و مغرب و همد و چون انحراف و علال خدای میسر چه ازین دروغ و افشاید بلکه هر چه بد همت از این در جواب اینست که گوید  
 چنانچه کلبه بسند صحیح از معمر بن وهب روایت کرده قال سمعنا ابا عبد الله ثم يقول ان اهل الکذب بان غیرهم السماء والارض والشرک والفری قاذف  
 عن حرام الله وعلاله لیکن عند شوق و صفا و روح و صفات الاخبار از این صفات اهل حضرت شایسته و روایت کرده که حضرت رسول فرمود که اهل



کلی و لغوی معطوف است که در وقت شهادت کلام حق و موافق چشم مردم می کشد و لغوی او کذب است که در محاورات استعمال می نماید  
 این جمله و مثلها با آنکه دروغ گفتن عیب است و معطوف او کبر است که بیان با دشواری و غیره در کتب معانی او می آید صدق و کذب معانی از  
 امام رضا علیه السلام از جمله مطالب دعوت فرمود که از برای بلبر کج و سفوف و لغوی است که از نوم است سفوف و غضب است لغوی  
 او کذب است و در محاورات و انوار بدانکه آنچه در کتب معتدبه است از کتب لغوی ظاهر و انما التوفیر للتعب ثلاث اکثر التوفیر من السجالات و بوجه خروج  
 الریب و الغضب ايضا بوجوب صدق و الا یخفی من الاذان و یروى لا خلاص الا لله من و فی القاموس سفوف الدواء بالکسر سفا و استغفنه  
 او لغزته غیر لغوی و هو سفوف کسب و انظر و انما اللغوی قلنا بنیاد کبر و کبر منه و الکنه بکذلک و فی التها بدیهة الشیطان لغوی لغوی  
 بالفصح اسم لا یلغوی ای بکل ما لعلقه انظر و ان سب لغوی شیطان که از آن دروغ بین و انما السجالات و بوجه ظاهر این معنی است بلکه از آن  
 میگرد و دروغ سطلق می نماید پس عالم پاخورد باید که فریب شیطان مغرور نشده آنچه از احکام شرعی از او استعلام می نماید اگر و جواب آن  
 عاجز باشد از جمله اشکاف نموده شیوه ملائکه عظام ایشانها و ظاهر ساخته کذب بر خدا و رسول ننهند و دروغ و با زبانی او واخذة  
 فها ری ندهی نماید چنانچه در کتب معتدبه مسئله سوال نمود جواب آنکه نمی دانم سائل گفت شرم ننداری که بجهل اعتقاد می نماید و حال آنکه کج  
 اما ضل ایمان شیخ گفت چه شرح دارم از گفتن کلمه که ملائکه بان شکم نمودند که چون خداوند جل ذکره از ایشان از آسمان که بادم علم نمود و پرسید  
 گفتند سبحان الله انما اعلم لنا الاما علمنا و از جمله دروغها متعارف که گمان شده است که میگویند در محاورات خدا می داند که چیزی است که حال آنکه  
 خود می داند که چیزی نیست خدا خلاف از آسمان میگوید دروغ که خدا با رسول او می داند که من فلا تفرموا لکلامه و حال آنکه گفته است در بعض  
 روایات رسیده است که چون بنده خدا را کوا که بر او بر خلاف و اضی خداوند عالم کوبد از موضع غیری بنده که بر این امر دروغ است سدا و روی و آن  
 روایت و انوار هم مذکور است در لغوی و این چیز است که خدا می فرماید ملائکه من نظر نمایم بعد من کسب افکن من اعجز که باید دروغ را و ال  
 با و نما بجهت اینکه حواله بیام من نمودن من حکم بسیار از چنین و چنان از هوان و خوار و عذاب انجمله دروغها که مردم از راه سهل می دانند و دروغ  
 حرام است آنست که کوی او شود و دیگری که مشغول اکل باشد و او تکلیف کند بخوردن طعام و کرسه باشد و بگوید اشتها ندارم بدون عرض صحیح شرعی  
 آنکه اطعام لرم او داند از جمله دروغها خواب دروغ گفته است و در غصه و ریت که رسول خدا می فرمود از خواب دروغ گفتن فرمود که هر که چنین کند  
 حقه مال او تکلیف می کند که بر جگر بنده او نتواند کرد و باید بیعت بشد و دروغ تمام و کذب عظیم است و از آنست که بیان آنها بشود اول  
 شهادت نطق کردنش که از جمله انواع دروغ بلگمشد بدین و بدین آنهاست و القبح است اتفاق بی فرغ و اشع و اضیع افراد دروغ است چه حضرت رسول  
 کبر آنکه شهادت دروغ بدهد یا بی شمس او می کشد و فرمود که شاهد زنده مثل پیر است فرمود که شهادت دروغ دروغ است و آنچه خواهد شد  
 روزها مثل زنی با شرف و عذاب باشد یا ناقص و در دل اسفل و بر او بی فرمود که هفت نفر از قبله و در آن شوند خمر فروش معتبرین شراب شهادت  
 دهند و معتکد با خوار و عاف و الدین و نوحه و فرمود هر که گمان شهادت کند ضللال کوش او را بخوراند بلور در خون خلاص و داخل هضم شود و در  
 حال که زبان خود را می خواهد و بجهت ظلمی و مدعی باشد تا چشم کار کند و زانکه که معروف خلاص باشد و در فراغ من بکنها فانه انهم قلبه و دم از  
 جمله دروغها دروغ گفتن با خداست که چون دشمنان بگویند با آن تصدیق ترا بر ستم میکنم و بر کثرت تو مستحق عبادتند است در بی موضوع چون نه سگر  
 بصورت خود خدایا بر ما بدهد حضرتان در اول شان میگردید پس خطاب با اعلام النبوی پس که در آن الفجر و اشع است و بنامه شهادت خدا را در میان  
 شهادت قرار دهد و اگر غیر خدا را شهادت در عبادت که در شرک است قول بعضی از صوفیها که باید صورتش را در نماز با غیر آن عبادت نظر آورده اطوار  
 شرکست چنانچه در شیخ ستوانی است که در حدیثی است بر سر این سده که سده قول خداوند جل و علاقا تجملوا و یبأنادوا بجهت مکر و اینها برای خدا  
 شریکها و هر چه در عبادت خود نموده و اول خدا ما ایشان بقران ایشان ان لا نعبد الا الله فقله تم علی انما اتا قیوم شکم یعنی ای قرآن که می خوانی و اینها در بی طبع  
 قلاصا حلالا لیه فیما اذیر بها خدا و مانند اینها است مانند از شهادت در عبادت در قرآن بسیار است و لغوی نیز در بنیاب چشمها است آنچه است که با  
 اینک در نماز و غیر آن میگویند اشهد ان لا اله الا الله بضم کوا و میسدم من با یک بجهت بی معبودی سزاوار است شرف بی معبودی یکی یکی که او را  
 هر صفات کامل مع خدا در بی قول ساند نمیشد و غیر خدا را در گفتن با آن تصدیق نظر می آورند و اصح از این است شهادت می دهند در فقه و نماز  
 اشهد ان لا اله الا الله و حده لا شریک له یعنی کوا هم میسدم که بیست که مستحق هیچ کار و مستحق عبادت در حال آنکه بکار و صفات

نیت همتی را برود و استحقاق عبادت و معاومت بهم که مسدود گشت که در کمال و همه احوال و اعمال راستگو باشد و صواباً فاضلاً حاجت  
در عبادت و مناجات و اطاعت شیطان و خلق با آن نعد گفتن و غیره از آن مخلوقات کاشا ما کان مستبدین با او نظر داشتن و بعد شهادت <sup>حیث</sup>  
و آن عبادت خلی از صدق و فروغ و امانت و طاعت عبادت از غیر حق محض خراسان دروغ و لطمه و افعال بیست با آن نعد در زبان دل در خاست  
این وان خداوند عالم همه را از خواب غفلت بیدار نماید و پیش از خواب کوشش و او چشم بپا کرده و فرماید و در وقت گفتن و امانت نسیبین یعنی از تو  
باری میخواستیم در پرستش و انجام سایر بر او ایچ و محرمات با بدی که در بخت و قول نسیبین باشد و ایچ <sup>ن</sup> ایچ و چشم مد فکارتی نا حادی میخواستیم  
باری نداشت باشد و الا در عرض بطلان کذب خواهد بود و اگر واسطه و سب غیر از این از امور و اتمام پذیرد که سبب مستحق حق اند و آن از این است  
که اگر حقیقتاً نخواهد بود در دل آنکه شکی کند که باری کند محال است که او تواند کرد پس بد کذب که با بداند که حق باری کرده است و بیست است که حقان واسطه  
مانند القسط و بعد از الهی و بکشکون و انوار نعمته از ثقیان نفل است که محمودین عمر بخوار می چون تصنیف نمودت و تفکیرش از آن ابر داشته  
بفرود خالی او که بلکه بظن انسان بان نگاه کرده با طاعت و معرفت خود مساویان بدید چون در پیش نشیت سبب مدن خود و این نمودن از الهی بود گفت  
چشم تو تصدیق کرده امانت نسیبین را صاحب کثافات گفت قلت آن نسیبیم المفعول بعد الاخصای یعنی کفایم کرد بدست نسیبیم مفعول فاعله انحصای <sup>کند</sup>  
و هفت چیز است که از تو بار می و اعانت و مدد نکارد و میخواستیم و غیره قائلان دانست من علماء القشرین قالی گفت در بنویشت نواز علی افشره <sup>ش</sup>  
پس ایچ که در وقت پریم بر دره استعانت و باری و انجام و ایچ منصرف بچنان باری دانسته بود این نسیب خالص موصول شده پس خوار می میخواستیم  
این کلام تا دم بقصاح خود شده سبب خود را بچیز زشت و بیخ بنده که در خدمت خود در حال صلوات ایشاده در حضور ملائکه کبار و بچیز  
دروغی انجام نماید که بگوید بطریق حقیر امانت نسیبین و باری و غیره بنظر او و دانست اعانت و محبت او خود و در تمثیل امور از آن چیزی مثل  
خود جوید و بدانند که خدا کذب و واسطه نماید و خود عالم باشد بر اینکه کلام او در بدعتش است و اضا می نماید بحسب امانت و مشیت خود و دیگران  
عبادت مستحق اند بنویسند خدا بقصاح حواجج او و محال ایشان مثل فالپسنگ در دست کریم باشد که با نغمه از برای که نوال و عطا بنویسد پس اگر شروع  
نماید بدین مقام و استعانت طلبان و غیره نماید استعانت و اگر از برای آن استعانت خدا طلب نماید کفایت محض از او نمیکند و محتاج با <sup>مثال</sup>  
خود نمینماید و حال آنکه خدا بفرموده در حدیث قدسی با آن با اخذی من خدایت و استغفوری من خدایت هم در حدیث قدسی وارد شده که چون  
مرد در حاجت عمل داشت و از ظهور و محقق میخورد و بر او اندازد از آن حدیث است <sup>مثال</sup> پس نماید نظر نماید لایکه من بطرف بنده من چگونه محقق نمیشود  
صلوات خود را بر بندند که حاجت خود را امانت میکند که قضای حواجج او در امانت است و غیره نیست که قضای حواجج او با من است <sup>مثال</sup> محض از او نمیکند  
افعال من چون از او می که از محال قلت فاعل و ضمیر نظر در حق طاعت و در آنچه گویند چرا که میکند انسان که مخلوق الهی باشد در عبادت و شکر و خضوع  
خود نماید و چون در امانت قرآن و احادیث خاندان رسالت و محکم و مقدمات شایسته است تا به شکر و شکر است که در دل نماز خود باشد از آن  
که در کتاب من مخلوق است مثل آنکه بکن بر نماید که بمشابهت از او <sup>مثال</sup> از سبب کفایت خطبر او با آن نسبت اگر کسی خطاب نمودند عالم است  
کافر یا نماز او باطل است محمد الله اخذها من الله ظاهر مشهوره مقتصد است و او را هم صوفی و حکیم و کافر پدید می آید که حقیقت بر آنکه که بظاهر مشهور  
مقتصد عمل کند هالک نیست اما اصل شرع و دین متعلق بر کفر است <sup>مثال</sup> از او است هر کجا ما را بر فرض اینکه قوه و استعداده تمام کردن و فساد و تحقیق  
ظاهر باطن نباشد همین ظاهر اکتفا کنیم بهین هلاک روح و عاقبتش <sup>مثال</sup> ایچ که حکم صوفی و عالی علما و اولاد و فخره که ما به خوانند و تحمل  
این کلام و عرض سال نرسند از این که کسی بخندد و دانش باشد و در راه از این <sup>مثال</sup> ایچ است که غیبی از خطب کلام و سایر فاعلین فاضل از آن و  
فرموده امانت ضمیر فاعلین با غواصه شیطان بود از من است چه آراه بر او <sup>مثال</sup> ایچ بظن خطب غیر حق است و استعداده من غیره <sup>مثال</sup> ایچ و خارج امانت  
طریق حقیقت مستقیم در نزد اهل بصیرت در دنیا علم و بعد از آن <sup>مثال</sup> ایچ از نسیبین و قبا با من سوء الفعال و قبا با اعمال و غیره الله انکال است  
از جمله انواع کذب با نمودن فم دروغ است که بموجب اخبار و آثار و احوال <sup>مثال</sup> ایچ از نسیبین و قبا با من سوء الفعال و قبا با اعمال و غیره الله انکال است  
موسوع و میکند شعر او در وقت که فم خطبا با من خواه بصدق و خواه بکفر <sup>مثال</sup> ایچ از نسیبین و قبا با من سوء الفعال و قبا با اعمال و غیره الله انکال است  
شود و از بصورت اخبار و حقیقت اگر کلماتان باشد فم با نسیبین و حضرت <sup>مثال</sup> ایچ از نسیبین و قبا با من سوء الفعال و قبا با اعمال و غیره الله انکال است  
است که خدا تمام در عین امانت با او سخن نمیکوید و نظر در حدیث از نسیبین <sup>مثال</sup> ایچ از نسیبین و قبا با من سوء الفعال و قبا با اعمال و غیره الله انکال است

رو شمشیر و از اعوانت مستقام میشود و کفم بیاید خوردن باعث تنه و روزه و فقره میگردد و در صبح حضرت با لوبه فرمود که در کتاب  
صلوات است که هر چیز است که بخواهید از آنها که در بیستی قطع رحم و فرمودم دروغ و قطع رحم خانهها را بخواهید  
و از اهل خانه قطع رحم و بخواهید در بیستی قطع رحم و بخواهید در بیستی قطع رحم و بخواهید در بیستی قطع رحم  
و نه در کار و در وقت که وحی شد بدو فرمود که کفم بخون با هم من نه راست و نه دروغ که راستش بخور و دروغش کور و با آن جمع و رسول خدا  
فرمود هر که برای عظیم و اجلال حق تمیز کند کفم و آن هر چه را که داند بر او نمیکند و در فطانت خدا را خند نشود بر او و بجمع کرد مترنم خلباش او هم علیه  
و در فقه در این مورد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود از آنکه کفم بخورد بیجان بود و آنکه این فرمود که هر که کفم بخورد از وحی خدا بر  
شده است انکار کند بخلایق و مقامات این قضیه که در صفات چند که چون خوف از خدا و بجا و صبر و شکر و خیر و رضا بقضا و معرفت و ایمان  
و امثال اینها و اسم آنها را بخورد بر بند خدا و از حقیقت اینها آنگاه بخواهد اینها باشد از لوازم آنها اثره نباشد و چنین شخصی بکار ذلت چه که دعوائی از  
از برود کار و خوف از کرم و ملاجعت میکند و هیچ اثری از آن در دنیا و آخرت ندارد بلکه شب و روز بخورد و خواب مشغول و عموماً بعد از هر  
مصرف هر چند این فضا به نفع و مصلحت و در بعضی از ظاهر کرد و چنین شخص کافرب اسم خوف را بر خود بنیستد و اگر عملاً اینها را بخورد  
بند و اظهار صلاح نماید پس ضلالت کاذب و در انوار رویت کردی بخندت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و طلب نمود از او که از فرمانها و از نفع اعمال  
انحضرت صلی الله علیه و آله فرمود که اگر در کفم بخورد و مصلحت اینها را بداند که منوای از نفع قبول و مع هذا قبول نموده و چون را چنین  
منزل خود کند بدست که نوری از این نور و در مکران کذب پس بخانه فلان نیند که چنین است بر دم چون بخانه او دارد شد که زنا با او نماید در نفس خود  
متفکر کرد بدین خود گفت و گفت که من از این بیرون روم و کیمین ملاقات کند و از من پرسد که در کجا بودی و چه چیز به حال خودی است که راستگو  
باشم امر من عظیم میشود و اگر دروغ گویم نجاتی برایم از آن فرموده پس برخواست بنزد خود رجوع نمود و بعد خواست که معصیت دیگری کند بازنگر  
نمود مثل سابق تا از یک انحضرت صلی الله علیه و آله از جمیع مصلحتها و مصلحتها که در کفم بخورد و در بعضی از اینها که در کفم بخورد و در بعضی از اینها که در کفم بخورد  
فقری اخبار و بطور برگزیده اند اول در اصلاح ذات البین است یعنی دوستی که میان دو کس ملایه و کلامه واقع شده باشد شخصی از این اصلاحها  
ایشان دروغ را زبان هر یک بگوید تا نفع متنا شود و در حقیقت این داخل کذب نیست هر چند خطای غیر از نهر اینها نشان شده بدین  
بگوید اخبار در بیاب دنیا است و همچنین هر گاه از خود شخصی صفتی بر خورده باشد یا عملی صادر شده باشد که اگر راست بگوید باعث فتنه با عدالت  
مؤمنان میشود و جایز است که آنکارا از آن کفر و ایمان عاجز است کذب و حریص باشد که از نوار نماند و در این کتب که امیر المؤمنین علی السلام  
در بیستی چون سوار میشود ندانند که بصورت اعلا بالله لا قائل معونه یعنی کفم بخورد هر چه با نیت و معبود بخواهد کشت بعد از کشتن این کلام  
خبر میگفتند که الله یخیر من یرید و آنچه از خواص و با حضرت عرض کردیم که کون است اینها را زین من فرمود که بترسید خدا و ترسید خدا  
اینکه از من میشوند چند چند بنامند در جاه و جهات اینکار نشان میدهند که دروغ نمیکویم در حق خود میگویم ان شاء الله سبحانه و تعالی هر گاه زن  
چیزها از روی بیخود که نماند نباید با مادرباشد لغتاً و آبرو و اجتناب باشد با نطفات زمانه از دیگر کند جایز است که با وعده بدهد که بگوید اگر چه قصد  
اون باشد که زن آن و تکرار هر چند اطلاق دروغ بر این میمیزد و در انوار نیز گفت که جایز است کذب بر وجهی در تکرار و بیخود و بیخود و بیخود  
بعد از آن زمان نماید در کتاب کلینی نور الله فرمود که هر چه بر حقان رواست نموده که شبیم از حضرت صادق علیه السلام که هر چه در تکرار و بیخود و بیخود  
انسان مکر کذب در سینه بگوید که کلمه باشد در حرب خود پیران موضوع است از آن در می که صلح بین ایشان نماید و الا انک داند که بگویم  
انچه را که بگوید الفاعل و هو است و اراده داشته باشد از این اصلاح مابین ایشان در بیکی وعده بدهد و چه بر اهل خود و او اراده نداشت باشد که آنها  
با امام برسانند از برای ایشان صلح انوار نماند که کرمه و در حضور یکی از مشایخ عظامه بن بودم و او گفت که مطالب و حراص بود من فرمود  
ای پسر من سزاوار صلح و جلال کعبان بود و چنین چشم او در او شد بدید باشد با حضرت که چون اراده خروج او منزل میکند و بجاش با و میگوید  
پس از برای من خلاصی را پیش رو و دست خود بر چشم خود گذارد برای وعده کردن با و چون رجوع بمنزل نمود و آنچه بر او نیاورد زود بجاش با او  
پس که او پیش میبویست غداش که میبویست و درین اثنا باید زوج دست خود با بران و زنانی بر ندید بگوید که فراموش نمودم و بخاطرم نیامد پس این عضو  
از او ایوب و در آجتماع هر کس مطلقاً با او سازد و او غیبی از آن مکرر کتب فتنه داشته و این جایز است که او در وعده

فی الکتاب

فتاویٰ اربع

بابت کشاکش اکتوچین و چنان حواهم آید که چو نظرد و نکرند آن نباشد حاصل کلام است که هر موضوعی که فایده نهد شریعتی آن مترتب باشد  
 تحصیل آن موقوف بر کذب باشد جایز است روغ و اگر بریزد و روغ مفسد شریعتی مترتب شود واجب میشود با بداد برسد ضرورت احتیاج چنانچه  
 کند برسد و سوره که مفسد و زان مترتب با ضروری میسر است با با یقین مسلمانی با بر بار و زمین عرضی با مال محترم او با ابروی و بوی خود در حضور  
 روغ جایز است و اگر ظاهر الیک بر دیگر و او مال او برسد جایز است نکند با جایز شده او را بگیرد و از جمله ای که میان خود و خدا کرده باشد  
 سوال کند جایز است که بگوید مکره ام و همچنین نزد عشاری با ظالمی با حاکمی که با فراوان مواخذ کند و مال از ذوقش شود جایز است در روغ گفتن و همچنین  
 اگر با هم او منتهی با مانت یکی بیرونه باشد وظالمی از عطا میکند واجب است که آنکار کند بلکلم هم بیرونه بخورند که مال زان و نزد من نیست و در چنین  
 جا اگر بوی بر توان کرد لازم است که با کسیکه مالش کم را بنویسد او از زدن غیب و ما را تا درین روغ مقامی کند و روغ گفتن چه شریعتی رواست تا با او  
 و زان روغ روغ نکند بلکه نوعی بکند یعنی خفی بگوید که ظاهر و چنان دست باشد اگر چیزی است و از ان مضموم روغ بوده باشد و این است  
 است که مکتوب است صد و نه فالاندر این نوع که با هر چه در روغی فال فعل از روغ با هم با حق را در غیب با این نوع است و معانی که با بعد و تحقیق شده این نوع روغ  
 نیست که اگر در غیب چنانچه مانت با لغو و ناکد است مضموم بخصوص بشما آنکان او مکرر واقع شده باشد و همچنین چنانچه است انواع جازات  
 و استعارات و تشبیهی که در ان از آنها احتیاجی نیست بهر آنکه مانت شریعتی حرام نیست طعام مکرر که مانت کذب باشد مثل این که در ان  
 که واضح شده باشد مانت کذب با حسن وجه ادوات مانت مضموم می ماند با در کتب مکرر است که مانت کذب و همچنین حرام است اگر مانت مضموم با  
 اعجاز آنکه مانت باشد در ان کذب و غایت نیست مانت مضموم و سوا از اینجا خوانند شریعتی ان باح استماع آنکه مانت مکرر  
 چنانکه در شریعتی گفته و جمع من الشعر و مانت کذب در هجا مومن او تشبیه با هر از معروفه مانت مانت مانت مانت مانت مانت مانت مانت مانت مانت مانت مانت مانت  
 و جمع التشبیه بالمال المعرفه لان قال مکره الاکوام من الشعر و شیخ علوی در شرح ان گفته التشبیه بنذر اسلام المله الاخریه و او صافا و تشبیه  
 روح در روغ گفتن و المفضل بالمرأه المعرفه المرأه لا یحترق من الشعر و ان کرده الاکرامه حصه من الاکرامه و اخرجت بهم المله المله من و حرمه و عا و غیره  
 و مفضل جواز التشبیه بهما و در تمام بیان و لا یرد المله و ان لکن غیر ما لا یفهم من سقوط المرقه و هو حسن و کذا التشبیه علی الامام محترم ظلما  
 انحرافه و مطلقه لان قال فالاکرام من مکره علامه و در شهر الوایه و هم در مانت المکتبه ان شاء الله و ان شاء الله و مانت مانت و مانت مانت مانت مانت  
 دره الاکرامه علی الله و ان شاء الله و مانت  
 شریعتی در ان المصلح و ان شاء الله و اصحاب ان که مانت حکمت که حفظه و او بر عریضه معونه است بر دلائل حکام کتاب و مانت مانت مانت مانت مانت مانت مانت مانت مانت مانت مانت مانت مانت  
 که شعر داخل کلام است خوبان خوبان و مانت  
 رسول خدا مضموم و مانت  
 که اکثر اوقات مانت  
 حال آنکه مانت  
 و عرض شاعر از نیست که مانت  
 و زان مانت  
 همچنین مکره است ان شاء الله و مانت  
 و حله لغزین و دبیح الاسابع و روغ کذب و مانت  
 حرامی و باطلی باشد از غیره جائز از اصحاب خواندن شریعتی مانت  
 شریعتی مانت  
 بدانند که روغ گفتن باعش هلاک مانت  
 و بدوها خا و با عشار و فرود کرده مانت  
 است که مانت  
 است که مانت





بنوعی گذشت از کسی می پند که این غرض را که می نفس را با سوالی که غایبه از بعضی بود چنانکه بنفوس این سوال یکسال شود  
 کوفت و دیگر می رسد که فلا فتنه خرا خولیده است با این یکسال خواب بر خود حرام کرد بلای هر دو راه اخرب چنین بود و عبادت عبادت و بندگی را با این  
 چه بود اندام مانند غفلت زه کان چیز شری ای برادگان اخبار حاضر و احوال سالفه و اطاعت الکرک و حکایات ایشان را ملاحظه نما و همام اندازا کرد  
 باشد بخاطر این دوازده حالت و عیبات مال و متعلق خود و تفکر و رکار خود و حضور این المؤمنین هم فرمود که در دنیا و سوا کرده و بر آن عالم در  
 فرج و شادی نکند اشک است قبل پیروز با اینهمه مثل بعضی از قافلان مباشر که اگر حدیث کرد و در خراشوند و بیگانه تا بر می رسد در ایشان می شود و لیکن اثر  
 دو اعضا و جوارح نمیکند و اینها را مقید بطاعت نماید و از معنی باز نماید و چنین خود چیز نیست بلکه حدیث نفس هر کس که خواطر است و وجود  
 آن مسلوبت و مثل انخوف مانند دقت طلبی است که از برای زمان میباشد که بجز به شدن سخن سوزناکی که بر این حدیث و نا سخن قطع شد همچنان  
 اولی بر میگردند و خوف حقیقی است که در دل اثر میکند و اثر ایشور و شواضطراب می آورد و اثر آن در دل بیفتد سرایت همه اید و اثر ضعیف و لاخر و چیز  
 زرد دیده را که این میسازد و جوارح و اعضا سرایت میکند و از آنها را از معصیت باز و بطاعت و عبادت میسازد و در اول از دنیا و لذات و اقرب و  
 صفات ذمه را دور میسازد و در وقت عظمت الحرف لیل و خاضع میگرد و در همتان و بکار خود و نظر کردن بمانند احوال خود هر وقت می شود و قلی  
 بر اعما و جبین می آید با نفس و شیطان در اقبه احوال و محاسبه اعمال خود نماید و این نفس را از برای خود غنیمت می شمارد و از آن بصرت بی قیاس میسازد  
 و با وفات و سایر امور میسازد و از آنچه خرج نمیکند و باین کلمه انوک از هر زنده بخیال هر زه که بخاطرش گذرد در مقام و از غایب نفس  
 و ضابطه خطای آن در پاید و ظاهر و باطن خود را بجهان آنچه از آن میسر شده مشغول میسازد و هیچ چیز دیگر را بخاطر خود راه نمیدهد مانند کسی که  
 بیکمال شکر و توبه که توبه نماید و بای طوفان غرق شود که فکر دیگر بجز خلاصی از آن ندارد و خیالی بجز همانی از آن نمیکند و هر که را ممدک  
 و عقل کامل است و عظمت و جلال پروردگار شناسا از خود در دهشتناک و ترسناک و از چیزی خداوند عالم میفرماید لَا تَقْشُرُ وَجْهَكَ مِنَ الْعِبَادَةِ  
أَلَمْ تَرَ أَنِّي جَزَيْتُكَ بِشَيْءٍ مِّنْ عَشِيَّتِكَ دَهَشْتَكَ مِنَ خَدَاتِ خَدَاتِ مَنْ بَدَّكَ بِكَ كَمَا بَدَّكَ كَمَا بَدَّكَ كَمَا بَدَّكَ كَمَا بَدَّكَ كَمَا بَدَّكَ كَمَا بَدَّكَ  
 معنی آنکه ترس من از خدا از همه شما بیشتر است و خوف از حضورش بیشتر بود که بقدم با اوست و خورش نه بود چنانکه چون راه رفتی در میان گمان کردندی که بر  
 در می افتد و شبها از یکدیگر میسازد و خوابهای میسازد اما سر کرده تا در شان او تلقا شد که كَلِمَةً مِّنْ آيَاتِنَا عَلَيْنَا الْفُرْقَانَ لِقَدْ تَلَوْتَهَا مَعَهُ رَدْمَةً  
 عهد ما فرود نفس میسازد بر تو فراتر از برای این که او عشقت و از او کشتی و در نفس هر چیزی است که از حضورش بر سر انگشتان بنشیند با جهاد و شما در دنیا و خدا  
 می آید تا دوم که با هر زبونه نازد شد طه بلفظ طن بعضی با عجز و حاجت از حضرت کاطم الانام ظاهرین خود را از امیر المؤمنین علیه السلام روایت  
 که مسلمانان حضرت شبها بر اطراف اصابع خود این را تا آنکه در بزمهای میسازد و در کرم و در غنیمت با رکش در دشمنان هر زبونه نازد شد و در دنیا که قبل  
 و التفت اشابع بجز آنچه مناشلون و انضی است الا انوم اشفاهم و اما عَدَلْنَا لِبَلَاءِهِمُ أَنْزَلْنَا لَهُ الْقُرْآنَ كَلِمَاتٍ لَّا تَجْعَلُ الْاِخْبَارَ مِنْ خِزْيَتِكُمْ  
سَاءُونَ مَرْوَلِينَ مَنُورَةٍ كَفَرُوا وَآمَنُوا بِمَا نُصَّبُوا لَهُمْ مِنَ الْقُرْآنِ وَكَانُوا يَكْفُرُونَ و اما عَلَيْنَا الْفُرْقَانَ لِقَدْ تَلَوْتَهَا مَعَهُ رَدْمَةً و در جمیع البی  
 گفتار است و اما عَلَى الْاِنْسَانِ عِدْوَةٌ لِّعَدُوِّهِ فَتَقَبَّلْ لِلْعَدُوِّ قَدْ دَعَا الْاِنْسَانَ لِيُؤْتِيَ الْاِنْسَانَ لِيُؤْتِيَ الْاِنْسَانَ لِيُؤْتِيَ الْاِنْسَانَ لِيُؤْتِيَ الْاِنْسَانَ لِيُؤْتِيَ الْاِنْسَانَ  
عَلَيْكَ الْفُرْقَانَ لِقَدْ تَلَوْتَهَا مَعَهُ رَدْمَةً و در ذلک عزالی عبد الله هم و نقل هر چه هو جوب للشركین من قالوا الله شفى فقال سبحانه ما انزلنا عليك  
 القرآن لتتلى لكن لتسد به وقال لكرامته في الدنيا والاخرة وفاضل معاصر طاب ثراه و در معراج التعداد گفته که جنبه بجز از حضرت چه چندین  
 غالب بود که اگر کارهای خرد و خردیات بدان او با وجود بکاره از اعمال و اوقات که بجز در ظاهر و در حق با وجود بیاضی با اینها  
 زمان مستعدی خوانند و نفس مقدس را با ایشان مشغول ساختند که بی اوقات بد دنیا از برای او همیشه باشد و کنش سفران بجز  
 شوق الهی و فرج بجاقت روح مقدسش کردند و هر که غلبه سفران او طرور که فی دست مبادت بر روان عابدش میزد و میفرمود که سنی با جبره اشغله  
 با جبره ای ما بشوایم سخن که در جوارح مشغول کن و با اینها که بعضی از دعوات اینجانب که میباید و با الارباب بترتیب انحضرت راه می بودند  
 همان مشغول بودند تا همی که در شغلون و نبوت آنها غالی باشد و توانست که در اجله و فاعل با جنبه قدسیه انحضرت بنمایند و در حق  
 بجای نیاید بقیانند چون ایشان از قید انزج انرا مشغول ساختندی فی اجله انحضرت با اینها را التفت میکرد ولیکن چون جلیب انحضرت  
 با نتر بود و تکار بود و التفت بخلق عارض بود که هر چه با این جهان خوانید بدان مبادت شد و هر وقت که بجای الارباب با طول با اینها مبادت شد

مبتدئ فكيف درو و نماند سپه و دراختيار بلال اذان بگو و و ادا اشغال بدین برمانند از انجمله از انجمله و مع هذا انجذاب تو و هر روز  
هفتاد مرتب استغفار می و در دنیا که شمع جلیل ثقیه الاسلام و علم الامام محمد بن یعقوب باب الاستغفار من کتاب الکافی عن الامام اریع الله جعفر  
بن محمد الصادق ع و ابان نموده که فرمود ان رسول الله کان یبوء فی الله عز وجل کل یوم سبعین مرة و شیخنا الیه فی روح و عار بین خود بعد از  
ظلم خیر گفته و در دعا دعا فی صحاح احمد فان الاستغفار لله و التوب فی الیوم و اللیلة اکثر من سبعین مرة و امثال ذلك من طرق انحاء المصنف  
کثیرا و احسن ما سمعنا من هذه الشیخة ما اثاره الفاضل جلیل جهاد الذین علیهم السلام الا ان فی الاستغفار و ذکر کل شیء اخره قال رحمه الله ان  
الاینها والایمة علیهم السلام یكونون و فاعلم من غیره بذكر الله ثم و فلو یوم مشغول به و خواطرهم متعلقه بالملاء الاعلی و هم بعد فی انفة کماله ان  
الله کلک لراه فان لم یغفر الله لذنوبهم و لم یغفر الله لذنوبهم و لم یغفر الله لذنوبهم و لم یغفر الله لذنوبهم و لم یغفر الله لذنوبهم و لم یغفر الله لذنوبهم  
و الاشر فی الفریح الا ان کماح و غیره من الیامان عدوه ذنب او عطفه و خطیئة غایب استغفر الله الا ان بعض عبادنا الذین التواضعا کل یوم  
و یسبح و هو یعلم ان یسبح من سجد و سمعها کان معلوما عند الناس و مقصرا فیها یحب علیهم من تعدیته و ما لک فانظرا لست بالصادق و مالک  
الاملا الی هذا اشارة بقوله انه لیران علی ظلمه و لا استغفر الله سبعین مرة و قوله حسنات الابرار سائر اللغو من هذا الموضع کل یوم  
با کرامه و قد اقره الفاضل الجواد فی الحکایم عند شرح قوله علیه السلام ان یغفر الله ذنوبه و لا یغفر الله فی الیوم ما یغفره قال ان  
التم و کان یؤکذا فی عطاء علی و فاحذر من کتاب یوم و اذ یوعیه و اصبر من یغفر ذنبه لهذا الغرض من کلامی و قد نزل کونه ثابته کفلسا کان علی  
الشیخ الهم الغلوب صفاء و اکثرها ضیاعا و اعرفها غایبا و کان مع ذلك لشمس اللغویا من السنه و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره  
الرضی و الاغنی عن مظلوظ النفس ما کان مقصرا من حکام البشر فکان فاعلم ان شمس من ذلك سوت کدره ما الا لما لکان و قد ذکره  
فان الشرح کل ما کان ارق و اصغر کان و دعا الکریم علیهم و اهدى و کان اذا اخرج شیء من ذلك علیه علی النفس باطنه و من انجمله  
ملخصا و از انچه ذکر کردیم معلوم شد که انجذاب علی الله علیه و آله و انتم هدی صلوات الله علیهم و جمعین او فاشان مشغول ذکر خدا و اولاد  
ایشان مشغول و معان و اندیشه اعلی و ابعاد در این غم و غم و اشان مجتهد چون تو انهم نیزه عالم و منزه و غیره اشغال با کل شیء که  
اینها از مسأله استقامت و خطیئه می باشد و در این بعضی استغفار از ان می نمایند و بعضی از این استغفار از ان می نمایند و بعضی از ان  
و اکلام جنبه به بود لکن اعراض و دریم از ذکر ان من خوف الظلم و افعالها اری لیس و االسبیل من بعد ان که خون ایشان با وجود بعضی  
حدیث استقامت استقامت اما کما یكون و یابد اشیم و سیدانها امرا و منین هم شیء هفتاد مرتبه ان خوف خدا بهوش شدی و آیت عبودان و غیره  
مناجاة از ذکر او استقامت استقامت و ادعیه ما ثوره از ایشان شیخ از ان که احتیاج بود و یابونه باشد مخفی نماند که چون از زبان شیخ  
سعاد علی صاحب السیف ان نمود و ممکن است یک کل شیء و زاید به بل و استیکر اصل شود با جمیع مفسده مرتب بود و ذکر صلاح پذیر باشد چنانچه اگر  
برده متکلم شود کافر می شود از جنبه که شهاده مقتل الرجل بر نطق و ممکن است در مجلسی روز شرمی بگوید که باعث قتل چندین هزار نفر شود و کند  
است که کلمه خیر بگوید که باعث خلاص چندین هزار نفر از کفر بشود و با خود را از قتل و نکند به اندیشه انکه در کتب نوار مجسطور است که نویسنده  
در این باره وضع بخوردش من بن زبیده او و در من قبیل ایشان فرمادند جواد علیه السلام انظروا بود که بجهت بلوغ رسیده بود که تعلق می نماید  
خدا را می دهد که ما را نکشتی تا هر کدام الیه یا شامیم من فرمادند تا هر کدام الیه یا شامیم من فرمادند تا هر کدام الیه یا شامیم من فرمادند تا هر کدام الیه یا شامیم  
ضیف بر نیت سادان و اجبت من کند است گفته و فرمود که هر دو آزاد کردند و در کشتک و انوار غایب بود و کتب نوار مجسطور است که نویسنده  
عزم سوار می کرد چون پامی و در کتاب زهد و الی و کتاب کبیر و کبر به بنفاد و ان غیره در غنیه فتر قبیل کتاب فرمادند که پاره کتب ای یاد شاه  
جهان بود که کوه غاری دوال چگونه تحمل بار عالی توانا و در کتب از بعضی و خندان شده او را بشرف خاصه و در هم و در کتب ابو  
البن الاهدان با صفتها ان هده انفا طاب غیر از طفلان بر در شهر جنک سنگ می کردند سنگ به ارباب العینا آمد و شکست و با ستر کتب  
آمد و او را در صفتها در دوسی بود در طلبی سحر و جادو بعد از ثمان شام او را سپه نام و او را شخص ابو العینا با جادو بود چون سکا بود و طعامی  
نکرد و ابو العینا با ستر کتب بود با مداد بچلی از بر رفته از او پرسید که کدام روزها خاکی پیشتر شدی گفت خیرم من هر صبح می رسد که کدام سنا  
گفت مسأله استغفار و نویس و الی نمود که در کتب ان و در کتب ای جواد بود غرض می ذریع و در این جوابها او خنده آمده ابو العینا و اعدا

نقله  
در کتب شیخ



فی الحقیقه  
۵۲۲

کرده است با معاش و بر این نظام دود و تواجیح و کنگول و انوار مذکور است که کوفان او حاصل خود بشکایت آمدند و معاش و من الرشد و مومن گفتند  
نفس و شهادت و ایمان خود بکفر و انجیا نکتید ما عرض شما را بگویند نظایر به این اختیار کنند و سخن آغاز کرده گفت بجا بفرموده که در کوفه و ال  
ایچون که اول در دیوار آمد الاک و استیغریخه با وادیم و سال عدم خانه ای خود داده عرض و دادیم و تسلیم وی کردیم سال سیم املا  
و با این که اشیم و دیگر صنداریم شتابن ظالم را ان سوا و اک مامون گفت دروغ میگوید شخصی که امیر شما اگر وانه ام عادل و پارسا و امیر است  
اگر چنین است که خلفه و غیر ما بد و من مدوغ میگویم خداوند تعالی خلق را بر ایشان بر سر خلافت نشاند که عالمات از عدل و انصاف و محظوظ  
نشاید که چنین حاکم عادل منصف با تمام او در کوفه باشد و دیگر این از عدل و لطفش اینصوبه شد پس از بیعتن او را خنده نامر و جویباری توانست گفت  
لا بد او را معزولی نمود و اهل کوفه از شتابن این و سکا کردید و بعد با آنکه با وجود اینها مفسد سخن گفتن از منافع آن دنیا است و خائب و طاعت آدمی  
ببکر سخن میگوید با حرف بی پایه معین مفسد دنیا و آخرت دنیا بر سخن گفتن حریب میشود از بیعتن آنرا الا بیعت و بدون فکر سخن گفتن  
شده که مبادا مفسد و بیوی لغز و مازان حاصل شود و رسول خدا را بپوشد فرموده با آن از روی مالت منقح و لا تطلق فیما لا یبائن و آخر  
سالت کاترین و طاعتی بود در لکن کار را کاذب قایده بنوعی باید بشکر مدح سخن میگوید از آن منفع نمی شود و زبان خود را حفظ کن چنانچه  
در خود را ضبط مینماید و حضرت صادق علیه السلام فرمود که خواب و لغت بد نشود سخن گفتن با مخالف است و خاموشی را حکم عقل است و در اولیای فرموده  
الان فی حفظ اللسان فرموده است که جاهل ستم سکوت و ناموس و جاهل شیعه و با و است بلکه از سکوت او هر چه بد و وقع بد و ممانند و انیم نیک  
کبر و احتیاط بر تره او را حرام او گوشند و سخن خود را مطلق نموده با است شود که سکوت میگذارد تا ندانند که با آن کلام ظاهر کار گذارند و فرموده است  
او از دنیا سرود و از درجه اعتبار مافتد چنانچه در کتب معتبره مکتوبه است و طو را است که در عین تمام جوار علی السلام میگوید و کل امده و سالتی  
بر سر مبارک انحضرت فرموده و کل بر سید ما بن العزمین و شاعران میگویند فرموده هزاره هزاره هم منوکل ملعون گفتن سران کرده امام تر از  
جولیان که شنبه ام که تو کمتر بصد هزاره در هم خریده که چند است امام تر فرموده و نور با که خسرین است عتقا خود معانی بصد هزاره در هم خریده و زن  
جهت شرف بر این اعضا و سناری بدد از ده هزاره در هم اقباع نموده ام انصاه که کلام با از ماسرف منوکل بخیل شده ظاهر و شکرش و نیز در کتب معتبره  
روایت که از اطراف لایان و لان بجا نوبش بران آمدند که خواست برایشان ظاهر کرد که در پیار بود و هر در فضیلت حکمت بود و جبار است و سوا  
نمود که چه چیز است و همان که از آن خوبتر توان یافت حکم جواب گفتن در راه حاجت کیم از بیضاب منفعل شده پس بد که چگونه است بود چه گفت اگر  
زن نبوی مثل تو باشی از کتول نبوی و اگر نبوی چنانکه از پدید میگویند نبوی و سیدی و اگر حاجت نبوی چون منم منم چون نوعی تمام  
نبوی و اگر کیم و ما با خدا موش باشد با کوفه جواب که با هشتان نعمان است حد حضور و لان و سفر انشی شد و از بیعتن که صحت و خواست و از  
عاس شهم صلح است و نیز در هر کس از هر کس است هم در این که معاند که با هر چه بیست و شش گفتن از دهان نبوی بد ممانند حکم زبان  
کازین و عاب نبوی سینه نگاه داشته ام و در قسم سالت کرده و در کنگول و انوار معانی نقل نموده اند که شخصی بیاد و شکر نبوی و از پارسا که از پارسا  
واری عانچه نوعی من شاک هسته قهر و بیض جواب از آن طول جلوس توانم و عابد خزان کشیده از مجلس خواست حال نگردد و شریعت فر او را شد  
که عابد بیض با بد و عانچه نوعی بیض بیخیز و با اهل خود عبادت و در آن شخص جز بود و بر حضور است و زبان خود را میسپد اینگونه امانت بود و بیخیز  
و امثال اینگونه سوا قح در کس فریقین بشاید که شده از اجمل و در شمار الفاظ و بیلی و سطو است که با و العباد که از قصص عربی تلقا پیوان او است  
و او است کرده که در ذی خزا حدین لیدر او که در عهد شد بود و فقه گفتن که در شتابن و بر سالت مردم و در انما من است یکی کرده اند و در کتب معتبره  
توقایه میگویم مکر و جمله ایشان عظیم است گفت و لا یجین الکر الی الایه کفتم ایشان بسیارند و من بسیار یکم بر زبان رانند که کفر فی اطلاق  
حکایتی که در این ایشین بخیل شده از مجلس خواستیم و استقصای این فی الحقیقه است با عت طول کلام و در خروج از ما عرض در پیغام میشد  
از بیخیز و عبادت مقلد که نموده شد و از امیر المؤمنین فرموده است که جمیع خوبها در سینه جمع شده اند و در نظر کردن و سکت بودن و سخن گفتن  
چون نظر مکه بدان عرش که در شتابن با هر خاموشی که بدان تعزیری نباشد آن غفلت است و هر چه که در آن با عباد نباشد آن لغو  
پس خوشحال کسی که نظر ها او همه عیب باشد و خاموشی او همه تقکر ماری باشد که بکار او بد و سخن او همه با عباد باشد و بر کاهان خود بگوید  
و مردم از شتابن بیستند و فرمود کلام خود را از اهل خود گفتند که اگر شکر و در هر چه در حق کلام هر که شکر بودی که حرف بسیار تر

ابشاوره و بافلان بدن استکمال میکنی و چون به فیر و مال خود نمایی بوی پروردگار خود پس بختی بگو که یکبار از اینها که از او رسیده است  
 کرده ای بگو بان و غیره که خداوند او را در دنیا و آخرت و احوال و عبادت و فضیلت مکتوب نموده و این نظر بر غیره و جوش چنانکه از حضرت را نقل  
 زین آلاء بدین است پس بعد از سخن گفتن و خاموشی که کلام بان به نظر می رسد حضرت فرمودند که دیگر انشاء است پس اگر هر دو از آنها رسیده باشد بعضی  
 گفتن به آنها و شبست ذرا که خداوند آنها را بهان پیغمبرین و اوصیا ایشانرا بتمام و شرف و جلالت و بقدرت و عظمتی که بهشت بتواند شایسته  
 و مستوجب عبادت الهی نتواند بکوت و از انقیاد جهت مخالفتی و چون با خدا بکوت جمع اینها بعضی گفتن میشود و هر کس من ماهر الخاقان و انتم  
 نوافض غواموشها بعضی باینکه بعضی فضل بعضی از اینها و شریفتر است و بی نهایت در فصل و اینکه داخل الاضلاع کلام بی نهایت در اینست و صاحب  
 نشود و مثل بعضی باطل و برگذیه انما ابدا و اما نظرها باشد باعث شکست که خاطر تکرر تصور مکرر از حضرت رسول صاور شده و بجز  
 در خدمت انجناب صمد و امام فتنه چنانچه بعضی از ان در کتب صحابه سطور و مد کور است و حضرت را به الامور منین مکرر شود و غیره بود و نسبتا  
 منافقین اینرا عیب نشمرند و در مناجات الهدایه گفته و بقره المواجه فی التفرقة غیرا ایضا الله عنده ان حضرت صادق علیه السلام فرمودند که  
 سفر تو شب است و باش و مزاج و خوش طبعی اگر ذراته که خدایت را بفرستد و در انوار نعمانه گفته و اما المزاج و الطایفه انهم  
 التریة است و بالاخر به ستمانی التفرقه کن لا یغنی ان بعضی التفرقه فی القول الذکر الخ خدایه و در بیان المؤمن بکون فرصه فی وجهه و غیره  
 فلی یطرد کان النبی یزج احبابه کذلک لانی الا یزجوا السلامه فالقول فی الاقواء الامان فالله ویدی ان کان یزج احبابه الا انوار اصحابه و در انهم فرمودند  
 و یفرع بهم علی اعینهم حتی یفرقوه من هوالذکر فی الاخبار انهم و انهم مع التفرقه مشهور و در کمال از پوشش بی بر و بد که حضرت صادق علیه السلام از  
 من پرسید که چون تو را عیب و عطایه میباشی با هم یکی بگوئی که می گویم که کس فرمود که چنین میگفت که خوش طبع بود اما عیب از حسن خلقی بود  
 بعد از عیب و خوش خلق بود که در ان خود داخل میکنند و سوره خدایه و شما بود که بگویند خوش طبع بود و بد آنکه او را سرور ساقی نمودند  
 حدیث حکیم فرمود که خدایه مؤمن تبتم است و هم بدگانه است و هر چند سخن از قرین غلامه منقول است که بنده من حضرت صادق علیه السلام فرمودند  
 و هرگز نگردد است شخصه و جماعه است که مزاج یکند و میزند این جاپر است ان فرمود که اگر کسی را عیب باشد از این فرمودند که اگر  
 حضرت صادق علیه السلام را دیده و بباید ان میگفتان سوا الله تعالی عیبی که ما را دیده این شخص است و بنده را ندیده هرگاه از او عیب را بگویند  
 میفرمودند چه کرد باریان اعلی کاشم با مدد ما را از عیبها بدهم و انکه این شخص است صادق علیه السلام فرمود که هر چه مؤمنانند است و کوران دعا به  
 هست پس بعد که با عیب است فرمود که مزاج ان حضرت امام موسی کاظم علیه السلام است که حضرت یحیی بن زکریا علیه السلام را میگویند خدایه نمیگوید و حکایت  
 صحیحی نیک است که گاه میزند و از عیبی میگوید و در ان میگوید که باریان از عیبی بگویند و انکه در بار عیبان مؤمن وارد شده است که خوش خلق است و در عیب  
 او است خاندان و بعد از است و مذموم است که از عیبی پرور شرش و دین باشد که در ان عیبش فریاد باشد بلکه مؤمن میباید که با او در عیب است و با  
 المرام و انکه از مزاج او به نظر ما حقیر بنیان اعتباری است این غلط را بگویم که در افراط و ان مذموم و غیره عن است جمیع است که و گویا  
 سقوط است و حصول خدایه میشود و عذر را میباید و ان خدایه غفک میباید و در ایام است که مورت عبادت و شمشیر با سیب زردن و فوج است  
 و نما کرد و از عیبی است که گفتار با بر مصالحشان شوخی کنی که اگر ترا بدول میگوید و با مردم درون دلیت نرسد شوخی کنی که عیبی توانی نظر است  
 ساطع میگوید و بنو جران پیدا میکنند و بعضی رشک میگویند و انکرا از این دو مایه و در سناتنا از ادبی جدا میکند و گفته اند که هر چه چشم  
 و قیامت و این شوخی است و کلماتی بسند معتبر از جناب مستطاب امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که فرمودند که هر مزاجی در عیب است که با عیب خدایه  
 کینه میشود و مزاج شام کوچک هم از حضرت صادق علیه السلام فرموده که هر دو با جناب از مزاج بدی است که ان میباید از عیبی که در عیب  
 خبر بگویم و در عیبی مزاج ابو امام و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام بعضی از فرزندان خود را وصفت فرمود که بر هر مزاج مزاج کنور را انرا میگویند  
 و ان است و اسب میکند و حضرت صادق فرمود که هر که در عیب با او مزاج و منافق است عیب او ممکن و ان مقام است و مزاج در عیب است و عیب است  
 هر زه خدای میکشاید همه را بنده و عباده دل الهی را نبر و در ظاهر و امام میکند از بعضی خدا بنعمانی من ذان فرموده که گفتار عیب است و انجا  
 و بیگوئی که از عیبی که میزند و بدی که بر کند و خدایه رسول خدایه نبیتم بود و حضرت صادق علیه السلام فرمود که فیه هانه شطاف و فیه و کعبه  
 مؤمن تبتم است خلاص خدایه مذموم فیه است که با صفا است انما تبتم که کور است ان و فتنه مذموم نیست بلکه محو است و تبتم نمودن

سوره حجرات

معروف و مشهور است و آنست که در صورتی که بگوید با تو فرموده ام آباد را علم آن حکم خلافت است و این القیاس است از جمیع اکتفا بر حق و ای بوند با تو که در مقابل  
شما در خلق بدست خندیدن عیب در غیر هنگام تغییر کل و سقوط عبادت و دانسته بدین سه و فراموشی در پیفتن حضور و در صورتیکه  
و امذمت فرموده و اولیست خندیدن و این از عطف و فرجه نشانی میشود اگر نگردد که بر احوال حکما خورد مطلق باشد و از احوال که در پیش آورد  
در حدیث باشد البته خندیدن او که و وزن او بسیار است و حضرت صادق فرمود که دنیا ای خنده اما از اسپکا از چنانکه اب میگرداند و  
فرمود که از جهالت خندیدن به تغییر در حدیث دیگر فرمود که سه چیز است که باعث غضب خدا میگردد و خواب کردن بدون بیداری  
خندیدن از غیر تغییر باسبب چیز خوردن و در حدیث دیگر فرمود که خنده رسول خداست تبسم بود که خدا از آن ظاهر میشود و فرمود  
چنانچه از آنست که خندیدن او سبب میکند در همانرا از خنده بر میگرداند فرمود که اگر کسی از شما که طول املا بفرود ساخته باشد در  
اعمال خیر عبادت فواید باشد در راه که بقبرها نظر نماید و از بیع و عواید و ایستادگی عیب کبر و ورکر با او کند که شکسته جمیع لغتهاست و از حضرت  
رسول متولد که عیب کبر بود که بقبرها نظر نماید و فرمود که اگر از خنده در راه میفرماید که در ایام خندیدن او سبب است  
در فریبشان و حضرت امام محمد باقر فرمود که نماز است که کبر اگر نماز است که کبر اگر نماز است که کبر اگر نماز است که کبر اگر نماز است که کبر  
هر سویی خندیدن و از حضرت صادق فرمود که او در نماز است که کبر اگر نماز است که کبر اگر نماز است که کبر اگر نماز است که کبر  
نظری بکند و آنست که در کمال است و عبادت و کل از صفات مناظان و از صفت همان و بعین ظاهر میشود و موجب عجز و استقامت  
ایدی میگردد بلکه موافق با او در عبادت صاحب نشاط باشد و در نماز است که کبر اگر نماز است که کبر اگر نماز است که کبر اگر نماز است که کبر  
و ناخیر است چنانچه حضرت صادق فرمود که در بدین مضمون فرمود که هرگاه او از خندیدن عیب کبر میباید و در آن کبر است که بعد از این چه  
خواهد شد و حضرت امام محمد باقر فرمود که خدا خیر ابراهیم نپاسد که در آنست که کبر اگر نماز است که کبر اگر نماز است که کبر  
شراب ابراهیم نپاسد که در آنست که کبر اگر نماز است که کبر اگر نماز است که کبر اگر نماز است که کبر اگر نماز است که کبر  
ضرب و دستگیر از کل و مبتدی است که هر چه حق است نمیتواند کرد و از دل مبروری هیچ حقیقت نمیتواند که در سخن نماز است که کبر اگر نماز است که کبر  
مضامین خلافت در چون جمعی از اصحاب مثل شیخ در مسو و این در هر دو سربهد علامه در قواعد و فروع و شهادت در دروس و کتابها  
هندی و کشف الشام و غیر ایشان از اعلام شریف بوده اند و عدالت که عادل باید بخدمت ایشان از او و عبادت سقوط مردت بعد از آنست که  
بکند از نفاق که لایق نیست با مثال او و تکب شود و آنچه از مباهات که لایق نیست اما مثال او و عبادت سقوط مردت بعد از آنست که  
من الاخرافه المراح زره شها و لا ذللا ندل علی ضعف عملا و قلنا الان فی کل ذللا فی طائفة بقوله انه یقول انهم یذکران حکایات مضحکه  
چنانکه در کتاب او در خلافت کرده اند و دیگر من همکایا المضحکه و در دروس گفته اند اما آنست که فرمودی غیره النفس عن الذناب و الا لیل فی راحة کالجحش  
و کشف العورة النبی و کذا استجابوا فی السوط و پوشیدن فقیر باس جندی و قلند و و قریه نمودن در بلادی که عادت فقها جاری نشده و پوشیدن  
ان و همچنین است عکس فقیر باس فقها یا دعای که عادت نشده است ان جندی و در دروس گفته اند ان لقب نام است بی حدیث  
بقرینه و بالعکس و قواعد گفته اند بر کتب الا لیل فی راحة المباحات بجهت شرفه او و هر چه کالقب فیلبس الطیاء و اللبان و ذم و باکل و سواد الا  
ترویجها و در مسکن گفته اند ان فی راحة المباحات بجهت شرفه او و هر چه کالقب فیلبس الطیاء و اللبان و ذم و باکل و سواد الا  
الشیخ عن ابن شاپور چنین خلافت و ناهج عدالت اگر ناهج عام مام خود را بنوعی پیدا کند که باعث مسخره گردد و اگر در مراجع آمده آورد یا اینکه چنانچه  
که در خلافت علمت کرد و بفرمودی که از حد معارف بریدن شود و عادت فقها با علم آن نوع عام جاری نشده باشد و گفتن ان باعث مسخره و استهزا  
و مضحکه میگردد اما اینها از قبل و نقصان عملی از عدم چنانچه بشود چنانچه انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و خلاصه صاحب زمام با آنست  
خود را حفظ کند از آنست که فقیر باس نماز است که کبر اگر نماز است که کبر اگر نماز است که کبر اگر نماز است که کبر اگر نماز است که کبر  
زمان و مکان خود را چه اینها از عبادت و پوشیدن لاجر ثواب و عبادت و پوشیدن لاجر ثواب و عبادت و پوشیدن لاجر ثواب و عبادت و پوشیدن لاجر ثواب  
الراکب لا یزال انبأ و مثل استبول کردن در اسوالات چنانچه در قواعد گفته اند در بیان در بیان را سراج و در عداک و اسوالات و طرقات  
چنانکه علامه شریفی و قاضی حنفی شریف فرموده اند که در بعضی از اصحاب منسوبه باشد و این باب مضمون است که شیخ

در موسط و ناسل هندی در کشف لاشام گفتند بشری که لایق اشغال و نباشد که این نوع لباس را بپوشد مثل اینکه قنبر بر باد سبز چپ شده دعوات  
 پاپوسین در روز جمعه آمد خود او در پیش مردم با حکایتی که گفت که یکی از کمپان او در دوچه اش در بخت کشته و عکس عین درون مثل آنکه یک نما پدید  
 زد که او در صبح خود در خلوت و صبح طماع و مقدمات آن کشته چنانچه عادت بعضی از هنر که با آنست از روزی و همین نوع بود که او کشته شد  
 کرد از هنر معاشرت با اهل مجال و جزین و معلمین مضایقه و ناسک کرده نماید با ایشان در چیز بیرون اندک استقصا در آن عرقا با خود میکند  
 متحر و الم الله و مثل اینست که او معترفی از آن طبع بخواند و بنکد و بحال و سقا و امثال ایشان ندهد اگر داعی آن شیخ و سقا بوده باشد اما  
 اگر باعث بر اصل استکانه و شکستی و مواضع بوده با غرضش از این پیری ساله فین باشد قارح نیست چنانکه در وقت آنکه بیاید از بیابان  
 عاونا مثال او باشد که چنین عمل میار از ترکیب شوند و مستحق شنید و عیبک فاعل آنرا کند با بد حرازماید و همین نوع بود که در آن روز از او  
 لا باالی باشد که هر چه میباید از لباس ترا بپوشد خواه لباس خردی باشد یا نقی با تاج بالیا س و در پیش و حال این دو اشیا را اینها و مثال حال او نباشد  
 که چنین بکند با بند که خود در هر مکانی که میسر میگوید و از اینها بدایم از اینک در اس و الی باشد با در شوا و ع و پاپوسین و در حال سواری و باره و فین  
 و حال آنکه مناسبت آن او نباشد که چنین اعمال و اخلا از امر تکب کرد و از قاتک مبالا نماند از کفایت عاونه نماید و محامل در این در آنکه بظهور نیاید  
 و با اینک یک کلامی که در آن تکب شود اشهر است که شهوات او طول نیست بلکه در مبعوث و شهوات او در باره مسایل خود و در شطرنج و ادک مبعوث  
 کما هو المشهور و با خارج از آن صفتی باشد بدانیم بر اسمی که هر چه از خیز و ضعف عقل و نقصان او مبعوث و با از قاتک مبالا نماند و عاونه نماید  
 بودن انشعور باطل میشود و اعتمای بقولان همانند آنکه قابل در آن ظاهر است اما قابل اینها از سبب بند که سبب جانیان است باشد بعمل آورد آنچه میخواست  
 چنانکه در گذشته است که خبر در دست گرفته و اعتمای المصنفی که در معرض المرقطه فایح المدال و طانه که میباید از کفایت عاونه نماید و موقوفه در آنست  
 قول بعضی اهلنا من حيث انما لف لعادة لا الشرح والاشهر اعتبارها في الشهادة سواء جعلنا لها شرط من المدالكه والشهور من ان العدل  
 هو الذي يصدق لحواله و بناد و حکا ام جعلناها خارجا عنهما اوصافها كما جرحه عليه جاز و فاعلم انما جعلنا من العدل  
 و غيرها بانها كقصة قضيتنا راسخة بعلمنا في النفوس والمروءة ثم جعلنا فيها للعدالة و شرطنا في قبول الشهادة تفرج بين الغائبين و كيف كان  
 فالوجوب لا يثبت الشهادة من لا مروءة له لان طرح المروءة اما ان يكون بخيل و نطقا او قلده مبالاة و خا و صلا النفا من لبطال النفا و الاعمال و عاونه  
 اما الخيل ظاهر و اما قابل هذا فان من لا خيال يصدق ما يثبت كما هو في الخبر انتهى كما في هذا من اذ انما هو في ذلك معلوم شد که ناد است که بکند  
 و از هر اثر از جزیات آن مترانموده باشد چون اینسانه در اعام البابوی بود بچه و بندگر اهل بصیرت با فاعلم انما تفصل بعضی از انواع از اینها  
 نمودیم و گفته شد که از خلفان و ذوات افراط در مزاج و آثار ذکر حکما مضی که اکثرها با این مناسبات و با میشود که بعضی از انواع عوام و عاونه  
 و فتنه اول تا آخر مشغول مزاج و شوی هر چه خند می میند بر لبه استماله لئول و اول و او باشد از اهل تنبها و از راه طبع و گمانات و نبوت  
 ایشان کو با اعتماد با این ندارند که متکفل بوزی بندکان الفریبنده ایشان و از غایت عقول از غرت و مرد عواجل و مفاسد از منظر مکرر و حضرت  
 رسول صلی الله علیه و آله با بوفد فرمود با ابان من ملك ما بين يدي من هذا من كبره فخل بختك فان سوت الله انا النواخذة نطق بما استعانا  
 با ابان و هر یک از اینها مناسبات و الاخصا بها الشها ان لا تزال سالما سكتان نكلت كيت الشوا و عاونه ان بوزن که است شود  
 حفظ نماید از هر در شهادت و در آن اوست بعضی فرجشرا از حرام و آنچه در میان دوخته او سینه بعضی با ذرات لغو و باطل داخل میشود و ابوزیر رسیده  
 که با رسول الله اما مادام واخذة من با بند با بچه در با میشود بان زبانهای ما حضرت فرمود که ای ابوذر مکرر مرا میندازد بر روی من چه چیز است  
 بقبل در در کرد های زبانهای ایشان بدست میگوید پس و سینه بلاعظ از شتر زبان مادام که است که چون سخن گفته اگر سخن خیر میگوید از برای تو ثواب  
 نوشته میشود و اگر سخن بد میگوید بر تو کتا نوشته میشود و بعد فرمود با ابان ان الرجل يكلم بالكلمة في الجملة يحسبها حجة في جنته ما بين السماء  
 و الارض و ابان الذي يحدث و يكتب لخصوات به الفوم بل و بل لئامی ابوذر بدست میگوید شخص در مجلسی تکلم میباید بکلمه که اهل انچه میفهمند  
 در این نزد میروند در طبقات جهنم بعد در میان آسمان و زمین ای ابوذر وای بر کس که سخن گوید در غر برای آنکه جانی بخندند و ای بر او ای بر او و  
 سینه فرمود وای بر او جهنم از برای او و عاونه ان لا يزال في شجرة و اذ ذل و او باشد این شده که عیوب مسلمانان و نقصان ایشان را نقد می نمایند  
 بیان گفتار مردم با گردان با او شتا با خلفان آنها را بقول با بقل با ایما و اشاره با یکبار میبندد بر وجهی که بیخنده و دیگران که در وجهها میبندد که بجز

قصه خندان و نشاط او رفت بعضی ذاهل و ناپایب و واسعه از اضلاع جهان و اخل و مضحکه اش به او اشعار می نماید و بدیهه است و از این است که  
 پیش علی نباشد نفس رذل خبیث خود را برای اخذ یاره از فضول و هوا و اهرام آنها را از خود و در هر چه می بیند که بواسطه آن نامرد دیگر  
 بخندد صاحب بنعل از زمین و ایمان خبر صواب از آفتاب و در وی اثر صفت عالی و قصه عالی با آنها که از این است که قوم من قوم عجبی آن بگویند  
 بینام و لایناه فریاد عجبی آن بگویند خیر اینهم از این است که و حال اینها که نوازش می زنند و معنی صفت استحقاق و استقامت و تعبیه بر محبوب و  
 زنا بصراحت بر وجهی که خنده حاصل شود از این و این گاهی بجا که قول می گویند و گاهی فعل و باشاره و اینها چنانچه و مذکور شد و شکر نیست که در آن  
 استقامت ناستصفا و محققان از این است که در اینها استقامت است و اینها در هر حال از اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که  
 عمل کرده و بعد از خردی که قرار نشود و حال آنکه در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که  
 از اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که  
 بفرمانند و می رسد در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که  
 الحرام نهفته که نمونه و در خردی که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که  
 چنانچه از خلاق من که با انگام افادت مرکز با جمیع اعمالش قول نکند و او را داخل جسمم مگر نویسد و در کتاب اخبار و در انوار نعمانیه در اینها است که  
 حق سبحانه و تعالی وحی فرمود موسی علیه السلام و قلی بیجا جات من میباید با خوبی باو رکنی که او از و جبر باشی پس موسی هم که نظر فرمود و جبر است که  
 که بگوید من از عظیم فرزندم دست کشیده اصناف حیوانات را بنظر او و در دنیا است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که  
 قدری او را کشید و باز نام شده جل را از کون انکلی جبر می نمود و در آن که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که  
 که او بفرمود که عرض کرد بابت نهانم حالتم و عزت و جلالت تو اینست با حدیثی که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که  
 جلالت خود را که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که  
 می شود و او افضل و اشرف است از اهل آن زمان و همچنین مردم متفان شدند در فضل و شرف چند عالم و فهم و اطلاع و ولایت و در اینها است که در اینها است که  
 هذا لا یؤتی عیداً و لا فخر غیر خود و صراحتاً و کتب که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که  
 تفضل بفرموده همدار بحیثی و بنسبتی و در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که  
 و اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که  
 از اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که  
 الناس من جهة الشمال کفاه ابوهم ادم والام حواء فان کن طهرتم اصلهم شرف فانه من به فالطین والماء من الفخ لا اهل العلم انهم علی الله  
 لمن استهم اذ لا و هم الزمان فکان حسنه و ایما هلمون لاهل العلم اعداء بلا احوال انسان در نزد مردم محمول باشد و غیر خدا از اینها است که در اینها است که  
 بفرموده و بوده باشد جایز است اظهارشان خود در دنیا و حال ناس که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که  
 هذا جانی و صحت قوله صل الله علیه و آله انا خیر خلقی و لا افر و انا افضل المرسلین لا افر الا علی و الله و ما عنده و معتقوده علی المسلم اظهار بیان شیخ مرشانه  
 عند جهال الناس الفخریة قال صل الله علیه و آله انما انا ادم کاستنا الشط لا بفضل بعضنام بعضا و یكون هذا اشارة الیه اذ من ان الماد  
 المساواة فی اصل العبودیة فم معلوم شد که در مقام عبودیت هر آنچه خدا که مولا محط علی عمل است از وجود و علم و عبادت و غیر اینها  
 بعد عطا فرموده مالک نیست که خود را تفضل بفرموده بلکه همه را مولا و مالک است در انوار نعمانیه و مجموع المعانی و سایر کتب است که در اینها است که  
 که نوح بر سر اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که  
 خافیه فیه فان قد در شان نظیر صورتی با حسن من هذه الصورة فاضل کفشی نوح با بگویند خائفی که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که  
 بر اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که  
 هذه المقالة ان بعض سنه کریم و نوحه میگویند برای اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که  
 الملائکة و عبد الجبریل اسم اولها نوح کذا است و اسم اخره عبد الملائکة با عبد الجبریل اسم دوم است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که در اینها است که

یعنی در این صفت صوری و خروجی با من نسبت که از آن خودی حسن تمام بلکه ضلحا انومفت اگر از نفعی با غیرین خدا نواز از این صفت  
انهم است حاجت سیری خدایت خالق او چه هر که مذمت صفت خلقیه مصنوعی نماید و حقیقت فم صانع او اگر در ماری اکثر جزییات نبوت و غایت  
از زمانست بسایرد ها که بیست طیفان در دیده شد و چنان بر ها که بیست سخن چنان بر خاک دیده کردیم بعضی حکام و مرا که در حضور ایشان تقلید و قاطع علما  
که حقا از شوی نبوت تمامها و در انواع و اقسام است و در باره ایشان معلوم است که در این زمانه این شایع است که بیست حکام که این  
شبهه دانست بحال خود میدانند و آن بیست که در آن زمان در ملک و سخن ایشان بیست و شش که در حقیقت آنها بگذارد هر که در سلطنت زشت  
انها هم منقطع میشود و چنانچه در احوال این ولایت در هر عصری از اعضا بیرون از شهر مشاهده کردیم بخلاف سلاطین و حکام که در مدعا احترام ایست  
چنانکه از اقسا مشاهیر نامند سلطنت و تسلط ایشان بر فرار و عنایت و شوکت و اولاد و اولاد که در این زمانه در این ممالک کوراست که اسرار سمیل  
سامان در بر آورده اند که در شایع است بود و نه که یکی از علما بیست و شش سال تمام در این ممالک در این ممالک کوراست که اسرار سمیل  
رضن که در این صفت فهم او را شایع است و در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست  
که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست  
افق علی و فالپادشاه و یکی از علما است که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست  
تو از این شایع است که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست  
خدا و ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست  
و از این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست  
صا در ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست  
به نمان و ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست  
و ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست  
الله است و ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست  
علی در ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست  
که در ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست  
و ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست  
فرج که از نکلوان بیرون میباشد و ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست  
از این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست  
از حضور رسول صلی الله علیه و آله که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست  
سفر خود میداد و در حدیث دیگر فرمود که زنهای بی باک در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست  
بدین ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست  
ما چون دنیا و آخرت را در حدیث دیگر فرموده است که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست  
از ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست  
السوة بعضی خداباطل حرام کرده است که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست  
مسلم است از عیوض بیرون نمودن کرده و بنصف خود خیر از محاکات عظیم است که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست  
الظرفی بعضی بگویم و منین اجناب کبیان از شیای زکانه باید است که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست  
بفرستاده مدد ظاهر بنظر حمارش را در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست  
برده میکند هر آن امور منشا هلاکت است و در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست که در این ممالک کوراست

و این صفت

فی الظن

و ضیافت و غیر از این بدو غیبی است و برای حصول دوستی و الفت بسیار و مانند هیچ چیز در دنیا و غیر از این چنین مطلوب نیست که میان  
 بنجان الفت و پاکیزگی باشد و اینها را از باب غیور و خشم چون خلق بد مسلمان میبرد چون خودش بد باطن است هر کس را مثل خود میاند و خفاش  
 باطن او و ظاهرش سلامت میکند لکن خسته تر شود و منتهی در مسامحت بلکه معلوم است و بر میآید و این منافی مطلوب غرضش است و دل هووس  
 پا را طیفی نسبت به همه خلافت و مسامحت و خلق بد با حدی نمیبرد و غالباً لغزالی را ایجاد میکند و علیاً است که باطن مساوی بهر چه علیاً است که  
 بقلب و در آن بر کاسه اقلن فرو افکنند و غیبت را با قلب و موافقت با او مدعیان لایحی و عیال و غایبها میگویند اما امکان آن بجز علی و حسن ذاتان آنکس  
 بیچین و مشاهده قایل حکیمان لایقند و علیان تحمل افشاها و عیال و غایبها میگویند اما امکان آن بجز علی و حسن ذاتان آنکس  
 و شایع از آن نمیفرموده اند که آن میباید مکرراً از الفاظ شیطان خبیث زیرا که بجز علام الغیبه را را قلوب بر اینها نداند و احدی از باطن دیگر حکما نیست  
 هیچ در برابر دیگر راه نبرد چگونگی نمیشود و آنست که کسی جز بر آنکه نداند و چشم خوب مشاهده نکرده و او گوش خود نشنیده و در خلق غیر از خداوند تعالی  
 بدی که آدمی میکند از پیش نماند و بدی او با قیام و نسبت از راه مکرر شیطان شیراز انگیزد و او را نماند و آنچه کما برده خبر داده و او را حکم  
 خبیث که شیطان داده باشد قبول میکند و حال آنکه او از هر نفسی فاسق تر است و خدا میفرماید إِنَّكُمْ كُنْتُمْ قَبْلَ ذَلِكَ كَافِرًا اینها همان جا  
 نیست که تصدیق آن لعین با کتف اگر چه بعضی فراین خارج بجان ختم شود تا فرجه ختم شود و در هر گاه عالم را در زمانه امیر ظالمی بر بدی شیطان بگما  
 نند و با نماند که او بجز طبع با اختیار نه تواند بدیدل خود راه نهد چرا که شاید باعث دفعش از آنکه مطلوبی باشد و اگر عاقل بودی از مسلکی نقل کند باید  
 توقف کنی نه تکذیب با خدا و لکن ناظر بدو و مع گفتن و لغزش در آن با خدا و با حسد او بر تو باشی نه تصدیقش غایب تا آنکه بد با مسلمانی بر تو باشد  
 با وجود این که احتمال میبرد که انعام و محرومان باشد با او بر او مشبه شده باشد و با بجهل باید حکم تو بر افعال مسلمین چون حکم و شهادت بر  
 ایشان باشد و همین آنکه در مال حکم نمیکند و آنچه بدیده با ازان شنیده با او شاهد عادل در نزد تو شهادت داده اند همین در افعال ایشان با  
 چنین باشد و بداند که در از نظر بدی در آن کشته است و در آن خود راه نهد و نفس را بجانب او مایل کنی و طرف بدی را  
 سازی با آنرا اظهار با جسته غایب تا بجز کدشتن چیزی بخاطر با شکایت کردن بدون اینکه از آنچه در حق او باطل است بگوئی بلکه حدیث  
 نفس است و الفاظ شیطان بر نفس انسان و امثال اینان خلق بد و بجز خط و داری بدی که حدیث نفس است با این میشود که اگر آنچه رضو کرده باعث  
 نفعی بود و لونی با شخص شد مثل اینکه با غرض با بفریاد حاصل شده با بصل او او را که بعد با رفتار تو با او نسبت با سابق نفا و لا در خلق  
 بد با بر رف و دفع آن است و اگر مطلقاً نفا و نکره است محض کدشتن بدست و بر آن مواخذه نیست مگر آنچه تا در چون سوء خلق موجب  
 ابد است یا چیزی شایع می یلغ فرموده اند از آنکه کسی متعرض او میشود که با او شهادت باشد و موجب خلق بد دیگران با او شود و ایشان بملاک افتادند  
 حضرت رسول فرمودند لَا تَمُنُّوا بِالْمَرْءِ حَتَّى يَأْتِيَ بِبُرْهَانٍ و واضح است حضرت امیر المؤمنین فرمودند که هر که خود را در محل شهادت و او را  
 نکند مگر خود تا کسی را با بدی که او را بدی است از حضرت امام زین العابدین علیه السلام نقل است که گفتند مَنْ أَخْبَرَ عَمْرًا مِنْ حَضْرَتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ  
 پیغمبر است و مسجدی است که بودند بدیدن او غم و بعد از شام از آنجناب هر قصه روانه متر شدیم انما لهذا جسد صواب هر راه من آمد تکلم نکرد  
 شخصی از آنجا بر خورد و گذشت حضرت طورا اولاد او فرمود این زن من صفتی است فَإِذَا حَضَرَ حَضْرَتُكَ فَاصْبِرْ حَتَّى يَخْرُجَ مِنْ بَيْتِكَ اینها از  
 برم حضرت فرمود شیطان در خون و دل بخیال هم جا دارد تر سپید بر شما داخل شود و باعث هلاکت شما شود و درین فعل پیغمبر در ارشاد عظیم از  
 برای امتی که بکنند باید نهایت خرد از خلق بد کرد تا آنکه اگر چه مثل پیغمبر خدا باشد باید خود را از محل شهادت نگاه دارد و دیگر کسی که عاقل و پیرکار  
 باشد و در پیغمبر مصالح و ممانعت بوده باشد فرمود شود که کسی من خلق بد نمیشود و با چیزی خود را با آن لازم است که از محل شهادت محافظت کند زیرا که  
 هر فردی از آنان اگر چه ارفع و اعلم از جمیع مردم باشد هر کس یک نظر او را نمیبرد بلکه اگر جمع کثیر از اظهرا و باطنها خوب دانند و همه افعال او را از  
 صفت نمایند و بگویند که طالب عیب و با شاد در راه حسد و با اعتقاد تمام با او نماندند شهادت و ایشان البته در محل شهادت زدن با او میباشند  
 چه در ضمن صوری نگاه میکنند مگر چشم و شهنش در آنچه خوبه که از روی بدی و پوشانند و در چشم بدیها بر میآید و هر بدی که بدی که آن بدی  
 بر دعا ایشان چون خود نمیدانند و هر محبوب و سوا به دیگران مانند خود و سوا به دیگران مانند خود و سوا به دیگران مانند خود و سوا به دیگران مانند خود  
 مکرر و بیرون روند و زبان ایشان از کوفت نام کرده و البته از امت طلب هر یلا که عوم هم رساند طبعی که او را میشود و هر مؤمن و مؤمنه را لازم

بزرگوار







فقال لا داعی فی الامر وعلی الرضا للذکر فی حقهم تنظیرا لخصمه مدد با صبح جواهر الکلام وفضل نهان بر پان بر شده پس در عاقل صاحب عقده باید درین  
و نظام حقه بن بدین ضرورت خود مباشر شود بلکه بگوید او کمال تمام و هیچ این چنین کسان به غیر قائل و کلام دار الفضا اندک و کلام در خصوص  
میکنان بر این خودشان حرف فراداده اند چه پیش از آن که در حق کلام طریقت از یک طرف و کمال میشوند و در این خصوص بر ایشانند و بدین علم  
ازین جانب گفتگو میکنند و باین درودان در دین برینند و حال مسلمانان را میباید که در عاقل و کمال و کمال تمام برینند  
از سبب ایشان بلکه کمال تمام برینند و چنین کسان نهان کارین بر همان واقع فرین ایشانند تا سق محرم و در قیامت معذب و معلوم اند و چون  
شریح که چنین کسان را در عاقل انکسار دارند با این که در کمال ایشان در این خصوص و راهها صحر و کمال ایشانند و در عاقل و کمال  
تور در امر و کمال ایشانند که در سبب او درین و در سبب او درین و در سبب او درین و در سبب او درین و در سبب او درین و در سبب او درین  
و باعث هلاک دین و دنیا و این ایشانند بلکه برینند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند  
خودشان غایب بر خصم است که برینند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند  
جناب ایشان را از این خارج نمودند و در این خصوص و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند  
و رفع آن بضرر و درین کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند  
مکلف ضرورت و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند  
بدانکه و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند  
بمعنی نفی بر اینست و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند  
فی الهدی عن الطهر بن الذکره قال سمعنا من اهل بیتنا یقولون ان الذکره فی کل شیء من کل شیء و کمال ایشانند و کمال ایشانند  
انهم یقولون فی کل شیء من کل شیء و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند  
در تحقیق اینها باید قبول حد و در این خصوص و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند  
و لکن در اینها باید قبول حد و در این خصوص و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند  
انها صواب باشد و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند  
بالکلیه اینها را کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند  
لفظا او کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند  
و بعد بر تحقیق اینها باید قبول حد و در این خصوص و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند  
و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند  
شون سلفش کرده است و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند  
انما یقول و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند  
که نور قبول و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند  
و او بعد از آن قبول کند خلاصه تراشید اینها را کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند  
ضروری که بر اینها کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند  
چیزه که کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند  
باید اندک در حاج و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند  
که و اینها را کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند  
با کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند  
اجماع و چون و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند و کمال ایشانند

قوله  
قوله

بفرض العقد انظر ولكن ابنة ولخلافا حيا طست ووردت في التوقف في هذا الحكم بحال ووردت في كونه كقوله بعد لا يخلو عن شوب بل في هذا  
لا حيا طسها لانم البنية اما كانتا التصرفات تصرفات نافذة واذا كان منجزا لو قبل ما يهدو لكن يكون ذلك لان وقت طلاقه باعقدا لا جاري من صحيح  
بلا خلاف بل اجاعا قال في الرافض من شرطها ان تقع مخيرة فلا تصح معلقة على شرط ما توقع كعدم الطرح ولا صفة مرفوعة كطواع الشرع وبتخيروا  
وتأخر التصرف الى امدان يقولون وكانا لان في كذا ولكن لا يتصرف الا بعد شهر مثلا بلا خلاف في المفا من على الظاهر وبصريح المفعول الصريح في شرح  
الاشراج بل في الطلاق عن التذكرة الاجماع عليها وهو يخرج الخ بعد شرايح كقوله من شرطها ان يقع مخيرة فلو علقه بشرط ما توقع او وقت مجتهد لم صحيح  
وقد بدت كذلك عفا جازا سنان طرين كموكل هر وقت خواهد بانوانه وكبار امعزل كند وكيل في زينة وانما هو ورايزل نمليد ووضو وعقيب  
يكذب بلا خلاف من كاعر التذكرة وعلى الاجماع فظاهر البنية فلكل مضاف ابطالها في حضور الاجرة وعيبها في الرافض وهو امر الكلام كقوله في عفا جاز  
من طرفه بلا خلاف اجده بل الاجماع بقية عليه نظروا في موضع عقد لانم وكذا في شرطه ودرين لانم ودل عليه في شوب بلا كلام ووجه حاج الهدا بنظر  
كقوله لو كانت اجاعة بالاجماع وليست بلا منة من الطرفين ولا من احدها لو علق على شرط في عقد لانم انتم وجها في شرطه وكذا لو كان يقولون  
الى شخص او سنة غير جازين في شرطه او تصرف بعد اذن مدها لكن لو قبل بنفسه خود لم يعمل كقوله ان باطل ما يشود وبعينه اذا صح كقوله كقول  
باطل شد انوكيل باذن ضمنى كان مبنوا كدركا بعمل يشود باطلان ككاتب مستنصر وكان له ان يراه اذن من شرطه انما في شرطه وبعينه كقوله  
بين اعلام موكل يعزل كدونه وبعينه مبنوا تصرفه باذنا اذن جديد والى مبنوا بعد ان كقوله ان من الوكيل نفسه بطلت شرطه وان في هذا  
التصرف بالاذن القاصح المصير من احرازها مطوعا بعد ما كان قد عرفها من اعلام الوكيل المولى ناشئة والاول والاول والاول كقوله في ظاهر البنية  
الاجماع والاول اجبر كقولنا الملبس في الكلام مع ترده فيه ثم قال لان الاذن صحيح جامع للشرائط بخلاف السابق فانه معالي وفي صفة المصلحة في قوله  
ثم جزم في قوله بعد بقاء صفة هنا وجعل التصرف هنا لاحدا لا انتم ووجه حاج الهداية كقوله ولا يشترط عدم الرد من الوكيل ما خلا كان الموكل  
غابا علمه او لا فكيف في قوله بعد ولا سيما لا اذ اليعال الراتبه ووجه امر الكلام بعد ذكر اقوال كقوله نعم قد يشك في بقاء الاذن بعد علم الوكيل ما لا  
تقر فيه حاله او مقابلة بقاها على جميع الاحوال خلا انما طعت حتى تارنها الرافض يجوز في بقاء الاذن جديد ولو علم في ذلك فالتصريف باطلا  
الاحوال انتم في ذلك كقوله في قوله لو كان له العبد بالذات في قوله وقال لا اقبل ولا اقبل بطلت الوكيل لو لم يرد وادان بفعل او يرجع بل  
لا بد من استيفاء اذن جديد مع علم الموكل لان الوكيل جاز من الطرفين غير يقع بالا التزام بالوضح فلا بد في الابداء بالمكان بل ان قال  
والوكيل اذا عزل نفسه عن الوكيل لا ينعزل بالكلية خلا في كذا العمل بقضية الوكيل بلا اذن مجتهد بل نعم وقبل لا والاول اشهر واشتد اثره بل ان  
يعترف بين علم الوكيل في ذلك بعد ما انتهى وادانوا الفله كقوله لو رد الوكيل الوكيل لا يجازي في قوله فالاخير بطلا في الشا على انما يقده  
في نفي بالرد ولا يجازي الا باذن جديد في قوله بعد بطلت الوكيل لانها اذن ولا ينفى مومها بالرد وكن  
الفرق بين اعلام الموكل بالرد في نفي العقد وبين عدمه فلا يفسخ الخ ستم مشهورا في ذلك وكيل معزول نمشود يعزل كرون موكل او ان اوكل صاحب  
بمساواة معزولي هي جند موكل يعزل كرون شاهد كقوله في الرافض لا يعزل الوكيل بعزل الموكل او يعلم العزل وان اشهد بالعزل على الاصح  
الاشهر عاقبة من ثلثه واما الاول والاسك في بعد ان فكر ان جازا صاحب من يرد في باب نقل قوله بل ذلك يمكن بان يقول صاحب من لسان  
او حضور صاحب في جازا من يرد ومعيه من وجه صحيح او في جازا من يرد وادان علان شاعنه ثم يرد بين اكره عزله باذنا على  
عدلين باقصر وكيل ما دام كرون سده باشد يمش از علم يعزل شدن هر نفس بعد ان يرد وكيل يرد كرون باشد في صحيح است اكره ورتصاه كرون  
وكيل شده باشد دفع الفضا من موقوف فضلا من غير ما هو اصله وجاز في بطلت موكل كرون ان يكدر جند موكل يعزل شاهد كقوله في  
ورد في بعض كقوله فلا يشترط في المسئلة خلافا للعاقلة في الطواعية خاصه حكم العزل مطرد في المصايب والفاخر وايضا في قوله في الفصل بين الاشياء  
والا مال اول وهله في الفضا اجاع الامانة وغلبته وادان صحيحا واحدا لا تقابلها فانه من التصرف في المسئلة في قوله في الفصل بين الاشياء  
قال ويخرج على الخسارات تصرفه في العلم بالعزل ما خلا الوكيل لغيره ولو اشهد عليه الاذن في نفسه عليه الفاء التوذي امر الكلام بل انه  
نقل قوله وبعد كقوله في قوله في الفصل بين الاشياء ان لم يعلم بالاذن ايضا وان لم يعلم بالاذن وحده عنده وعلم حاله في قوله في الفصل بين الاشياء  
لما ذكر من بعض الاحكام التي هي في الفصل بين الاشياء من العزل في بعض الاحكام من الامور في الفصل بين الاشياء













اگر عملی محقق بود خارج منحصر باشد بلحاظ مثل الیک و الیک و کپا کرده باشد در ابراهیم و در غیر اینها چنان صفتها جاری نموده و در غیر اینها  
از آن بهین نحو خرید، هدی که من بعد فاسد است و کرمی بفرمانه دانوقت اخص از قبولت و مرفوعی خلاف آنست که در ابتدا لایق بعضی بودن بعد  
که بدانشین و صاحب توأم بر اعلی قصه عامه کتاب نبرد مثال و بدلایا و دره و گفته که با کتب مثال با و در این بر ابراهیم و در غیر اینها معلوم شود  
ماضی فیل نیست بعضی مانده فرض سابق نیست و آن نیست کذب بگویم بری که وقتی که تو طفل بودی از غالی میخواست بگو و خودم دیدم  
همچو کدام راضی بودیم در انورد و بصورت عقد و دام عقد کردند از برای تو و بددت هم صورت قبولی که پندار سه ساخت و هیچ وجهی از الوجوه انورد  
این عقد نشبیه بود و کوی دیگر هم از آن خبر نمیداشت در صورت انورد و نمیشد بگویم که اولیاد بیفکر نیستی و دعوی آنکه تو بودی صورت عقد  
بود از این جهت در حق ایشان معمم و شکر نیست که ما نحن فی ان لیس انشئتم کل ما مرفوع مقاصد و از ده که از بنده بلوغی بود و مدیون باشد پس  
زید خود عرو را بخالد داد و کپا نماید و غیر آنها عدم وصول تو بر و بر و مرد و معامله کند در صورت باقی قضا و بعد بکار معامله می تواند که فقط  
و چون تو کپا بر بودی بر عموم و شمول معامله منعده بودی معلوم نیست پس که در معامله نمودن و کپا میباشی و بعد از آن هر چه معامله نمود  
ضوابط و وفوف با مضا جانه زید است چه حکم شرعی لایق موضوع عقبت اگر زید تو کپا کرد و در عموم بفهمند جمیع معامله صحیح است و اگر  
عموم نفی در معامله صحیح و سایر معاملات فرض خواهد بود و چنین عموم از تو کپا بر بود معلوم نیست با اگر از الفاظی که دلالت بر تو کپا میکند  
صراحت یا انضمام بر این خارج عموم قهر شود و غایب است آنکه مقرر که موکل باشد صاحب با غیر اینها مال کپا نماید که صورت تخلف از مضا جانه وصول  
انوجه نوماق بقدر اقل مبلغ معامله شکر نماید در صورت بعد از انضمام و عدالت که معامله کرده بود بلا معاوضه و در قسم الی وصول  
مبلغ معامله شکر نماید و الفاظ بر بوره در عرض و دلالت بر عموم و شمول میباید سینه هم بدانکه و کپا بر است نه نامر نیست مال اگر از آن شود با  
دکان واقع کرده که این که تعدی با غیر بطردان کند لایق ایع المقول علی لسان القبولی که با کپا بر شده باشد و جای دیگر در آنکه گفته و قال فی الریاض  
و الوکیل امین لایضمن الامع بقدا و نقر ببلایا خلات بل علی الایع کما هر الفیله و صریح الی و مناد المساله و المناکیر عن انذکره و عن من الامع  
من عباد الله کونما علیه علی الاسلام کافره و هو کله مضافا الی عوم و انصوا انما مقدمه فی الوعد و ای او لولکف الی تمامه لایق الی من الی قول  
فی الوکالیه کما جاز انما فی بعضهم الضرب بالانحصار فی الی انما عنهم بمقتضی حکم و اطلاق الی انما بقضیه عدم القرن فی الی کپا بری و در بعضی اشیاء  
و به صریح قال الذکره انما کل مبدوح و هیچ نیست حکم اصل که خاص و مشمول بقصد و مال مدفوع الیه و ما دون آن در معرفت مع السله لایق الی و لایق الی  
میباشد لایق العام و امین بلا خلات بل علی الایع و لایضمن الایع و نقر ببلایا خلات فی المال و اگر کپا بر نمودی و مال و کل مبلغ خا من ذل فله او لکن  
و کانی باطل نمیشود و در بین ان بلا خلات جمله بین من نقض الی الامع لکن عن ای علی واحد و جمیع الشایع الی عدم انشا فیین اقلان فی الشرع و با مال  
المشخص الی الخارج شرعی او انشاء و علی مال الذکره تقدم الکلام فی نظائر من الی الرهن و مال الفرض العاد بل الی الی و ان ظهر من بعد العباد الی  
بذلک فی غیر محل بل لایق انما حکام الی انما غیر لایق انما کما فی جواهر الکلام و لو باع ما تعد عن فی سله الی لکن صریحی من همان بلا خلات ای عاده فی  
و لایق الی فی حکم الذکره الایع علی لایق انما مذکور که چهارم در صورتیکه نه بد اعلام که خود را ملغون یا کپا بر بود و باشد که ایی بخالد مثلا  
من غایب در صورتیکه عالم با کپا بر در بین فرض کردن از جانب مولا خود معاذون بوده طلب خالد و غیر یا باید و لایق از عده اش و بلایق لایق واحد کاف  
المال بلا خلات کافی غیره ایان لا اشکا و ضرره کوشکا و و کپا بر با و لایق باین عدم مال للعبد بودی غیره از هو لا یفقد طاشنی کما فی جواهر الکلام و در  
فروض ما بین اینکصف و غایب مفروض عید با سید او و هیچین فرض نیست ما بین اینکه دو معین است اتم نفس خود و لایق کرده باشد با سید و  
چنانچه در جواهر الکلام گفته خواهد غلام انوجه را بگوید و او را خود داده باشد و با خودش مصرف کرده و تلف فوره باشد و اگر غلام در معین است اتم نفس را  
ملغون یا کپا بر نبوده پس اگر انوجه را که از غلام که خودش تلف کرده باشد در دفعه خود غلام میماند هر وقت که از غلام که خالد تسلط و او بعد از خودش  
مطالب نماید لکن با فی غلام و غیره و لایق با سید با سید او را که در وقت در نفس خود نماید مثل با سید او در نفس خود داده است اتم نفس را  
و غیر اینها از معنوی مثل فرض انچه در بلایق است با سید و غلام مکرر آن سید خود و او حکم نماید بلا خلات جمله لایق و سلفا من کونه مجبور باشد  
انما یفقد طاشنی و لایق فی جواهر الکلام بل لایق عدم جواز الضرف لایق فی نفس انفس عا برید و یا ضرف و یا طاشنی و ما علم من الشرف و غیره من عملت  
ذات الی و لایق انما منها عن بعض کله و نه نه و خوا کلام بعد از نوقت الرخص فی بعض الاضال لایق ان السید لایق انما انما خصه مع بعض





منكناش باه و توكوا و اكر افعال بواكال ماشه باشه و لكن اختلاف كنده و نزلها و اعلامها و ندر بجا كرين و كبل بعد نيت طاق بعد الاطلاق بان بيته و درها  
 نياش بديع و جميع انها قول قول و كبل است بلا خلاف بل عليه الاجماع في الاولين في القيد وهو آنچه مضافا الى الاصل و هم اكر افعال كند و تلف و عد  
 ان باز قول قول و كبل است بلا خلاف باجهه بل كذا كذا بين المسلمين فضلا عن جميع الاجماع في المصطلح و جامع المقاصد و المناقش و شرح الفواعل و هو  
 آنچه المختص بالاصول و عموم الروايات مع انما بين و ظاهر اكر نوبه مع بعضا نيت كذا نيت ما بين ايكه باجل و كبل بوده باشه بايدون ان كونه  
 على كل حال كانه جواهر الكلام و همچنين نيت در قبول قول و ما بين ايكه نيت بجا باشد مثل عرق و حرن باخو باشد مثل سرقه و نحو ان و جمع  
 انها اكر افعال بواكال و تلف مسموع است بلا خلاف في الظاهر كما في الرضا بل عليه الاجماع كما في ظاهر المسالك استم اخلاص نيت و در مال كنده و  
 و كبل بوده من حيث الوكا لا في قول و كبل است و انما يدر ان و قول قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول  
 و هبل استم و الحق في الشرايع و الفاضل و ولد الشهداء في اللمه و صاحب كتابه بنوا قولوا اخبار كرهه حيث قال في الاختلاف في المان في الوكا  
 انه ان كان يصح كلف ليقينه وان كان يصح جعل القول قول و قبل القول قول المالك مطلقا و هو القرب للاصل و عموم اليه في المقتضى و انما بين ايكه  
 الفصل انه مع عدم العمل ضمن محسن محض فيه نظر انهم قول نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول  
 اصحاب و محقق ايكه در شرايع بنوا قولوا اخبار نوبه مع هذا نيت بنوا قولوا اخبار و اوه حيث قال في الشرايع و ان كان بنوا قولوا اخبار  
 و هو قول مشهور و انما بين محقق در مختصر باض بنوا قولوا اخبار نوبه حيث قال في النافع ان القول قول الوكا كرهه و انما بين محقق در مختصر باض  
 عما يندونه كنه و قلنا للمصنف و الفاضل و النافع بل في الشرايع و شرحه للمصنف في قوله الاشم و اما الاول فملا نيت و بعد قبول مال المصلحة  
 فكان محضا كالتودعي و اما الثاني فملا نيت من الاصل و عموم الخبر انهم و يدعاها المالك كنه اتمه هبل لشيخ و الا نباع بل عن ظاهر المذهب الباع و  
 صريح الاجماع على عدمها بنوا قولوا اخبار كرهه حيث قال في النافع في المذهب بالاجماع على القول قول الاصل على الاصل و انما بين محقق  
 في الرضا و ما بين من قبض العين ففزع المالك فهو محسن محض و قبل قول في و ما حد من مقابل الاحتساب بالاسماء و انما بين محقق  
 ان الاصل عدم الرده و ناعد و بنوا قولوا اخبار نوبه و هو كانه شامل للقائم و ان نقل الخلاف في قوله هذه الدعوى فان خروج معاد  
 القيد لو كان امانة غير خارج في نفعه الاجماع عنه و عند الاصحاب كذا في النافع و كذا في كلف ليقينه لانه متع و نافع و نافع  
 فلا يسوي لو بدنه هارم اكر نيت و يداد و حال حيات خود و كبل و ما نون نوبه باشه كنهان او نخرج و ما بين ايكه بكتد من نافع و ملاك و اموال او  
 تصرف كند و عمر و مبلغ اوده از خود خرج كشيده باشه و نيت نوبه و نيت قول و كبل كنهان و نيت نوبه و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول  
 بايد طلب خود و اثبات بكتد و قسم استظهار كنهان بايد اما در باب مخارج غير بايجز مخارج بايد اكر بقدره مهارت است قول و قبول و الا  
 نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول  
 هر وقت زانها در نفع و مخارج شاهان كرهه من ممان صرح و حركه نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول  
 و لكن في الحاشية بيته و ان قبول قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول  
 قول يهد و حاكم و وصي و نيت نوبه و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول  
 و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول  
 حاكم و نيت نوبه و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول  
 و هو بنو نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول  
 نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول  
 و لو كان مقبولا لما ارب الى ان قال اذا عرف هذا فكل من ادعى الرد على من لم يات به من قبله لم يقبل قوله لانه يات به من قبله و لو كان مقبولا لما ارب الى ان  
 المورد الرد على و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول  
 و المضار بل انما الرده و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول  
 و كبل بعد از قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول و نيت قول

بالتوكيل  
٥٤٢

بالتوكيل بعد ان ذوال ولايته اذ عاينها بك مواعيلها وبيع غنومه وحواله من مالها وادخلها في غنومه ونحوها شرعا فلو لم يشرع به في بيعها  
 بينه وبين المالك كالمالك بغير وجوب وجوبه بعد ان ظلال كنهه فلا يبيع قوله كالوادعي التوكيل بعد ان ذوال ولايته تصرفه قبله او الولى بعد ذوال  
 ولايته اذ ذبح المولى عليه او باع ماله ونحو ذلك انتهى وجزم في ان ذكره بتقدم قول التوكيل ان كان التوكيل بعد ذوال التوكيل لاصلا لعدم الضرر ولا  
 بقاء الملك على ملكه فتم بان كان ابن ادربر حليج ودرسا من غنومه التوكيل في بيعه ونحوها شرعا فلو لم يشرع به في بيعها شرعا  
 ويكفي مستوفى ان يبيعه كالمالك بغير اذيراصه وموكل ولكن لشهره واداسته فان لم تكن له اذيراصه وبيع ابن ادربر من التوكيل بمقتضى قوله كقول  
 فهو المالك في بيعه التوكيل بان يكون موكدا في حق المطالبين به لئلا يكون التوكيل لغيره من احد من المستحقين فلا يبيع المالك بالذبح اليه  
 هو ضعف بعد ان كان التوكيل بهذا التوكيل انتهى هشتم وروى في كنهه ان يبيع ويكفي ضرر او يبيع في غير ذلك من غير ان يبيع المالك بالذبح او  
 وعضو في الحساب كنهه كنهه ان يبيع ويكفي بطلان ولكن ان كان التوكيل لغيره من احد من المستحقين فله ان يبيع المالك بالذبح او  
 از معاصر بن عقدا صلح الميراجع اده اندر چنان كالفرت وبعده انوار انظاره كنهه ولو وقع عقد الاصل التوكيل بضموع لغيره او بغيره  
 لا يبيعه الميراجع احتمال البطلان ايضا انتهى فتم ان يبيعه ويكفي بطلان او يبيعه في غير ذلك من غير ان يبيع المالك بالذبح او  
 بالانوار بعد ان يبيعه ويكفي بطلان او يبيعه في غير ذلك من غير ان يبيع المالك بالذبح او يبيعه في غير ذلك من غير ان يبيع المالك بالذبح او  
 ضم بويكول موجود نماد كاستخرج في المثلث والكنهه والخارج ودر مسله على الظاهر خلافه نسبت فاسلمين ومحقق وشمهدين ومحقق وشمهدين  
 ذكر خلافه فتم وبعده ان يبيعه ويكفي بطلان او يبيعه في غير ذلك من غير ان يبيع المالك بالذبح او يبيعه في غير ذلك من غير ان يبيع المالك بالذبح او  
 المثلث ونهه بقوله وان المالك ان يبيعه اليه على القرن ايضا بين الوصية التوكيل بضموع مونا احد الوصيين على الاجتماع يجوز للمالك ان يبيعه اليه  
 لا ولاية للمالك على التوكيل بطلان الوصية انظر في حق الميراجع والتميم اليه وان لم يبيعه احد الوصيين من الاخر بالتسوية الى الضرر وبعده ان يبيع المالك بالذبح او  
 اذ الوصية من يبيعه ويغنيها فتم او كالمالك بغيره في الميراجع وليس للمالك ان يبيعه منها الا الموجود الاجماله والولاية انتهى فتم  
 در احكام وواجب امانات و حفظ و ردة انتقال الله سبحانه ان الله امركم ان توفوا الامارات الى اهلها وقال سبحانه ان من يبيعكم بضموع فاطمونا والذبح  
 انتم اماناتكم وبيع الله وبعده ان يبيعه ويغنيها فتم او كالمالك بغيره في الميراجع والتميم اليه وان لم يبيعه احد الوصيين من الاخر بالتسوية الى الضرر وبعده ان يبيع المالك بالذبح او  
 امانت وذلها فتم وبعده ان يبيعه ويغنيها فتم او كالمالك بغيره في الميراجع والتميم اليه وان لم يبيعه احد الوصيين من الاخر بالتسوية الى الضرر وبعده ان يبيع المالك بالذبح او  
 باعد امانات باهل ان هر چند بوجوبها شد وبعده ان يبيعه ويغنيها فتم او كالمالك بغيره في الميراجع والتميم اليه وان لم يبيعه احد الوصيين من الاخر بالتسوية الى الضرر وبعده ان يبيع المالك بالذبح او  
 فرموده كه فاطمونا من امانت وبعده ان يبيعه ويغنيها فتم او كالمالك بغيره في الميراجع والتميم اليه وان لم يبيعه احد الوصيين من الاخر بالتسوية الى الضرر وبعده ان يبيع المالك بالذبح او  
 كقوليه وذلها فتم وبعده ان يبيعه ويغنيها فتم او كالمالك بغيره في الميراجع والتميم اليه وان لم يبيعه احد الوصيين من الاخر بالتسوية الى الضرر وبعده ان يبيع المالك بالذبح او  
 بشت وواجب ذوال وبعده ان يبيعه ويغنيها فتم او كالمالك بغيره في الميراجع والتميم اليه وان لم يبيعه احد الوصيين من الاخر بالتسوية الى الضرر وبعده ان يبيع المالك بالذبح او  
 كقوليه وذلها فتم وبعده ان يبيعه ويغنيها فتم او كالمالك بغيره في الميراجع والتميم اليه وان لم يبيعه احد الوصيين من الاخر بالتسوية الى الضرر وبعده ان يبيع المالك بالذبح او  
 وبعده ان يبيعه ويغنيها فتم او كالمالك بغيره في الميراجع والتميم اليه وان لم يبيعه احد الوصيين من الاخر بالتسوية الى الضرر وبعده ان يبيع المالك بالذبح او  
 چون با امانت سپردن به در حقیقت نیز باید دانست که این آیه در وی غایت را نبود و این صفت حبه که حفظ امانت باشد از صفات افعال و  
 ذوان هم ظاهر در بیرون است یعنی آنکه از خالق الایمی منقول است که نوبتی بجهت و فایده آنکه در هر کسند و اشتم که هرگز نباشد و این بود وقت بیرون  
 امانت فراموش کردیم و چون بخانه امانت میخاطب میسپرد گفتیم مجد عمل غیر بان و مجازات است و بقیه است که با امانت مان که بود از امانت امانت  
 پس مراجعت من چه غایبه دارم پس در مال یکسال که در شان حال وقت عنان من بدو در کمال سبب شایسته میسپردم و چند وقت زمان یکسال هم در  
 بجهت نهاده گفتم انهم مال را بر من ده که آن غایبه نبودند بر من پیوسته و در میان من یکسال بود که در صفت زخوب بکوی گفتم که به سفید  
 و نشان از ادم پیره زن گفتم در فونز منست و یکسال که از امانت من سپردم و در میان من یکسال بود که در صفت زخوب بکوی گفتم که به سفید  
 در و واضح در امانت کتب معلوم و بیرون گشته از افعال منقول است که یکی از معارف تجار و فساد ذات که به نموده بیکد معظه توجیه کرد

بالتوكيل

اخراجاً شود صراف با بلدی قریه عین ساخته طیور نغدی و کبکشان سی هزار دردم بود میباشد و در جوف همیانی گذاشته میشود و نهایت در در حدی  
را اما بقضای حاجت مشغول شاه مبادت کشود شاه پیش از و چون نایب از آنکار فارغ شد همین نزد امراموش نموده برفت چون مسافرت قطع کرد گفت  
هنگامی از آنجا طریش سپه مراجعت نمود اما اثر سخاوتان نهایت و چون با و بالگرد و تعریف داشتند و اینچندان تفاوت نمیکرد و چون بیع اسلام تارخ کرد بپر  
اصلی معلوم نمود انواع محو بودی مد را آورده بود چون او بر کوهی که بر سر بزمی که میگشود و خطا میبشد و هر زاده که نزد باعث خسران میگشت و گاهی  
سبب که در عجم این اموال اختلف شده مباحی ام برفته او مجموع گشت نخوف غریبان گمناک ای و این وطن اصلی خود را گذاشته با عیال و اطفال دست  
بازین بنی بخدمت نه مصدق معین داشت و در مرحله محتیا و نفاذی پیدا و با نجره احوال معنا اول قطع میگردد تا بقریه نزول نمود و انقلا فصل نه  
بود و این زمان شدت زحمت پر چوشن پوش گشته بود افعال در وضع محل خلف میبوده عیال آن چهاره بود و ناپدیدت کردن بشود گفت  
بر خیزد چیرا عینی کن و چمت من قدری روغن و شکر میباشان تا جرم غلبت گوید در آن شب بدو دکان بقالی خریده انوقت و آنکی نیم نقره داشتیم  
زلفه و تفریح لیسنا نمود تا در کتود و قدری روغن و شکر بخرید و او در آن راه و جلی عظیم بود و من به اخطا تمام فهم بر میداشتم تا کامیاب میگشتی بزمی  
بهنادوم و کاسه شکته و دوغن و پنجه و چراغ خاموش کردید و جامه تمام کل او و شد در بر آن نهادن بر آمده و او از بلند بگریدیم و بر خود نوحه نمود  
مروی مدینه کشته بود و حال اما شاهد میفرو و او از او که اشع تراچه سپید که درین بخت بخری و امکان غلامان جوانی که گذاری و موافقان  
را بچین نمود گفت اخصر اضطراب لایه و آنکی نیم نقره میبکی گفتم اینخواجه از سوس مکن و غیره به من آن نوبه من نیز میبندی و شرینده داشتیم در فلان محل و وطن  
حجاز همیشا از من گوشت که سی هزار دردم دوران بود با عیال و جوهری که در سی هزار بودم در قطع ما جمع نکردیم اما بعد پس اعست که در خران صد در نقد  
از نعمتنامه بر فوینا این محقر بقصه زاری میباشیم تا امری گفت و صغیر است که شده و آنکی گفتم اینخواجه از سوسه رهن از من بدو کند و بیچارگان است و  
اینها مکن خواهی گفت مثالی که من بنواست خراکم را شکر بگو که در کدام تاریخ ان همیشا که گشته بود و گفتم سر همین انصورت الهی شده من شایع  
نفرین نمود خواهی گفت ما نسیم که نوسری عتول بوده و غیور و در این محنت افتاده عیال تو که گمان کنیم در غلامخانه حی و خدا سنگارین خود را برینا  
تا عیال را بجانمانه او نقل کردند و دردم حرم خود را فرمود تا انضمام غلامان نقد کند و در یکسایم که چون نومه مقدسی معین ندادی از من اوقت کن  
تا سه ماه بنوده هم که بان تجارت کنی پس سصد هزار دین داد از انوجه تجارت میگردم و در آنکند نسیان صد هزار سپید مجموع انز و اینچندان بود  
گفت اکنون سر را بندست نمود ز آمده از نظر و فایده خلاص شدنی که در اینگاه گشته خود را به بیعتی پیشناسی که بر سرین ان همیشا از سوسه رهن از من بدو کند و بیچارگان  
چون را بحتی گشت که این همیشا از گشت نخواستی که در انصاف بودیم چه فخر و قافله از ان بون ساختن بود و نرسیدیم که بوی و لان از موندن فحاش بنو ضرر رسد  
اول سصد دینان بود و دم تا چشمه بدل نوپر شود من هر که بعد از گشودم و انز در پیش او گذاشتم و گفتم این مال گشت هر چه خواهر چنان کن گفت  
که بجا فطنت این نقد میل بودم و اینها همه که باها پیشر ساندیم چشم داشت شد و این حقوق را با نا حجابی نسیان آنکو بر من نگردد و در نه  
طول باز نمرد و صادر شده که هرگز نماند است با هر آنرا نیز بر نداشت از بندگان خدا که بظن ناصر فرموده سدا و رسول دانم صدی صد داشته باشند و بعد  
و با سن بپس بر یکدرو و بر یک بنیانی بجز نقل او و در همین شرح حدیث نبوی که الامان تخریفات الانعز ذکر نموده اند و حاصل آن در وجه اخصا شد  
گذاشت و مماند که یکی از فجایع بصره همسایه معنه پیشا برداشتی چنین معنی عالی و در به از و ملتش شد که بگردن ارفع بنوسیدم که در وقت اضطرار  
و نامم بگردیدمانند از ما هم قبول کرد تقضاد وقت تلاطم جز از امراموش کرده تا آنکه به قصد سپه جوانی آمد که با هیچ قطع با خود دارم و بجز وصیت  
قطع ان پر جوا طرش آمدما خود گفت که آنرا در وقت قطع نموده ام بهادت و اما نشه مقتضی است که بچند و خریدی نما بر انش این قطع این قطع را بجا  
فروخت و در عوض ان از مناع چین خرید نمودیم چون ان مرد بود چون ناجر خود نمود و احوال پر رارسید گفتند درده و انچه نداد و از این بتر بود و زاده که در حال  
جهان چون با او بد بود او را از خود بری کرده پس از اینما از راه قصد بپار فروخت و در یکسایم بود که نظام ان پر در ان شمشیر بود و با وارت ان پر برینا  
روز صد و فکاد گشته بود جوان آمد گفت ای بر و ایشنا صمن انجوا هستم که در پهن از نو بگردن ارفع خریدم لیکن در وقت انقطع طلا بجز اینچنان کرد  
بودند با خود گفتم من قلع خریدم ام این طلا بر من چرا سنفت شان تو که فتم با اینها آمدم بنویس تمام تا بر بصری گفتن قطع امانت بود و در چه از اول  
بصره که نام او فلان و ساکن محله فلان جوان فبتم نموده شکریه داد و دروینا گرفت که ان عم من بود غرض از غرضی اموال ان که من فرستاد که خلدند علیاً  
ما ذکر که بختین دسابل و سابل بر من ساندیم ایشنا سطلان خود نمود و چون ثابت نگردد که بر او زاده پیرا سنفتان هفت صد صد و پنجاه تنوی عار تا آنکه

تاریخ  
۱۴۰۵

واضح شود ستر حدیث نبوی صراحتاً قریباً فی ذلک احوال انکونه سوا حق و در کتاب فرج بعد از شدت قاضی ابوالحسن بن مؤمنی در این نحوه و در سایر کتب نیز غیر  
 واحدی در این فرقی در گونه اند که بگذرد تا نظر از مطالعات آن بصورت حاصل کرده و هم منقول است از یکی از اولاد اسرار که بنام آنکه تاجری بود از  
 اهل خراسان که منافع دنیا از خراسان بیفایده بنا و در حدیث آنجا فرود آمد و آن سخن آنست که در روزی از آن منافع و اجناس و چندان نفع می یافت که مؤنه  
 سالانه آنرا که تمام میکرد سال آن تاجران خراسان نامد و در این معاش من فوری تمام را باقی پذیردشان گشتم و در آن گن خود ایشتم و از بیم غم ما در خانه نشتم  
 روزی غصه بر من واجب شد و یکبار شطیغ فدا شد تا غم و محظرتی واسطه حرارت هوا در نوری جمله نوبت نمودم و چون بیرون آمدم در کار و جلد بازم  
 بر یک فرود آمدم بر خواستم و نگاه کردم و مشاهده کردم که پیش پا محصور باقیم زده اما شرمم هزاران مرتبه بود با خود گفتم فقر و فاقه من ظاهر است این نزد ما  
 در صورتی که هرگاه صاحبش پیدا شود هزاران مرتبه او را با او تمام تمام نیز انوجساد من مایه ساختن بکنان گشتم و در آن روز در آن کار و مال من بود  
 هزاران تن صد میدان هفت گانه در آن روز گن خود گشتم بودم و در آن روز آمد جامهای گهنه پوشیده من سلام کرد با دست من  
 تصور کردم که هر که صد مایه طلبد خواستم که چیزی باور هم روی از من بگرداند من از عقبتش و فتنه باور روی او بگردانم همان تاجران را بر اینم که پیش  
 از این دلالت بودم و چون او را بدیدم حال مشاهده کردم که بر آن شدم پس در اینجام برده جامها پاکیزه پیش او آوردم و گفتم حال خود با من بگوی گفت سال  
 غم پیدا کردم امیر خراسان را طلبیده گفتم با خود مسخر برهه اشال گفت دستی را در چنانچه عظمی از غم آن بیچارگان در آن روز آن جوهر را باقی خلیفه است  
 می خواهم که بیفاد برده بفرستد و هم شایسته از منافع بیفاد مناسبتی ابداع کرده بر اصحابی و در میان آن با طوری گرفتند و در آنجا و غم و هزاران روز آن نهاله  
 میان گشتم و چون بیفاد من دیدم بکار و جله و فتنه بپوشید باور در آن حرارت آب در آمدم و چون از جلد بیرون شدم بسیار فراموش کردم و چون  
 بیاطری آمد و در جلد شافتم و چندان که هر که کردم و تقصیر نمودم از آن نهالتم تا چار بویک است معاونت نمودم امیر خراسان را که فتنه بر او ساخت و در  
 اموال و استیاضه مع و عقار و اموال استیاضه مع و عقار و اموال استیاضه مع و عقار و اموال استیاضه مع و عقار و اموال استیاضه مع و عقار و اموال استیاضه مع و عقار  
 چون این سخن شنیدم گفتم افرین بر کله جل که در جسد من اعتقاد تو بعبودت اموال افراطاً ظاهر ساختن گفتم چگونه گفتم پیش از هفت گانه بر کار و جله بسیار  
 یافتیم که هزاران باره در آن بود و انوجساد من امانت حضرت کرده اکنون انوجساد من در آنجا است و در مصاحف خود معرفت کن گفتا الهی که نظر تو  
 در بود و بیست گفتم از کفایت آنرا حاضر شام من آنهم از اینجند ما را آوردم انرا بر کرد و در شکافند از آنجا طعمه با طوت در میان بیرون آورد چنانچه از  
 شام آن خانند و شنید و چون نظرش بر آن افتاد بهوش گشته بچیده افتاده خداوند جل شان را شکر گذاریم نمود پس من آن هزاران باره و با به  
 خدمت او آوردم گفت اینو جمل گشت به کرم از اینجمله بصدقه بنا بر چه خرج راه برداشت و باقی را بمن بخشید و بد بسکن خود نهاد و اهل  
 شهر را جمع کرد ما ایشان بخند منا میرفته با طوت را طلبیم کرد و از کله با ما میرد اموال او بر غیب نمود ما میر سباب و با امانت بوی بگذاشت بر  
 کلامه و ان ما خوزه را باورده نمود **مؤلف** نامر کو بند کسب طعمه را بر او تقصیر الله بنو قیامان اشال انکونه سوا حق و در کتاب فرج بعد از شدت قاضی ابوالحسن بن مؤمنی  
 مع و عقار استیاضه مع و عقار استیاضه مع و عقار استیاضه مع و عقار استیاضه مع و عقار استیاضه مع و عقار استیاضه مع و عقار استیاضه مع و عقار استیاضه مع و عقار  
 از اطلاع آنچه متحقق است که اراکت و محافظت و در دایع و امانات مسلمانان با استدعای مول دارند و خجالت در آن نمی نمایند و در حدیث نبوی است  
 که هر که امانتی را بخواند که در جسدش و نکند تا بر غیر بر غیر من و در ما باشد خدا را که امانات کند بر او غضبناک باشد پس جزای غضبناک خدا  
 باورید و هر که چیزی را که خانی بدان داشته باشد او هست مثل گناه خجالت کند و در غضبش و داع فرمود که هر که همین شود بر ما ایضا  
 کند و او آنکند و خجالتش غلبد خدا را غضبناک کند و در ما باشد او هست مثل گناه خجالت کند و در غضبش و داع فرمود که هر که همین شود بر ما ایضا  
 سخن و او امانت جنوب و بد و فرمود و در نظر مکتب بطولت کوم و سب و در دم که عادت است و نیز آن و خشک بهم میرسانند و لیکن بر اسطه امانت و نظر  
 که در فرموده که این شد ما امانت را با صاحبش در نماید خدا را از عفتها از آن خود گشود و باشد پس می آورد تا نماید باره اما  
 بد و خجالت چون امانت بکرم می آید خدا شیطانی بود که شمشیر بکشونند که او بسوس و کرام و هلاکتند و کسب را که خدا نکند او در صورتی که عادت  
 میفرماید که هر که سوزد و در حاجت بر او در مؤمن خود از خلاص و خیر خواهد بود آن نکند خجالت کرده باشد با خدا و سوزد و امانت علیه السلام و در  
 بعضی جاهای و ان شد که خصم او باشد خدا فرمود که هر که عیث شود در محضی نکند خدا او را پس سلب کند و در غضبش الوداع است که هر که عیث  
 کند و عیث خجالت کردن مسلمان را در دلتراش باشد و در محض الهی باشد تا توبه نماید و اگر توبه نماید و عیث بر او عیث من اسلام برود باشد خدا

همه چیز را در آنست که شمارت میدهد که چنانچه در مختلفه ابع و جملات آن که بعد از کمال با عمل باقیم و در صورت شویان و عظمتش و بیست و شصت و  
مغز و تو انکر که نینو است همین است چنانکه آن عقوبت باشد با آنکه در پرتو و مشاهده که آن در غلبه نبوت است چنانکه در نور انوار و غایت آنجا را از حقیقت  
مأموران و سینه کاظمی و دولت که یکی از علول و مناقصه است و در مام جمعیت است و در آنجا شایسته بود و در آنجا حضور و در آنجا که در آنجا  
یکه ز کبر و کفر و غنا و مسکن و جلال و عبادت حق و هم در آنجا چیزی چند را اجناس بگردانند و آنکه در آنجا در مکتوبی بیخبرانه باشد با آنکه با آن  
خانه آنحضرت رسید و حضرت سلام و زین و خول نهافت و معادله و در مشغول بود و در اوقات نورانی که در آن وقت شریف است که در آنجا  
نهافت تا بن بدین سلسله القاسم فرموده فرستاده را حضرت از بند و بعد از آن شرفها پناهنده که گفت من از راه عبودیت جانی پادشاه شد مدهم و کا خدایت  
دارم و مدت نیست که در دین جاسر که در آنم اولاد انبیا چنین نمیکند آنحضرت و سر پیش آنکه فرمود که تامل کن آیه عبودیت را که در آنجا در آنجا  
داشتن اینها بعد از مدت چون مهران که گذرد داشت نوشتن و در نیم الله الرحمن الرحیم بیوی حضرتین هم با اعتقاد و طایفه پادشاهان و در هر  
بدی منویشد تا آن ملک هند که فالت نام دارد که در حقیقتی میخواند که در اینها معانیست تا باید که در اینها از آن خود را او زند بدید بودم با این  
اوهل بود و در جواهر و عطریات و نسا اجناس و نسا خدمت خود میخواند که در اینها تا باید که در اینها از آن خود را او زند بدید بودم با این  
خود که در آنجا ماند و آنجا در آنجا بودم و از آن هزار کس صد نفر را از آن صد نفر که در آنجا ماند و در آنجا در آنجا ماند و در آنجا ماند  
اعلم فرمود و آنجا در آنجا بودم چون آنجا در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند  
چون امام غم که در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند  
مقام خود را نمود و مقام انکار را با آنحضرت فرمود که در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند  
چون فرمود هر چه لو که بصاحب تو میگویم گفت که چنانچه از من حاصل شده باشد بنویسید آنحضرت فرمود و از تریخ الف و فرقی و غیره و تامل  
ایه الق و تکلم با زن آنکه نباورد و نم و از خبرنا با اصل هذا الرجل یعنی پوستین خود را بکن چنانکه در آنجا ماند و در آنجا ماند  
فرمود ای پوستین تکلم با زن خدا و خیزه ما را از اشیاء فعل آورد و است آنحضرت در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند  
فرمود اینکند تا آنجا در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند  
اینجا اوستند در راه همراهِ سپاهیم از ابراهیم فرشته بودیم و او خادم پیشتر ما را که هر که در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند  
کنیم لباس خود را با لا گرفت که جامه اش کل او میشد و نظر آنجا این بر سالفهای که بنا شده اند پیش خود خوانده را از آنجا ماند و در آنجا ماند  
چون در عمل او بدین نظر کرد و در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند  
ملک ما از آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند  
داوید در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند  
بگذرد که صاحبش یکی از اهل بیت است و در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند  
و در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند  
که ملک را پادشاه سلطنت داشت که البته خاناتی شده که در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند  
و سلام نوشت که چنانچه در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند  
نیت و بر شما البته ظاهر شده خواهد بود که در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند  
خدا یکت و بغیر و غنی نیست و محمد است که جلالش رسول خداست و او و صحابه و ائمه که از انبیا و اهل بیت است  
بگذرد و بعد از آنکه مدتی بگذرد آنحضرت رسید و اسلحه اش را بگوشه گذاشت و در آنجا ماند و در آنجا ماند  
توجه به راه برداشت و سپاه به عقب نشینی کرد و پیشی در پهنای نیت که خابن مال و جاه و عرض و ناموس و معانی غیر از آن بود و در آنجا ماند  
سرسیم که در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند  
در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند و در آنجا ماند



هر دو شده همان لغت حاصل کشته چون اسرار العین و سیدم بخیرت عباس شانه و افشام شهر و ایش کز کرم چون ان شهر ما نند شانه افشام  
 بود اسرار شریفی که در نزد بنیاد بنیاد شهر و ایش کز کرم چون ان شهر ما نند شانه افشام  
 کردیم فریاد بوطن معاوتن خواهم کرد و در کفران شمس چون اسرار العین و سیدم بخیرت عباس شانه و افشام شهر و ایش کز کرم  
 که این شخص صدمین دارد من در راه خود از تکامپداشتم و ترو بلان و غیره و هر ساعت بطراف و جوانب نگاه میکرد تا کلاه دیدم که اسرار العین از سوراخ  
 و تیغ کشیده اهل من کردم خود از اولایع انداخته در آن صحرای غازی و درین کرم اسرار العین گفت من با نوعی مکتب و نمود و منتهی من یعنی اوالفغان نکردم  
 و هیچ نمی میدیدم در آن صحرای کبیده سیدم که قهرم کز ان بود و در صحرای کز ان کبیده انداختیم و این در با شادام  
 بردن کبیده سیده اسب خود را بر ریش و بیالایه کبیده دز آمده و خود را بر درون انداخت چون نارایک بود و در اندام از من در گذشتن من فی الفور بیرون  
 آمدم و اسرار العین درون بود در استیحا کز سیدم و چون اسرار العین در اندرون کبیده انداخته از فریاد کرد گفت با اوالفغان من دیدم وضع خواهم در سو  
 بر زبان آورده که اوالفغان غدر من بعد از خاطر الام من نصیم اوالفغان نکردم و بر سوراخ و سوراخ شده اولایع خود را در پیش کرده بیادش تیر  
 باز آمدم و بعد از شش ماه با جنباس العین مهربانم کز من بران کبیده افتاد با خود گفتیم حال اسرار العین را مشاهده نمایم و کبیده را هم از آن دیدم پس در اکتفا  
 و این شدم اسرار العین را دیدم دو گوشه افلاک و گوشت و پوست او بر در آیم و پخته و اسفنجی چند مانده پاره پاره و زردم کز بر خیزه اسباب من نشان مریا  
 و بیجا بر آمده از این در شش رویش مشقال طلا در آن بود و شمشیر اسرار العین در آنجا افتاده بود و در داشته خرم و خوشحال بیرون آمدم و حدیث جمعی  
 حضرت افاضه و فتح قهر بر زبان و اندام امثال لیکونند و با ان و اخبار و در کتب علماء انچه از پاره ان حدیث و صغر و شمار است و ذکر همه ان سبب سلال و با  
 طول مقام است العین کل العین اهل این زمان که اکثر ایشان خیانت کردند از ارباب و امانات و مال و مردمان برای خود حرفه فرار داده اند قطع نظر از  
 امانت و اخبار بر اعمال العین مشاهده مینمایند که صاحبان در دنیا نیز خا و غافل و در اندام ملامت میگردند و دنیا وجود این امانات را در بیخ نظر  
 و لیرمیشوند و بعضی از ایشان مشاهده نمودیم که در بلاد بیده نشسته بودیم پول نقد نیز در دست میگردیدند که از ارباب ایشان با حق العین اینها  
 نموده ان امانات را در چند سال بر لیر خود از ان پول مناع اقباع مفزود نیز در شهر با خود میگردیدند و بیست خود و بیرونش میگردیدند و ان پاره را  
 سرگردان میکنند و بعضی از من هذرا مشاهده کردیم که امانات مردم در نزد او بود و معامله شرعی میگردیدند و در هر کس از طلب خود کسوف  
 و در صورت پیش نام صاحب امانت میخواست و اظهار میگردید که طلب او بود و جمعی هم عادت ایشان بود که چون مناع از بلاد بیده از برای خود  
 غیر بیده بودند بیای خود میگردیدند بعد از اعلام کسب اینها هر چه در ان روز و راج نداشت و کساد بود و ضرر میگردید اظهار میگردید که اینها را برای من  
 امانات اقباع کرده ام و آنچه قطع کل داشت باسم خود نظر می نمود و برخی در بلاد ناه از امانات مردم جوارح اقباع نمودند بنیتش نام گذران می نمود و بعضی  
 هم از من میمانان که در صحرای قهر بیوند کل اموال صغیر از اجراض معلق و ساخن ضرر و احوال در بنای باغ و در کتان در او رفته حبه و در بنای کجا  
 ان چواریکان و ملحوفان نگذاشته اند و ناله و افغان ایشان از غایت عسر و کرب و ان در امانت بیدیم که بیعت فی سالیان  
 و خود را غنی و نو آنکه بجا نماند و مان و ان در شب و خواب خراب و اندک و در هر چه در سینه شهید اعلم السلام بکرد و چهل هم از ان نگذاشت که ان موضع باب  
 و ان با غار حاکم خود و مبلغ نه هزار تومان فضا صاعدا طلب مسلمانان صفا و با فغاند و جبه و در امانت ایشان نشد و کوه مشاهده شد که ان  
 مسلمانان با قهر و بغض از من گرفته با اجناس کثیره اقباع نموده بلاد بیده فرار نمودند و دست انظار اموال در هیچ جا نماندند و استغنا خاند  
 مکره ایشان محتاج بجلد و افسوس است و جلا برد انانان و مورد حقیقت و معرفت بعضی از آنها شریک حضرت رسالت و راه روان طریق شاه و کجا  
 که و انشان در حقوق حقایق و محض و مسو و نسل که در بنیاد ان اغلب بر معانی خاص عام از بیرون جوان از غایت شقاوت و طغیان با ان عدم ابقان با روحی  
 خال و در ان اموال مسلمانان را با عورتی همان بدون دلیل بر همان بر خودشان حذر می نمایند و با انکه خیانت و بددایع و امانات در نزد همه اهل ان  
 از برای ان از ان کجا اقباع و اقباع فضلیع است و ان در نزد جمیع طوائف خجل و منفعل خلود و دلیل است مع هذا و نظر نامتقد بن احکام شریعت ان  
 فجاءت تجار و عالمها بان بکار خیانت کردند و امانت کز بیرون و چنگ چنان جلود تمام نموده که حلال از شهر ما در انکاشه مال از خود ان مال کل انان  
 حتی از مال ضعیفان و صله اموال و امانت نماندند و اگر شمس میند بظهر و ظلم و با و تعدی و زدی و در شود کبر اعمال و در ان شرف مینمایند  
 خانه های ایشان را با مساند و با وجود این ادر و در کار و بجز این نیست و من هر دار و در انما و جاعت و با انواع عبادت می نمایند که ان سینه

سپاه و در آنجا با او این سنانند و ظاهر اینست که اینجاست اعتقاد میشود که عذاب خداوند در این دنیا و صلوات الله علیهم است که این کلمات  
در محفلها و در این محفلها خلق خدا را بفرموده اند و این کلمات را که در این محفلها خوانده میشود و در این محفلها خوانده میشود  
نظر ایشان بر اینست که صاحب اعتبار و هر چه از این کلمات است و این کلمات را که در این محفلها خوانده میشود و در این محفلها خوانده میشود  
و از جانب عبادت و بر اینست که این کلمات را که در این محفلها خوانده میشود و در این محفلها خوانده میشود  
مخالفت و معارضه ایشان منوط بر ابراهیم و جاثو و فلان و پیروان ایشان بود و در این محفلها خوانده میشود و در این محفلها خوانده میشود  
چون منصفی و امیرینند و این کلمات را که در این محفلها خوانده میشود و در این محفلها خوانده میشود  
ایشان سبب و عمل آنها است که در این محفلها خوانده میشود و در این محفلها خوانده میشود  
طریق جوانان را از این کلمات است که در این محفلها خوانده میشود و در این محفلها خوانده میشود  
که ساخته ایشانرا پیشوایان خود دانند و اعمال آنها را که در این محفلها خوانده میشود و در این محفلها خوانده میشود  
و انصاف و در جلی دارند و در این محفلها خوانده میشود و در این محفلها خوانده میشود  
مال و عیش و در عین حال از آن فرزند محرم که در این محفلها خوانده میشود و در این محفلها خوانده میشود  
مکر است که او را به مال غنی کرده اند و پیشتر و عقبه هرگز در این محفلها خوانده میشود و در این محفلها خوانده میشود  
فرزاد و در نگاه پادشاه از آنجا که جواب چگونه خواهند بر اینست که در این محفلها خوانده میشود و در این محفلها خوانده میشود  
ندارند و جایگاهان ایشان را از آنجا که در این محفلها خوانده میشود و در این محفلها خوانده میشود  
و اکید و فریبند و این کلمات را که در این محفلها خوانده میشود و در این محفلها خوانده میشود  
همه در کار و این کلمات را که در این محفلها خوانده میشود و در این محفلها خوانده میشود  
و مخالف ایشان را مقدم بر خود بلکه مقدم بر اهل این پیشانند عجب اگر از روی سالی و مترقی می عوام کالافرا چنان مقام او در دست خود  
ساخته اند که هر راه ضلالت ایشان را از دست بر او بر آنند و اگر چه حق بر ایشان کور شد و در این محفلها خوانده میشود و در این محفلها خوانده میشود  
علم بر در اوقات و در این محفلها خوانده میشود و در این محفلها خوانده میشود  
است از فاسقین میباشد که در روز جزا حال چنین کسان چگونگی خواهد بود و در این محفلها خوانده میشود و در این محفلها خوانده میشود  
عذاب شمار خواهد بود و در این محفلها خوانده میشود و در این محفلها خوانده میشود  
و این کلمات را که در این محفلها خوانده میشود و در این محفلها خوانده میشود  
سعی علیع نموده بعضی از آن کلمات را که در این محفلها خوانده میشود و در این محفلها خوانده میشود  
احوال بدو ایشانرا بنام حق بنمیزد و در این محفلها خوانده میشود و در این محفلها خوانده میشود  
و این کلمات را که در این محفلها خوانده میشود و در این محفلها خوانده میشود  
و این کلمات را که در این محفلها خوانده میشود و در این محفلها خوانده میشود  
سعی در خداوند است و در این محفلها خوانده میشود و در این محفلها خوانده میشود  
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است که هر که در این محفلها خوانده میشود و در این محفلها خوانده میشود  
خطی بر نظر کل تصور است و در این محفلها خوانده میشود و در این محفلها خوانده میشود  
و با او قضا و با این کلمات را که در این محفلها خوانده میشود و در این محفلها خوانده میشود  
در شما بر خداست و چون در این محفلها خوانده میشود و در این محفلها خوانده میشود  
سامعی باشد و با نوا میخندد مانند ایشانرا از خود را خشمی و در این محفلها خوانده میشود و در این محفلها خوانده میشود  
انفصالی از غیر و در این محفلها خوانده میشود و در این محفلها خوانده میشود

اروا اهل بدین نیز باشد بکن از ضعف وضع حدیث عاقبت زمان و تکلیف خوشی کشیده بان عیال با ندیشی از بیان واضح اجتهاد نماید پس صلح خیار  
با بدین تقابلی باشد و نیز با بدین که از فرموده او خواهد بود و بجا خواهد که از دست ظالمان و عیال غمناک دور و در بار او وره اندوی نگراند و اهل بدین  
ضعیفان که بدین کار از او محتاج کرده استماع نماید و بر تووالفتان خود از هیچ قدره بی قدری در بیغ نماید تا بحیث وضع ظلم ظالمان خداوند تعالی  
دولت و عزت او را از ایشان محسوس و محرز کند و کف جایت خود را طوارفت محفوظ دارد و با بجز این چون شکوه مظلوم بر ایشان در حال ستم بدین  
رسید و تحقیق صدق و کذب آن تضرع نماید و بعضی از ایشان صاحب عرضان نگذرد و کند با او با بهره بری نازا غرض غرض شراب  
هستند که گفته اند بعد از آنکه صدق و اضر بر او در شن شنایه وقتش حاصل شده باشد از آن ممول دارد و در وضع ان ستم از آن مظلوم صاحب ستم  
و اگر انجام این موقوفه اضر باشد طرفین را بحدت عالمان و فاضلان کامل که لا یتقین و احکام و نایب عام امام علیه السلام اند که از انعام مالم  
تکلیف فرمایند تا احقاق حق حاصل گردید و بعد از آن عیال عالمی را بگذارند و گوشه نگذارند با هم رسیده که از بدین اعتقاد ان بد خدا را بزم  
خود دادند و بپنجاد اکل مال مسلمانان و ستم کردن ایشان و در دادن عرض و ناموس و ایمان ایشان بر باصرف میکنند و حق جوی مشاهده نمود  
که از غایت طمان بد و در همان زوایات بعضی از فقر و وضعی غمناک را بجا بر آراء مطلقه ساخته بشود و دیگر تر و بیع نمودند و بیاید شد که  
کن با هم نزاع و اشتد بدی از ایشان مبلغ کل انانند بکرمه بموجب بیخ و تسکون معنی و بیفته مقبوله مطالبه می نمودند و بدون اطلاع و پیش یکی از  
علایقه که مقسوب با بود در این احوال غمناک دعوا از زبان طلبکار میخواندند و تا بیخ آنرا موخر از تاریخ تسکات گذاشت با این مضمون که جمیع دهقان  
او که در باب مطالبات ما بدین بیفته که با آمد بدون برود داشت طرح مغرور شده و اگر بیخ و تسکات که سابق از احوال غیر بر باشد با هم او بر آنکه باطل  
و غالی از حسابش بر مدیون همان زائد دعوا را بران نمود صاحب طلب را اجاب نمود طلبی به آن بکن و بیخ او با امر معترض قیافت و ذکر مشابه  
معاینه بیخاعت ضاغه غیر از ذکر بها تسکات بعضی از آنها را بجز اولی صده میخواندند و در عقلا و در باب بصیرت ظاهر و میرزا است که از  
غبار و فتوحات ایشان دین دنیا پروردگار و در کرمه کاه و مذبح باطل مزاج میکنند و در او با وی کراهی و ضلالت میان انانند معانی پوش  
که حق مسلمانان باطل میبندد و از خوردن مال ایشان و حقوق سعادتی و محال احترام و مال امام عالی مقام حضور ان ندانند تا از غایت  
مکر و حیل جوی زیند بنان خواص که غافل از بوم بهتاسند در عدد بر خود جمع میکنند و ایشان را در حکم دادن ناحق معادل و جاح و شاهد  
قراومد هند و ان بدینان بهر جا که میسندش میخوانند و در میان خاص دعوا انتفاقی با اهل بدین چیزی را دشمن و در عدد از ان او مال  
حرام گبر و صدق و حکم بچان بهما از ضعف و فقر و انانند خود بهر بایشان ایفا می نماید اگر ظلم و تعدی در بدین که کرده باشند در  
حاجت ایشان میکنند و انانند و انانند مظلومان و مملو وفان از ظلم ان بیایمان از ربه شراب بلند میشود مع هذا ان ظالم هر چه باقتیاس نام بدون خوف  
ملک اعلام با وفان خویش خود کفمان میباید و بعضی جبار و مضاقتها کند با ج برود کار و در شمار هر که بیخاطل ایشان ظلم و ستم کند و با او  
اینکه در شرع انو هر که که ظاهر مسلمانی باشد و بکل طریقه لا اله الا الله و محمد رسول الله گوید و خدا را واحد و محمد را پیغمبر او دانند خون و مالش  
در بدین گران بفرجه شرعی محرم است هر چند که منافق و سنی و فاسق و فاطح الظرفی باشد و اگر خوشتر نسبت میمانند ضامن با محارب بودن حلال  
شود عرض و مالش حلال میشود پس بجز ان مال مسلمانی را از او بر خود حلال میدانند و با اینکه عدد از دود ما نهار بر می آورد و ان خوردن نشود و مال  
و غایت و صف و صا پس بر شود مع هذا صا لکما او کلبا اس صا و علما مشایخ شده اند و بجا که احوال غمناک و ایشان را خود میبرد و از حد  
رشنی شراب بلیند هنگامه برای فریب با اگر میکنند و اسم او را بظلم می برند و در دشمن حرم غمناک و ان دشمن خدا را بنظر مردم حرام  
جلو میدهند بلکه بر او رونق کار خواهد بود و در غرضین بفرغ میمانند و ستمکاران و بند که گران از حق تکلم میباید صاحب کشف کرا  
او بچیز به پاهد در دم سفت و احقر با بنظر پوختن و اهی بدون خوف با بر با نام فریب ضلالت کراهی پانددند و کفر و مکر و حله او کردند  
خود انعامت نماز غایت حکام و در نداد و بهی در جلب قلوب بهر طایفه خود را از انظار او ناپدید و هر چه غلبه و مشرب ایشان سخن کوبند  
به کمیشان خود رسد بر خلایق انرا میکنند ما ندانند جو ان منافع ان که در باره ایشان خداوند در من م فرماید و ان اهل الالذین امنوا انما هم  
انما هم مستحقون و در مجالس برندگان اظهار می نمایند که فلان را باطن ماله و فلان که با اخلاص داشت بمنصبی رسانیدیم و فلان را ذکر و او را بد و ان  
ادعای که هم وحاشی قشبان و منصوب با و هم تصدیق قول او را به مصلحت کار میکنند تا در نظر دیگران و لیجان و فرماید همان از اهل الله و

کرامت دار دنیا باشد و از این که در هر سر و است باشد و اگر چنانست اینجکها باید تو اثر لایق نباشند و کسانیکه خوشترند  
 و بنام دینی در دنیا در باطن صاحب در هر یک از ایشان که در هر وقت از خود در نمایند چون آن تا فرجام از انجام کارها  
 خودتای که در جهان است باب خاطر جمیع حاصل نمود و با آنکه اکنون از یکی از اینها که در هر حال است و در هر وقت در اینها  
 خاتمه از اینها در بیاید و در هر یک از اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها  
 مشقوی تامل و خصلت باید بدید هیچ قوم بر اعداء و الکر و عقوباتی که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها  
 که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها  
 چگونگی با رفقت و انصاف جمع میشود و چنانکه در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها  
 فایده اند و در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها  
 در اعانت مظلوم مساعده کند و آن چنان که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها  
 که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها  
 نداء هم که مال دنیا بر روی هم جمع می کند چنانکه در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها  
 من در سینه است که من سوخته نورده ام بنام مقدس بودم که با من مظلوم کم و در تمام کم در سینه بودم و لوله نصرت  
 وی نکره بیاری با من در پیشم بصیرت نظر کن و از خواب حسرت و غفلت بیدار شود بکوش و هوش و مشورت اینها نیز از آن است  
 با تقاضای بیخود و در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها  
 و در غیر آنکه در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها  
 و عمل بطاعت من خود را از اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها  
 پس بدانند که در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها  
 اینها از اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها  
 آمانت داده اند و در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها  
 سوخته همه توانند شد و در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها  
 باشد و تمام آنرا که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها  
 راستگویی در کلام بنوعی در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها  
 اگر من خونگذاشته نباشم خواهی از اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها  
 رفته و آنرا شفیق قامت و غیر سندر و اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها  
 عزم و متغیر و اگر از اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها  
 ایشان بیوگامی بر موده ایشان و باطن تمام اگر در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها  
 شکست خورده اند و در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها  
 که از اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها  
 معجزات و در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها  
 حسن صکره غیر مذکور است که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها  
 با ایشان هر سدان طوطی که از اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها  
 اینست که نفع نمیکند و اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها  
 صانع پروردگار است و اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها که در هر وقت در اینها

عذر ایشان کفاره آن میشود بعد بشناخت شخصان بوم عشتیانیست چنانچه این دو مصیبت که اکثر آن معصیت و اصرار و ان سلب است  
الایشان شده باشد در عتبات ایشان چه خاطر جوایز این معصیت الهی بکندین باین اگر تعلق باقی نماید حال خود را میداند چه عتبت و احوال خود  
بجز عتبت خرد و ذوالایمان پر ابرون معصیت نمیکرد و نگاه و تقوی اگر باری و بلرزند و معصیت توان زد صادر شود چون عتبت و احوال بخاندان عتبت  
دارند معصیت ضرر ببار میزند بعد از آن از انفعال نام در پیشمان میشود و از آن کردار غایب میماند میگردند و اصرار باین عمل هیچ نمیکند و غایب  
از ارباب و طالب و بنامید بر و آیت هر حضرت رسول خدا صوم و در که خداوند جل و علا من و حی فرمود که ولایت و عتبت علی حقا و حسن عتبت  
هر که داخل آن شود این میشود از عتبت این باین نیز مثل حدیث سابق است که در میان و عتبتان و شبان انحضرت نمیرامون معصیت خنی  
گردند اگر اهل آنکه اهل ایشان صادر شود چنان شده و توفیق باین میباید و چون ظواهر این اخبار معارضه دارد که قطعه و نقل است و  
تا پیش از آنکه اهل آنکه اهل ایشان معصیت و عتبتان و اولاد و معتقد و در بنیاد زکات آنها صادر شده و قطع نظر از آنها بر غلظت  
و از نگاه مؤمنان واضح و واضح است که با وجود او امر شده و در آن فراتر از حد و اجرا کرده در بلب جناب نه معصیت الهی و در اخبار بسیارند  
باین شماره و ثواب مؤمنان و شکر و عتبتان سالن پناه ولایت و عتبت ایشان جمع میشود با معصیت الهی و شیخ طوسی و کلینی و کاتب  
و صدق عتبتان و مفاصیح و اتوار و غیر ایشان شکر و اجاب را انحضرت با علی السلام که مثل بسیار معنی عتبت و تشیع است و در کتب خودشان  
بندگها صیح و معنی و ذکر نموده اند که انحضرت بجا فرمود و با جبار با همین باین است که هر که تشیع بر خود میزند در عتبت ما اهل بیت ما میباشد  
چون خداوند که شکر عتبت مگر یک طاعت خدا کند و از خدا ببرد و بر هر کار باشد ایمان پیشتر شبان ما را انباشناختند و ایشان معصیت  
نبودند مگر بوضوح و تشیع و امانت و بکثرت ذکر خدا و در روز محراز و نیکی بوالدین و ملاحظه سایر اهل انضرا و پیروان کان و فرضه از آن و پیمان و  
دستگیری و اولاد آن و نگاه داشتن زبان از هر زمان انحضرت بکر ایشان و پیمان خودشان و قبل خود باشند در هر چیز غیر جبار عرض کرد باین دست  
اقتدای من است که شکر عتبت مگر یک طاعت خدا کند و از خدا ببرد و بر هر کار باشد ایمان پیشتر شبان ما را انباشناختند و ایشان معصیت  
او تا بپایه بعد از آن عمل خیر نکند و اطاعت خدا کند و اگر کسی که رسول خدا را دوست میدارد و رسول خدا را در عتبت و بعد از آن متابعت  
نکند طریقه غیر او عمل نماید مستان عتبت انحضرت هیچ معنی او نخواهد و ساند بر سر خدا و کاره بیکدی که ثواب طهارت باین دست  
که پیش خدا و امد علی خالق خویش و غوی نیست مجموع برین بندگان جوی خدا و کار برین ایشان بر او هر کار برین ایشان و عمل کرده بر این ایشان  
ایمبار خدای سوگند که لا ترقتوا عتبت بعد از مگر طاعت ما بر ان از اوی ندانیم از انش چشم بر ما شما و نیست از برای که هر خدا جوی هر که مطیع خدا  
چرا و در عتبت ما است و هر که معصیت خدا میکند او دشمن ما است و بدوست و ولایت ما نمیتوان رسید مگر بر هر کار صحیح و قریب بهتر  
معنی از حضرت صادق نیز منقول است و اما در عتبت با او در کتب و غیر آن در بیان شده است و بعضی از آن در بنیاد فکر میباشد از آنجا حضرت که  
للمؤمنین علیها التمس فرمود که هر که ما را دوست میدارد ما هم با او عمل کند و استعانت جوید بودع که بهترین علماء و اوردین و دنیا و آخرت  
امام جعفر صادق عرض شد که چون انباشناختند که گاه مان میکنند و میگویند که ما امید بر خدا داریم و همچنین هستند ما را ایشان  
در میان خود و دند که دروغ میکنند ایشان شکر ما نیستند با آنکه انقض خود را عمل شده اند و کان میکنند که امید دارند هر که امید ایشان  
دارد بر استحقاق آن سعی میکند و هر که از چیزها برسد از آن که بران میباشد و در خط انحضرت صادق من و ابان کرده است که نسبت شکر جعفر  
مگر یک شکر و فرج خود را از حرام بقتل دارد و کوشش او بعد عتبت باشد و بر اعتراف که انحضرت کند و امید ثواب و خوف عتاب  
و انباشناختند اگر چنین جامعه را بپندارند ایشان شکر جعفر فرمود که بر شما اودع از عوام و شبان و انبیا است که ما هست ملائمتان و  
بان خدا را عتبت میکند از انبیا هم ان و الی ان شبان خود بر ما باین عتبت میباشد ان بعد شکر خود و انحضرت امام رضا علی السلام  
کا کرد مقام نمیشد و تا بپایه ایشان را مگر صفت کند بر زبان و اگر امضای آن کنیم ایشان را بپایه مگر بر نماند و اگر خلاصه نموده کنیم ایشان را از ان  
یک خالص باشند تا آنکه فرود میگردند بر سندها و بگویند که ما شکر علی هستیم شکر علی مگر یک شکرش تو شکرش است  
و انحضرت امام حسن مگر عتبت از پیمان کرام خود منقول است که بر رسول خدا عرض شد که ظلم نگاه میکند بخانه خود و انکلام محرم بدین هم صفت  
تلاوت انحضرت حضرت صادق فرمود باین طریقی عرض کرد باین و ان الله ان شکر شماست که انقلد بولایت شما و ان شکر شماست که



با نغمه و کلماتی که در بعضی است تا نغمه و شوی که شاید نوبی باشی و از آنچه مذکور شد حواله بفرمایید و در شیخ و در شیخ هم می بینند بلکه بیان  
 علم و معرفت و حکمت میکنند و پیرو صاحبان علم هم تسلیم میکنند معلوم کردید و پیش چشم و محبت و اطاعت و عمل بولجبات و اجتناب از عیقات  
 فان اهتمام داشته باشند تا هر وقت نامشروعی در بیرون کند و اگر اتفاقاً تکبیر می شود فوراً نوبت نماید یعنی نوبت نصوص که بقول رسول خدا پیشانی از نگاه  
 و عدد و انابه نبوی که در دیگر نگرید و بی ننگه چنانچه شهر به پستان بر نکرده و نگاه کاران که جهات و اسباب محبت و رجوع و امانت و امانت موجود است  
 نوبتی نوبت را با نغمه پیش از آنکه بشومی ظاهر نوبت و از آنکه خالص تمام داشته باشند و نوبت نام و پیشانی شده بلو به خود را قابل جهت و لایق شفاعت  
 سازند که آنوقت ملحق بایرانند چه را که کلمات سبانه و نایای و نجات باطنی معصیت که هم از نوبت از نجات اساطیر هر یک باب نوبت داشته اند اما  
 سازند لایق نوبت سعادتی در باطن جهان با مشفقان و پر هیز کاران نخواهد بود نوبت کننده از نگاه مثل که طاعت که هرگز نگاه نکرده است و لکن در  
 حدیث وارد است که گاهی که بر نوبت بعمل آید نوبت او مقبول نمیشود و شاید در این باشد که نوبتی نوبت از این نخواهد بود که هر چه نیکو حاصل میشود  
 مقام فضل گفته در کتاب در حدیث صحیح وارد شده از حضرت صادق علیه السلام که هر گاه اراده کنی که گاهی در حق کنی از آنکه مطلع است خدا در احوال  
 و به فرماید بجزرت و جلال خود سوگند که نه از هرگز ابد و بسند و توفیق کلام از رسول خدا میروید که کلام باشد بنده بیگانه کلام از نگاه فرمود  
 سال در موقوف حساب محسوب نماید و نظر کند بر نایب مدینه و ششم اند حد کلام و غیر این احادیث بسیار است از آنکه گاهی که صلوات شد و گفته و اگر کسی  
 در روزی برسد اگر همانم توفیق نوبت که واجب فوریت پذیر باشد و اگر اصرار بر نوبت نطقه و نگرید و نوبت میشود و نوبت از آنکه در وفای و منتوس  
 میشود صاحبش هرگز دستکار نمیشود و مؤید این حدیثی که گاه در شب میباید بر سر صاحبش از لایق و در شب میباید بر سر صاحبش  
 حضرت شامه در نطقه عابدی که بجز نگاه کارش بجز مضر شد **مؤلف** هر کوبد که با نیت پیش او و نیت پیش او اصرار بر نگاه باعث جرات  
 شیطان و سلب توفیق میباشند و از آنکه جالب است و نطقه در دنیا از خدا و ابله بخت و ابله است و جرات ابواب است و جرات حاجات و دعوات و امانت  
 و منع روزی و غیر این و نطقه در دنیا از آنکه جالب است و نطقه در دنیا از آنکه جالب است و نطقه در دنیا از آنکه جالب است و نطقه در دنیا از آنکه جالب است  
 و امانت و نطقه در دنیا از آنکه جالب است و نطقه در دنیا از آنکه جالب است و نطقه در دنیا از آنکه جالب است و نطقه در دنیا از آنکه جالب است  
 چنانکه در فضیله میفرماید ما آسان است از نیت پیش او و نیت پیش او اصرار بر نگاه باعث جرات  
 خود بگردد ابد و نطقه در دنیا از آنکه جالب است و نطقه در دنیا از آنکه جالب است و نطقه در دنیا از آنکه جالب است و نطقه در دنیا از آنکه جالب است  
 و در کتاب نطقه در دنیا از آنکه جالب است و نطقه در دنیا از آنکه جالب است و نطقه در دنیا از آنکه جالب است و نطقه در دنیا از آنکه جالب است  
 و از حضرت باقر عقیلی منقولست که گاه هست کمینده حاجتی بطلبید و نیت پیش او و نیت پیش او اصرار بر نگاه باعث جرات  
 و امانت که مستوجب غضب حق است که بید و در حدیثی که حضرت صادق علیه السلام فرمودند که هر که نیت پیش او و نیت پیش او اصرار بر نگاه باعث جرات  
 من کند و انکارم او را نیز فرمودم و هر بنده که نطقه در دنیا از آنکه جالب است و نطقه در دنیا از آنکه جالب است و نطقه در دنیا از آنکه جالب است  
 که هر که امانت پیش او و نیت پیش او اصرار بر نگاه باعث جرات و امانت که مستوجب غضب حق است که بید و در حدیثی که حضرت صادق علیه السلام فرمودند  
 استفا که صاحبان میکنند که خدا او را نیت پیش او و نیت پیش او اصرار بر نگاه باعث جرات و امانت که مستوجب غضب حق است که بید و در حدیثی که حضرت صادق علیه السلام فرمودند  
 مع هذا و حضور او معصیت میکند پس او از جیب نظر کند که نیت پیش او و نیت پیش او اصرار بر نگاه باعث جرات و امانت که مستوجب غضب حق است که بید و در حدیثی که حضرت صادق علیه السلام فرمودند  
 را واری بخارید و الا باید بداند که خود بنده کی خود بنده کی خود بنده کی خود بنده کی خود بنده کی خود بنده کی خود بنده کی خود بنده کی خود بنده کی خود بنده کی  
 که جرات معصیتش را به نظر کند و در شوق که غضب خود نکند پس در نیت پیش او و نیت پیش او اصرار بر نگاه باعث جرات و امانت که مستوجب غضب حق است که بید و در حدیثی که حضرت صادق علیه السلام فرمودند  
 حضرت شامه در نطقه عابدی که بجز نگاه کارش بجز مضر شد مؤلف هر کوبد که با نیت پیش او و نیت پیش او اصرار بر نگاه باعث جرات  
 و حضرت شامه در نطقه عابدی که بجز نگاه کارش بجز مضر شد مؤلف هر کوبد که با نیت پیش او و نیت پیش او اصرار بر نگاه باعث جرات  
 و در نیت پیش او و نیت پیش او اصرار بر نگاه باعث جرات و امانت که مستوجب غضب حق است که بید و در حدیثی که حضرت صادق علیه السلام فرمودند  
 ظاهر میشود که کسی که مقتضای امور را نیت پیش او و نیت پیش او اصرار بر نگاه باعث جرات و امانت که مستوجب غضب حق است که بید و در حدیثی که حضرت صادق علیه السلام فرمودند  
 و خوف از نیت پیش او و نیت پیش او اصرار بر نگاه باعث جرات و امانت که مستوجب غضب حق است که بید و در حدیثی که حضرت صادق علیه السلام فرمودند

علا

کوبد

کوبد

با همان شفا و شفا عیج است و گویند بعد از عفت و خلد این بد رستی و تخش و گداخته و کج کاردان میباشد که نمیبیند شفا عفت ما مگر بعد از عذاب لطیفی پس در این فیه صد هزار کس و دیاب کنگاران مسلمانان که پاک شده اند در دنیا بنویسند و کتاب و عمل حسان و در بعضی بنویسند و الام و نه دو سکران موت و وحشت طلعت خورشید در عالم بر رخ و نه در عقیبات عفت و بان لبامت و امثال آنها احادیث و احادیث است که قابل شفاعت در رحمت خواهد بود و گویند از نطفه که از آتش جهنم بیرون آمده داخل میشدند و هر کما از گزند شوی معافیان آنرا صلب نشدند پس آنکه از اهل بیت و عدم شهادت و توبه بوضع در میان باعث صلب ایشان از صاحبان میشود و هر کس که در کاف و نجار و انوار و عوالم و غیر اینها از حضرت امیر المؤمنین در غایت نوره اندک آنحضرت فرمودند است که انجذاب فرمودند است بند مذکور که هر چه بر او و شبهه است خداوند جل و علا چون چنانکه گفته شد قرنها برده از او برده شود مالا که عرض میکند خداوند بنده خوبتر ماند خلاقند عن وجل و غیره است و او صعبه با جنحکم بھ و پشیمان بنده بر ایلهای خودشان و چون با این حال از جنح بگذارد که ترک نشود و فرمودند است که بدان معنی در او نگارند که فایده و شایع در ملاحظه اعمال عرض میکند خدا را این بنده هیچ گناه از او نماند و ما را از او شرم میباشد خلاق عالم و غیره اینها ای خود را از او دید و چون بر اینها است اظهار عذرت ماله رینه است و در حقیقت مذهب عاشقان در پی میباشد در پیجت کام خدا و او را از امان و زمین و سوا میکند ملاحظه کنند که بنده نوح و اهل بیت و امانند غیر ما بد اگر چیزی بود و بعد از آنم میگویم بالهالان خود را از او دید و از غیر جانگدان هوش بر داند ظاهر کردید که متکرر است بخت و ولایت ختم اظهار علم و التام با وجود اصرار و معصیت در کار و عدم شهادت و توبه از آنکار از عرض - قاضی و ابیله است و چه در باب اختیار و اتقان در راه همدی نمیشکست که سابق بود ایمان از صاحبان نشود و حضرت صادق فرمود که خدا نظر رحمت میکند بر آنکه در تریضه از غیر اینها بد با مرتکب کفر از کبار بشود و او را بجزع و حضرت فرمود از وی شد بخدا آورده در قیامت وی از سابق کردید و در کاف در علامت معافیان در و عمارت است و این کرده از فضیلت بر جمع عرض کردم بخدمت حضرت صادق که بجز اینها از دوستان شوی میباشد شناخت جملات خدا فرمود من کان فضلا لقوله و اقفا من لم یکن فضلا لقوله و اقفا انما ذالك مسودع و بعضی از آنکس است که فضل او با خودش موافق باشد و آنکه فعلش مطابق قول او نباشد در هر سبکی آن مسودع است یعنی که ایمان در و امانت و انچه خواهد شد و در کاف روایت نموده آنکه بن معون بر اسدی که حضرت ابی عبد الله فرمود بدست بنده صبح میکند در حال آنکه مؤمن است شام میکند و در حال آنکه کافر است و صبح میکند در حال کفر چون شام شود مؤمن میکند بعضی بنویسند که ایمان به او در وفای او است ایمان با ایشان عادت است بعد سلیما ایمان میشود از ایشان و آنها استنما به ما از این و در کاف در باب تله عبد المؤمنین از حضرت ابی عبد الله عرض کرد فرمودت المؤمنة اعترفت من المؤمنة و المؤمنة اعترفت من المؤمنة و المؤمنة اعترفت من المؤمنة و المؤمنة اعترفت من المؤمنة مؤمنه باشد که زو قابل تراست از مؤمنه و مؤمنه مؤمن باشد اقلست از کفر بنام آخر پس کدام با این شما که بر شاخ را دیده و بعضی مؤمن و انفع مثل کبریا احسبت که کبریا است و اگر چه در عهدت و هم در کاف کامل آمد و ابی کریم که از حضرت با جعفر تشریح کرد که هر مؤمن و اناس کلمه ایمان بعضی مناس و جمیع مردمان مانند با همند و او ای گوید ستم اینکار را اعداء نمودند بعد مرتب فرمودند انما المؤمنة و المؤمنة اعترفت من المؤمنة و المؤمنة اعترفت من المؤمنة و المؤمنة اعترفت من المؤمنة و المؤمنة اعترفت من المؤمنة و هم در ان کتاب و در این کتاب که فرمودند نیست مؤمن جمیع انکسان که ولایت و دوستی ملاقات ما میکنند و لکن ایشانرا حق تعالی از بر اعداء است از برای مؤمنین و در حدیث دیگر فرمود خیر از خود الله مؤمن حسیبا فالیست دیدن سق اهل کفر در ایشان پس بر او صبر نمودند بعد از بر لصبیست این عرض کرد شد تم غشی نوشوم فرمود ایشان را انکس کرض مؤمنان سکون ایشانست و اخبار بعد بنیاب در کاف و غیر اینها است و در تریجه نور به مسطور است آنها اناس تا چند ناخبر میکنند توبه و نند که خود را در ذر و زبا شما دانما توبه از این با بر ان از آتش جهنم دیدارید با جزم جهشت نموده اند تحت شما را غفل کرده و طول اصل شما با انما مقربو ساخته ای بنندگان و پاران با فریدم مکررا بکند غشی را صبر فرمودی و هم عمل در آن کتاب بدین کتاب را گرفته در زیر آگ داشت این بعضی عمل ان نکرید و در پاران گرفتار بالا سر خود که گشتید بکنید که در خانه ای خود را در دیده نمودید بخانه ها و بر اینها خود اشر گرفتار در خانه های من وحشت نمودید پس شما بنندگان بنشیند بلکه از آگ که با انما مقربو ساخته ای بنندگان و پاران بنندگان شده مستقیم کردید در هوای بیستون و در لای شما هزاره و عظام از کتاب من منظم نمیشود چنانکه کتاب بنشیند و مو عظم هم در لای باقی است تا این میکند ای خیر آدم عتبا شور است برین پیش از آنکه اجل بنویسد من اگر پاران مگردانم هر آنرا بر ای بعضی مگردانم که بنندگان و ابطال عفت بنویسند



تظلم

... سوال میکند که کرده بدینا انانادک و علاج سائون با او روی چیز آدم پروتکن  
 حب و نهار از دل خود که جمع ... و انش و در جمع بعضی که مشرور و در زون عفت حرص مدار کند عفت  
 دیگری خواهد خورد با یس ... و نکاه ... مگر آنکه در ملان با نوبتند که بنویسند خوب و بد از فریب ندهند  
 عا بنده سلسله که بهم ... و اسما سعید و در محصور است قبل از خدا بر سبنا اصلها عفتل شاه که بخل با بند  
 فرسید از آنچه در دست بار بدو ... و ان طهرت امام حسن عسکری ... که رسول خدا مفرود نکاز خدا بر سبنا که  
 شصت ایند که به شفا ... و ان طهرت امام حسن عسکری ... که رسول خدا مفرود نکاز خدا بر سبنا که  
 بهشت عرض که مندا ... و ان طهرت امام حسن عسکری ... که رسول خدا مفرود نکاز خدا بر سبنا که  
 و ستم بر میان مؤمن ... و ان طهرت امام حسن عسکری ... که رسول خدا مفرود نکاز خدا بر سبنا که  
 پس کویند با وجود ... و ان طهرت امام حسن عسکری ... که رسول خدا مفرود نکاز خدا بر سبنا که  
 پس اید داخل یکتد ... و ان طهرت امام حسن عسکری ... که رسول خدا مفرود نکاز خدا بر سبنا که  
 بب بعضا که امان ... و ان طهرت امام حسن عسکری ... که رسول خدا مفرود نکاز خدا بر سبنا که  
 مرغ خانه را بر ... و ان طهرت امام حسن عسکری ... که رسول خدا مفرود نکاز خدا بر سبنا که  
 سپرد عیاضا که در ... و ان طهرت امام حسن عسکری ... که رسول خدا مفرود نکاز خدا بر سبنا که  
 ایشان مانده اسلجان ... و ان طهرت امام حسن عسکری ... که رسول خدا مفرود نکاز خدا بر سبنا که  
 بماند بشاید عو ... و ان طهرت امام حسن عسکری ... که رسول خدا مفرود نکاز خدا بر سبنا که  
 کماها نشان عظیم ... و ان طهرت امام حسن عسکری ... که رسول خدا مفرود نکاز خدا بر سبنا که  
 ما کند و انانکند ... و ان طهرت امام حسن عسکری ... که رسول خدا مفرود نکاز خدا بر سبنا که  
 میشوند در شفا ... و ان طهرت امام حسن عسکری ... که رسول خدا مفرود نکاز خدا بر سبنا که  
 ایشان و نوزها ... و ان طهرت امام حسن عسکری ... که رسول خدا مفرود نکاز خدا بر سبنا که  
 سدا بلند میکند ... و ان طهرت امام حسن عسکری ... که رسول خدا مفرود نکاز خدا بر سبنا که  
 شفا عتراضا ... و ان طهرت امام حسن عسکری ... که رسول خدا مفرود نکاز خدا بر سبنا که  
 خود بیرون ... و ان طهرت امام حسن عسکری ... که رسول خدا مفرود نکاز خدا بر سبنا که  
 کتاب خصاص ... و ان طهرت امام حسن عسکری ... که رسول خدا مفرود نکاز خدا بر سبنا که  
 نموده اند ... و ان طهرت امام حسن عسکری ... که رسول خدا مفرود نکاز خدا بر سبنا که  
 باشند و اکثر ... و ان طهرت امام حسن عسکری ... که رسول خدا مفرود نکاز خدا بر سبنا که  
 خواهند بود ... و ان طهرت امام حسن عسکری ... که رسول خدا مفرود نکاز خدا بر سبنا که  
 با بود در عالم ... و ان طهرت امام حسن عسکری ... که رسول خدا مفرود نکاز خدا بر سبنا که  
 از آنکه عو ... و ان طهرت امام حسن عسکری ... که رسول خدا مفرود نکاز خدا بر سبنا که  
 مگر اصل کفر ... و ان طهرت امام حسن عسکری ... که رسول خدا مفرود نکاز خدا بر سبنا که  
 کند از کجا ... و ان طهرت امام حسن عسکری ... که رسول خدا مفرود نکاز خدا بر سبنا که  
 الله پس شفا ... و ان طهرت امام حسن عسکری ... که رسول خدا مفرود نکاز خدا بر سبنا که  
 من مگر اینها ... و ان طهرت امام حسن عسکری ... که رسول خدا مفرود نکاز خدا بر سبنا که  
 شه صفات مؤمن ... و ان طهرت امام حسن عسکری ... که رسول خدا مفرود نکاز خدا بر سبنا که

حکم بدایت کرده است که از آن حضرت که فرموده است که آنکه آن کس که در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است  
رسول فرمود که آنکه در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است  
که مانند حضرت غایب است و در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است  
کشف آن که آنکه در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است  
شبه حدیث فرمودند و در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است  
شکوه ایشان در وقت است از آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است  
بر این حدیث کرده از حضرت صادق که آنکه در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است  
موافقت کرده با اینان و در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است  
است و در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است  
پس از آن امام است حاجت آن که در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است  
پرسیدم از یکدیگر که هر یک از آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است  
خواهد بود با عذاب است و در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است  
میکنند و در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است  
و عذاب است و در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است  
نگرند اما با آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است  
اهل ایمان نیست و در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است  
نام بدست از آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است  
میکرد آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است  
غلبه در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است  
باید در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است  
چرا آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است  
حقیر بر آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است  
بوسان شیطانی است و در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است  
و در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است  
بدون آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است  
شده باشد و در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است  
و در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است  
فرو که کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است  
به آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است  
که بر آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است  
بنا بر آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است  
کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است  
که در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است و در آن کفر و کفر است







سوال می شود که سواد نمیشود اخبار کثیره نقل نموده و ظاهر العمل بظاهرها و کذا لکن متخفا الصدق روح نقل بخبرین غیر شریک تا علی و هود و کذا  
فی او بارگذاست آن کلام بگذرد و بجزیب و بین رو و ظاهر متخفا الجمالی روح آنچه ایضا نقلت ما شتی الشهدی غده انفس من حفظات ان هذا الخبر  
و هو لا یسل فی القبل الامن بحضرت ایمان او من محض الکفر محمول علی سوال خاص لپوافق الاضار العامه فی سوال الخبر و فی فصله گفته قال مولانا الصادق  
سئل البت فی خبر عن حسن صلواته و کونه و حج و صیام و صلاه با اهل بیت و حج فلعل الموهول عنه التوال من تفاسیل الصلوة و الزکوة  
و غیرها فان کثیر من المنضعین من النساء و الکحول و من کان فی اطراف البلاد و اهل الصحاری و بعض اهل الفرقه لادین بعد ما من دیار العالم  
لم یجدینهم عالمه و لا تقیه و لا معبره و انفاصل هذه الواجبات و لا تحقیقها و اجوب السوال علیهم و لا یجوبها اجماعا ان با اهل العلم بل تحقیقها و ان  
الیه اجمع علیها انما هو هذا الذی یانون به من الواجبات من صلوة و صیام بل و بعض ما کفی لاهضا حاتم ایضا مثل هذا و حج فلعل السوال الموهول  
عند یوم القیامه و هو هذا السوال لا التوال عن الرب التیق و الامام و تحویل من البدن فی الاعمال و الامتاع و الاظفار و غیره کما علی الله مقامه  
مؤلف متخفا و کلام شریف که جامع بین الاجماع و اخبار است علی الظاهر بی باطوری و منین بنظر ما باید و هو انما یجفایا بحکم و حج الکرام  
و بعد از سوال عذاب روح تعالی و دیگر فبالبدن مثالی لطیف مانند اجسام جن و ملان که شبیه با جسد المصلی است و عذاب ایشان  
ان بدن میباشد و بیاریت اهل خود نیز میباشد بموجب اخباری که در کتابا و بعد از آن از اشیای طهارت علیه السلام مذکور است بعضی در هر چه  
سپاسد و بعضی که بعضی پیشتر بقدر عمل خودشان و کلبی نسبتا تصحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مذکور است که مؤمنین از اهل بیت خودشان  
و می بینی چیزی را که دوست میدارد و می پوشانند و آنچه را که همت از او در کار فریبان اهل خود میباشد و می بیند آنچه را می پوشانند و می پوشانند  
انچه را می پوشانند و در آیه معشره بگردد و هر که هیچ مؤمن و کافر نیست مگر در وقت ذوالشهر از اهل بیت اهل خود میباشد که مؤمنین چون  
که اهل او عمل می کنند خدا را حمد میکند بر این و اگر کافر است چون می بیند که ایشان اعمال صالحه میکنند مودب حیرت نامه بگرد و بسند کمال و شرف  
از اسمعیل بن عمار منقول است که گفت بعضی از امام موسی عرض کردم که امام بن ابی طالب اهل خود میباشد فرمود بلی گفتند چندان مدت فرمود و در هفتاد  
باماهی با اسباب یکبار بعد از آن خود عرض کردم بی صورت میباشد فرمود صورتی که طبعی مدیوار ایشان می شنید و ایشان مشرب می شد  
از ایشان آنچه می خوردند خوردند و اگر بیشتر در ایشان بیند سخن و نمکین میشود و در آیه دیگر فرمود که میباشد بقدر فضایل خود  
هر روز و بعضی هر روز و بعضی سه روز و کثیر ایشان در هر هفتاد روز ذوالشهر است مثل آن به و در کتاب کتب با کوچکی و با او ملک میباشد  
با و میباشد آنچه موجب است و اوست از و می پوشانند آنچه با عیاش اندوه اوست و بر میگردند با شادی و خوش طبعی ایضا از حضرت امام جعفر صادق  
علیه السلام روایت کرده است که از پیر و کفار خود عرض میشود و حفظ علی و علی کربلا و سپهر سندی و صورتی که بعضی از فرمان میباشد در خانه خود می شنید  
و نظری میکند بشو اهل خود و بعضی ایشان از اوست و روح و خاطر با جمیع روح در کتاب حرارت العقول ذکر نموده و سایر اخبار در کتب  
اربعه و چهار مذکور است و بدانکه در عبادت کثیره وارد شده که انبیاء و ائمه علیهم السلام ارواح ایشان با بدنهای ایشان از زمین با سنگ گم می روند و در تمام ایشان  
در بدنهای اصلی است که در دنیا و نشاندند و این مخصوص از ایشان است و در غیر ایشان نمیشد بلکه شتم میگردان در غالب مشایخ و شیخ المصنف  
از متکلمین امامیه و محدثین ایشان قایلند که بعد از مسود و با پیشتر ارواح مقدسه انبیاء و اوصیا تم بحسنه فی الصلوة معاد و مع میباشد و ایشان را  
با ایمان میباشد و بعد از حضرت رسول من انبیاء و در شب معراج برین محل که معاند و قول فوج ایشان که از انبیاء و اوصیا سوال فرمود میشود و علامت علیه  
و جمله نیز در حق یقین این قول را اظهر از آنکه همه حالت را احادیث مستفیضه و در اهرین قطعیه آنچه معلوم میشود از آن که نفس بعد از موت باقیست  
منتم است با معذب بدخواب مثالی که مثل این بدت و ارواح ایشان بعد از زمان بر هر چه بگردد در قبر جمیع بدن با بر بعضی از بدن تا بگردند  
بر فهم خطای سواد جواری اشتم باشند و از ایشان سوال میکنند از بعضی عفا و از بعضی از اعمال و بی قضای آن ثواب و عذاب میدهند  
از ان روح نقل میگردیدند مثالی لطیف شبیه با جسد المصلی صورتی که شتم و عذاب در ان بدن میباشد و مجلسی روح گفته که با بنو جبر که  
که در باب ثواب عذاب قبر و کثادک و شکنان و حرکت روح و طهارت روح در هوا و آمدن او بر پلوت اهل خود و بدن ائمه در کتب ایشان و در  
امدادی ایشان با عذاب و سایر آنچه در بنیاب وارد شده است بر همه مذاهب بدون تکلین و سخا و میشود و درین مراد بطریق و کذا اخبار ان مک  
در روح در ان میباشد و در عالم بی روح و اگر چه ممکن است تصحیح بعضی از اخبار با قول بستم روح با بدن اجسد المصلی اما چون اجساد مشابه در اها

در بیان شکر و شکر عباد و عقلا احوال بار نیست قابل باشد آنچه کلامه و حلقه و شیخی الهیانی روح در این معنی گفته بود و در بعضی از کتب  
 باقی است نیست از برای او از آثار حقیقه سوای احساس الیه الذمه و از صاحب شرح مقاصد انفاذ اهل حق را درین نقل کرده که خداوند جل و علا نمود میکند بر بند  
 در فریوع جود بقدری که مناله یا ملنگه میشود و بعد از شرح موعود که اگر روح متعاقب هم میست نشود قدرش با هم نمیسانند بجواب ملکین و لکن این دو را  
 تا فصلیست یعنی قدریست که احساس لذت و الوصفها بدو در حق و جواب نمیساند شحان کلام که قدرش بر افعال اختیاریه هم داشته باشد و بعد گفته که  
 بشر بکار واه فی الکافی عن الامام ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فی حدیث طویل در این حدیث که فی الملک الذمیر و کبر فی الشیطان الروح الحی  
 حدیث و بالجمله مکرر شده شدن است و غیر بقدری که هم خطاب و سوال را داشته باشد بل جامع و آفاق اهل حق و اکثر ملایک کافر و غیر است همین آنکه سابقاً  
 تفصیل ذکر شد و مشهور است که بعضی از عقلا ذات که جسم مثالی در حال حیات نیست طمانند از این بدن در میان آن با خارج از ذات و چون بقوه  
 ضعیف قدری در مقام در هر بدنند و در حال حیات و در پیاده شایسته این بدن در حالت روح و حال نوم شایسته بر بدن مثالی بیشتر میشود  
 بان بدن روحی و میسر کند و بر او فاعل سوادیه مطلع میگردد و بیشتر و مغرب عالم بر میسپد و نفوس مقدسه با ملائکه علویه میشود و میشود و الهام  
 ایشان با و میسرند و اگر از نفوس شره است باشد باطن میشود و میشود و بعضی از ان اشیا الطینیه و خون الی و اینها هم و در بعضی شیطانی با ایشان میسرند  
 و بعد از در خطایش بدن مثالی زیاده میشود و اکثر ثواب عقلا شایسته و علامه بحلی در طایفه گفته که نفوس خوبه مثل نفوس نبیان  
 اوصیای حضرت در اجسام مثالی شایسته اند پس اگر چندین هزار کرم و بکوفت میزند در هم حاضر توانستند و در این مجموع شایسته اند و شایسته اند  
 در بعضی از عقلا شایسته اینصورت که عقلا شایسته در اجسام مثالی شایسته اند و این عقلا شایسته در اجسام مثالی شایسته اند و این عقلا شایسته در اجسام مثالی شایسته اند  
 و این نوع تصرف در عقلا شایسته اند پس این عقلا شایسته در اجسام مثالی شایسته اند و این عقلا شایسته در اجسام مثالی شایسته اند  
 نفس از همه از شوی نفس مطاوعت خواهش است و هیچ عبادی عظیمتر و باطنی ناصب در شایسته از معارضه و مخالفت نفس نیست و فوز بر رب علیه  
 میسر است چنانکه حقیقتی میسرند و کما تحقیق که در سگانه شده که بر باطن و مجامده و مذکبه نظیر نفس نمود و عرض صلی و مطالب  
 کل مطالب از اجساد و تکلیف عباد و ارسال رسول و انزال کتب و محال چند روز در بنای قلعه در بونه که خطای نیست الا اینکه جوهر قابل خود و از اعراض  
 زوایا و کدورت و انجمن الا بر عشر و کما غایت نمیشد که بر بدن میسرند و میسرند و این عقلا شایسته در اجسام مثالی شایسته اند  
 نصفه و تمام عباد کرد و از آن شایسته رفیع پر از عالم ملکوت و لاهوت و در بنی عالم ملکوت و ناسوت بکمال استیصال با استعمال در بال علم و عمل ازین  
 منزل شایسته و حشرات که ما و لهما اکثر اهل شقاوت و جهالت و ضلالت است با وجع معارضه و کما و مشربان با رکاب عزت و جلالت و اعلا علیین و عباد  
 نورانی اهل کرامت و سعادت بر شایسته در بنی صومر و صومر است از انجمن از جناب سیدنا و سیدنا امیر المؤمنین عمر و علی که رسول خداست  
 لشکر میسرند و بعد از اجساد و غیر از امور در حیات و کما تحقیق که در سگانه شده که بر باطن و مجامده و مذکبه نظیر نفس نمود و عرض صلی و مطالب  
 نفس از همه از شوی نفس مطاوعت خواهش است و هیچ عبادی عظیمتر و باطنی ناصب در شایسته از معارضه و مخالفت نفس نیست و فوز بر رب علیه  
 میسر است چنانکه حقیقتی میسرند و کما تحقیق که در سگانه شده که بر باطن و مجامده و مذکبه نظیر نفس نمود و عرض صلی و مطالب  
 کل مطالب از اجساد و تکلیف عباد و ارسال رسول و انزال کتب و محال چند روز در بنای قلعه در بونه که خطای نیست الا اینکه جوهر قابل خود و از اعراض  
 زوایا و کدورت و انجمن الا بر عشر و کما غایت نمیشد که بر بدن میسرند و میسرند و این عقلا شایسته در اجسام مثالی شایسته اند  
 نصفه و تمام عباد کرد و از آن شایسته رفیع پر از عالم ملکوت و لاهوت و در بنی عالم ملکوت و ناسوت بکمال استیصال با استعمال در بال علم و عمل ازین  
 منزل شایسته و حشرات که ما و لهما اکثر اهل شقاوت و جهالت و ضلالت است با وجع معارضه و کما و مشربان با رکاب عزت و جلالت و اعلا علیین و عباد  
 نورانی اهل کرامت و سعادت بر شایسته در بنی صومر و صومر است از انجمن از جناب سیدنا و سیدنا امیر المؤمنین عمر و علی که رسول خداست  
 لشکر میسرند و بعد از اجساد و غیر از امور در حیات و کما تحقیق که در سگانه شده که بر باطن و مجامده و مذکبه نظیر نفس نمود و عرض صلی و مطالب  
 نفس از همه از شوی نفس مطاوعت خواهش است و هیچ عبادی عظیمتر و باطنی ناصب در شایسته از معارضه و مخالفت نفس نیست و فوز بر رب علیه  
 میسر است چنانکه حقیقتی میسرند و کما تحقیق که در سگانه شده که بر باطن و مجامده و مذکبه نظیر نفس نمود و عرض صلی و مطالب  
 کل مطالب از اجساد و تکلیف عباد و ارسال رسول و انزال کتب و محال چند روز در بنای قلعه در بونه که خطای نیست الا اینکه جوهر قابل خود و از اعراض  
 زوایا و کدورت و انجمن الا بر عشر و کما غایت نمیشد که بر بدن میسرند و میسرند و این عقلا شایسته در اجسام مثالی شایسته اند  
 نصفه و تمام عباد کرد و از آن شایسته رفیع پر از عالم ملکوت و لاهوت و در بنی عالم ملکوت و ناسوت بکمال استیصال با استعمال در بال علم و عمل ازین  
 منزل شایسته و حشرات که ما و لهما اکثر اهل شقاوت و جهالت و ضلالت است با وجع معارضه و کما و مشربان با رکاب عزت و جلالت و اعلا علیین و عباد  
 نورانی اهل کرامت و سعادت بر شایسته در بنی صومر و صومر است از انجمن از جناب سیدنا و سیدنا امیر المؤمنین عمر و علی که رسول خداست  
 لشکر میسرند و بعد از اجساد و غیر از امور در حیات و کما تحقیق که در سگانه شده که بر باطن و مجامده و مذکبه نظیر نفس نمود و عرض صلی و مطالب

در بیان شکر

تا و در محبوت و غفرت و عنایت و رحمت و بیاید و در هر یک از اینها مثل مایه می شود  
میپسند تا کلام با او و در هر یک از اینها مردمانند و بیاید و در هر یک از اینها مردمانند  
سیرت و بیاید و در هر یک از اینها مردمانند و بیاید و در هر یک از اینها مردمانند  
عقل را بدست خود دارد و در هر یک از اینها مردمانند و بیاید و در هر یک از اینها مردمانند  
با او اطاعت و تسلیم و در هر یک از اینها مردمانند و بیاید و در هر یک از اینها مردمانند  
نمایند از نظر سانس و در هر یک از اینها مردمانند و بیاید و در هر یک از اینها مردمانند  
بظهور و پیوسته که بفراتر از او و در هر یک از اینها مردمانند و بیاید و در هر یک از اینها مردمانند  
طبیعت از تمام مسائل از قبیل شیطانی و در هر یک از اینها مردمانند و بیاید و در هر یک از اینها مردمانند  
و از طرف دیگر چون فووت که وی شب در وقت و در هر یک از اینها مردمانند و بیاید و در هر یک از اینها مردمانند  
اندازد و نومسکن ایمان چاره بر نیاید و در هر یک از اینها مردمانند و بیاید و در هر یک از اینها مردمانند  
و خیانت در امانت و قتل و غارت و در هر یک از اینها مردمانند و بیاید و در هر یک از اینها مردمانند  
نشاید و بیاید و در هر یک از اینها مردمانند و بیاید و در هر یک از اینها مردمانند  
خدمت کلاب و در هر یک از اینها مردمانند و بیاید و در هر یک از اینها مردمانند  
بر داری ایشان بنام اهدام اتمام نماز و در هر یک از اینها مردمانند و بیاید و در هر یک از اینها مردمانند  
دانی و حق حقیقه حصرت با آن بعد را در هر یک از اینها مردمانند و بیاید و در هر یک از اینها مردمانند  
اذا بهارها را کمال است که در هر یک از اینها مردمانند و بیاید و در هر یک از اینها مردمانند  
نعوذ بالله من الخذلان و طول الفیء و الشیء این مضمون است که در هر یک از اینها مردمانند و بیاید و در هر یک از اینها مردمانند  
لو انهم بدین نیت کلمه بیخیز از طلب این تعالی و در هر یک از اینها مردمانند و بیاید و در هر یک از اینها مردمانند  
فارج مضمون قد اطلع من دجها محرم کشته و در هر یک از اینها مردمانند و بیاید و در هر یک از اینها مردمانند  
همه هم مصر و فی الی لبطن و الفرج و منافق الخلق و معادلتهم لها و لو کشفنا لظاعتها و کوشفنا بحقیقه مالک و مثلک ما یقبل الیک شفیق اما انهم  
او الی غلظت رایت فستاقنا بین بدی خیز پر مشتمل بر بلانی خدمت مساجد و اما الاخری من غلظت الاشارة و اورد هم طلب بجزش و پشامش می تواند  
توجه علی الفیء علی غلظت بل و طلوب و اخصار مشتمل بر و در هر یک از اینها مردمانند و بیاید و در هر یک از اینها مردمانند  
الاطع و انت بذلک ساع فی ارضی الشیطان و در هر یک از اینها مردمانند و بیاید و در هر یک از اینها مردمانند  
و ما احسن قول ربنا المذوق شمر لسا الف بود طاع اوره دون الال و فانی التو حید و فی بعضی باند فوس از سانه بعضی چندان فلت شمش و او چندان  
طبیعت بران شسته که جوهران فاسد شده و بگویم با اصلاح نیست و این نفس با الابا و از افغان پروردگار و شاهدی نغمه را با افراد محبوب و در هر یک از اینها مردمانند و بیاید و در هر یک از اینها مردمانند  
عذاب محله می اندمشاک است که نفاذ کر شد و اگر جز آن تعقل نماید بدان که خداوند عالم هر چه می داند و می بیند و می شنود و می چشمت و می بوید و می مزه  
فرزندان در برابر ربی از مخلوقات خود و حال آنکه چون گرسنه شوی غمناک طلبی و چون بر کوهی ششمال شوی در صدای غمناک برآید و چون شهوت بر تو غالب  
گردد مقاببت خواهش تنای و اما مثال اینها همه حیوانات با تو برابرند پس هر کجا حقیقت تو هم برایشان از وجهی بر سباع در مقام مفارقت می کنی و بگو  
بچهاره ای خود را از آنها بهتر میدانی اگر نویسی باشی می بینی غمناک و در حالت غمناک بر سباع در مقام مفارقت می کنی و در حالت غمناک در نصف غمناک  
عوارض بسیار است از حیوانات بر تو ترجیح دارد پس باید که تو طلب کنی بدان چو کسی از کجا آمده و بکجا خواهد رفت و در پی کجا خواهد رفت و در پی کجا خواهد رفت  
چهره ترا فریده اند و این اعضا و جوارح را میباید با و داده اند در تمام مدت و با خیار او از جهت درک آن تو نمایه اند و فهمی که سعادت تو چیست  
و از جهت و بدانی که این صفات و ملکات که در تو جمع شده است مقصود از آنها سعادت میباید و در بعضی صفات و بعضی صفات که در  
و بعضی صفات ملائکه و فرشتگان و پشامی که کدام بدان نصف صفت شایسته و سزاوار حقیقت است و باعث فحاشی و سواد نیست تا در استیجاب آن گوش

و کرد



**فصلی در جلاله**

و کدام طبع عاقل بقدر و موجب قدرت و شرف و کبریا را از ان سوئی که بکند آن در منزلت مفوض و نولن در سینه پر کلامی بعد از آنکه دانست که حقیقت  
 ان جوهر هیبت انعام لکن کتب این عالم جنتی آمده این فکر می افند که چنین جوهر شریف را عبث و بی فایده با بیع عالم نفر ستاده اند و با بیعت  
 صد تحصیل می باید ثلث نفس بر بدن بر مباد و بند ببع خود با درستی که بهر برسانند بمر حال و بعضی دیگر از نفس انسانی که اگر چه ذلت گرفته و لیکن  
 حد که ذکر شده رسیده و جوهر آن خاسد شده تا با این صفا و نظهر باشد و چون از برای صغر فایده و او کائنات چه ما به عرض عظیم است لهذا از برای همه این فواید  
 نفوس در جانات در اثبات همگیا است و این نفوس محتاج بنظیر این است که اینها هستند تا قابلیت و استعداد هم رسانند و پاک شدن آنها بتوسیع عفویت  
 عذاب لغز و پیه خواهد شد و در این عفویت نیز پیدا و پدید آید است اول آنها سکران موثک و لغز سوختن با آتش جهنم و در میان این دو گرفتار جمعا عالم  
 بر زخمت و انواع احوال و شداید عصیان است فی هر نفسی که صفای طاعت از برای او در دنیا حاصل شده باشد و اصل از آن در گذر نمانده باشد استجاب  
 بنعم ابدی و بگردن وسایل نفوس لا محاله یکی از بیعت و طاعت نظیر خواهد شد بعضی دیگر سکران مرگ در شدت جان کنان یا لذت از زمان خلاص می شود  
 و بعضی عفویت عالم بر ذرات آن زود می شود و بعضی از آن موثک است یا سکران مرگ و بعضی دیگر که با شرف و درخ که  
 باید شدت آن چو کهای این سوخته شود و خبیات تلویح بر طرف می کرد در کمال است که ملاحظه در آتش پاک شوند و کلام باشد که هفت هزار سال با عالم  
 در جهنم کلاخند شوند و بعضی بیشتر از این و بعضی کمتر و تفصیل از اعراق الفوج عالم است که گفتند که آنها هم یکند تا شوق و اشتیاق با سکران بعد  
 جهنم بخند بمانند فی برادری به این مغرور شود که من ز لعل سلام هستم و مسلم در جهنم بخند خواهد بود زیرا که آن عالم نور می کند که با سکران و بعد از  
 آنکه بواسطه شمول و شکر جوهر بقدرت است شد در دم فقط همان ظاهری سلب میشود و بکنه از دنیا می رود و در جهنم سکران با این در سینه بیخ را  
 شد نفوس بالیقهم و از آنچه گفتم معلوم شد که رسیدن بدو در عالم و خلاصان عذاب و موقوف بقصیل و غیره در دنیا اما قال فی من کان یتمتع  
 انی هو فی الآخرة آخر و اصل سیرا و تحصیل سعادت محقق نمیشود در دنیا مگر بعد از خدایا طاعت و نورانی و دست نیاید از انعام و شهوات که ای ان صوفی  
 از خدا کافال تعلی و امام خلف مقام و تیر و نهی نفس من الهوی فی ان آتک حاصل آت که هر که از او رود که خود برسد و خود را از هوا و هوس  
 باز دارد هفت ماهی و منزل او سه دانگ است از این متفاد میشود و کخوف از خدا از لوازم ایمان است و که بکند از سادات ایمان این بیانش جفا که فرموده  
ایمان المؤمنین الذین اذکار الله و طاعتوا و بعضی از این است که مؤمنان کسان هستند که چون نام خدا مذکور شد و در عالم ایشان خود را از کرد  
 فرمود اند و حافظی این کلم مؤمنین حاصل این است که اگر از اهل ایمان هستند از من نشینند و بگر فرموده اند و حق اقله عتباتم در دنیا است ذلیل است  
 ختی بر بعضی خدا از ایشان واضح می شود و ایشان از خدا واضح می شوند و این نیز از برای کسیست که از پروردگار خود بشود و در عهده  
 و رحمة اللعینم برای هم بهره و آن بعضی هفتاد و رحمت برای کسیست که ایشان از پروردگار خود غافلند و نمانند پس جان من ناز و جوان عقلت در سیر  
 استراحت شما روز شمار و شتاب شکوکار و اگر از این اخبار نامه اطهاره وارد شده بین ندی ملاحظه نما و از رفتار و فطرت سبب باشد به کمال  
 ازین افتاده و عفتش امور از نفس بر وحشت و حسن زبایدون ثوبه پیشانی و ثوبه و نمانند نکند شتاب عمل او روه فلا رده بنام این با طاعت بگردن کفا  
 با عفت و کامل بوعده و عهد نامشاهی الهی و طاعت نفوی و بدیع اجتناب از مناهی معصیت با خوف و خشیت و حیا و رافت بحاسبات احوال  
 خود پردازی ظنهای شهود و ادبیت با در کام طبع تلخ و ناکوان سازی و بجز مجاهدی با نفس شیطانی اوقات و ساعات عمر خود را در بهر بی فایده  
 نرشتا و هر یک خطی دره تمام مواخاذه نفس عنایت خطایان در آمده بگشای از برای خود درین باب غنیمت شماری و فکر دیگر جنبه انصافی و ربانی از  
 عهده تکالیف فرتره الهی و خیال خود نداده نماند نفس خود را از نطفه معاصی و ملاهی دور نوی و پیشانی منور ساختن سعی تمام در پاک کردن  
 و که طاعت نموده با کمال خود در مقام عبودیت بجا می رسد و کارهای بداردی تا قبول توفیق الهی سوه خاتم ویدی عاقبت این شده  
 عدم سلب ایمان داخل ذرره اهل سعادت گوی و از شناساوت ابدی و غیره بعضی خلاصه و درهایی حاصل نمایی پس برادر و بری بعضی در تلخ و  
 جوانی بی شتاب پیچند در وفا میباش چه غریب کل خلابی راه عدم بیشتر کرد از عرض بجا نافرین میدهد ندیده نمانند هیچ آنکه مشامه مبتدا  
 از ابتداء عالم کافر بی ایم که بمال و وجود آمده بودند در غراب ظلمت کشیده در ذواتی محدود سر اسبه و در این مدهوش و حیرت با حشر و زندگانی  
 بی پایان از شر و وبال و جزای اعمال برده بها خالک اورد و بدنیهای نمی سکن فرسوده مضطرب و بیچاره از غفلت اعمال حاصل و غفلت از انصاف و انعام  
 زائر حق و بی سمان مناسف و نالان و از بهین و عجلت مگر و نکیر شرمند و عاجز و شکست با هزار شدت و وحشت و در سن و پر بار

پرواز قانع و جبارش خواهد بود و از خاندان توحید آن خانی بجای آن که منزله و مایه خواهی بود چنان که نطق با ربی که از نور صلا و اولیا پر  
بان فرستادی و حدیث با آن که از عبادت خالص و انوار بی شکر از آن بی خبری و مساکین و عجز از انعام صلا و محرمین هاسکان و فریاد  
طالبان و حیفان انبیا را در محراب آن کردی و خرابی بادی که بر لب اطراف کوه و غبار غروب باری که ترانه بی حشر آبادی که بر لب ناله اصغر که در غم  
و حقیقتی است از انبیا که در آن سوختن بر جان و چنین نماند تا در مورد رسیدن سانس از آن عفو است و او هر روز در کعبه است طاعت  
چرا در روز و اب فی صوم و شب جانم و عفو و بیایمال فاش است خورد روح شریف در عالم بدخ با انواع واقسام عذاب و عذاب بنافرین از درود و بخش  
و هول غیامت و هنگام حشر و ندامت که ناکام عشا هله که بر ما صبح که جمع شده نهان که شنیده ما فراموشی غلبه و از آن که در آن کبر و پنهان باشی پس  
انفلاخه او نفاع غیب است و خورشید زخمی و زمان و استماع صدای شیون و عشتاد اوله و خورشید هل انکما از هول نظام حاکم عالم  
بصورتش در نشا و انشدن حسرت و پیشانیها بر بهانه ملائک و دل ناسود با نفس نوم و بچارونک خود و در محراب و جناح و از فکر جواب پروردگار بجا می  
مواضع حسرت و عجز و اضطراب از عرفی بجا می رسد و از فواج اعمال و مضامین اعمال که اندام که از حرارت آتش جهنم بهشت عیب و تاب و با خود در ملا  
و عتاب فلان شد که حدیث آتش خود بدخ که در آن وقت دیگر شنیدم که مال که قلمها بچشمه رسوز که در آن حرمت تقصیر و تحویل  
قابله و حشر صدای بنده نواز در عیدت و علف در روزان نمود با نام من شمر و افشاست و استانت اعمال فصل بانکه پاس اندوخ الله و نام است  
از حدیث خدا از جمله اسما که عظیم بانکه کاهان کبره است و در قرآن کریم نهی بر صیغ از آن شاه چنانکه میفرماید یا ایها الذین آمنوا علی انفسهم  
لا تقنطوا من رحمة الله بعضی بانکه بانکه بر خود ستم و اینه اف کرده اید از خوف خدا تا اسید مشوید و باز ستم و اینه اف کرده اید من یقنط من رحمة الله الا الذین  
که بانکه تا اسباب از رحمت خدا شود و کاهان جاهل و ابله بانکه از بعضی از آن معلوم شود که پاس از رحمت خدا موجب کفر است چنانکه میفرماید  
یقنط من رحمة الله الا القوم الکافرون یعنی ما بوس نیست و از رحمت خدا مکر که در روز و رحمت که در روزی از دنیای کاهان اینقدر غایت شده بود  
که از ارزش خود نا امید بود و حشر بانکه از زمین باور فرمودند و ما بوس بود از رحمت خدا بماندند که کافر که کرده بود و بی امید  
که در روز از رحمت خدا نا امید بگرد و از شرافت پایی میسازند و در فقیرت خدا باور خواهند فرمود که امروز من تر از رحمت و ما بوس میگردیم بانکه  
بنده کن از زمین نام است و از آن خیر و شرف بود و محشر آل الله عاب و القنط و کفر که در روز از رحمت خدا بماندند که کافر که کرده بود و بی امید  
فریاد کنند با حشران و با مشان خداوند عالم بجزیرت بیچاره و بی امید و ترس و از رحمت خدا بماندند که کافر که کرده بود و بی امید  
الهی سید که جای خود را چگونگی باقی عرض کند که ممکن بود خطاب رساله که از انبیا که در آنست بر کرد انبیا بنده و اجماع پیش که در روز و رحمت خدا بماندند  
خود نکند و خدا تعالی فرماید که در خطاب نگاه میکنی عرض کند که چنین بگویم و داشتم که چون بر لیر و آن روزی از رحمت خدا بماندند که کافر که کرده بود و بی امید  
بر کرد انبیا و اینه عشت بر رحمت خدا و رسول صریح بانکه در روز و رحمت خدا بماندند که کافر که کرده بود و بی امید  
فریاد کنند که از انبیا که در آنست بر کرد انبیا بنده و اجماع پیش که در روز و رحمت خدا بماندند که کافر که کرده بود و بی امید  
که بدیدم در کتاب نظر از آن طالب که نوشته بود که حضرت پیغمبر ص و در اوله منبر فرمودند که با خطای که بفرز او خدا نیست که هیچ مؤمنی خیر نباشد و از آن  
و اینه نشد مگر بواسطه حسن نظر از آن خدا و اینه در یاد و با حسن خلق و با حذر از آن عیب و مؤمن و ختم با خطای که بفرز او خدا نیست که خدا  
تعالی هیچ مؤمنی را عیب از او نبوده و استغفار مذنب نمیکند مگر جهت آن بد که بخدا دانستم باشد و کوناهم و در امید و از آن بخدا بماندند که کافر که کرده بود و بی امید  
و فرمود که در همه چیز از دست خدا است و شرم دار که بنده مؤمن کلان باشد باو دانسته باشد و کان او تخلف کند و امید و اینه بپوشد که کافر که کرده بود و بی امید  
خود را بخدا و بی عیب از او عیب از او نیست و در حدیث خود می و با است که من خطای را از فریاد نا از من نفعی بیند و سوری کنند و نیا فریدم او را که من از انبیا  
منفعه که پیش روی من نکردم خالق ما سوری کنم بانکه بر بندگان جودی کم و رو نیست که اگر بندگان کاه نکند خدا خالق و بگری خواهد فریاد که کافر که کرده بود و بی امید  
و از انبیا که در آنست بر کرد انبیا بنده و اجماع پیش که در روز و رحمت خدا بماندند که کافر که کرده بود و بی امید  
احادیث دارد و شد است که در روز و محشر خداوند عالم چندان از روش و مغز است که در خطاط هر یک خط و نکره باشد تا انبیا که شیطان هم بطاعت  
و امانت و اخبار که در پیغمبر رسیده از حدیث حضرت و از شرح و ذکر همه اینها عاجز است و نیز از آن حضرت خبر و نیست که باید هیچ انبیا را شکر

بجسطن بنموده و نوشت که یکی از علما از او خواند بدند بود و گفتند حقا علی بنویس که در کتب چون قصص روح مرا کردند خطاب رسیده که با شیخ استواء ای  
شیخ بدکار چنین چنین کرده پس بخوی خوف و وحشت بر من غالب کرد که حد و پیمان نداشت عرض کردم که با این خواهد باشد زیرا غیر تو من رسیده  
حضرت علی فرمود نیز بخور رسیده که هر چه تو گفت که جبرئیل بزکعت که هر چه بر آنست و نام میفرماید من در نزدظن بنده خودم هر چه  
گفتم کان بر جان با اوسلوك خواهی کرد و کان من این بود که را عذاب خواهد کرد بر حضرت علی فرمود که پیغمبر من راست گفته و جبرئیل راست گفته  
نفر راست گفته ایم لکن من بری با او داخل هشت کند و در شبها نور و غلغان داخل نماید در نهادت متعدد و آورده شده است که در روز قیامت کفایت  
و دشمنان اهل بیت سالت مستغنی مؤمنین و شیخ او اعمد شد و کتاهان شعبا برای ایشان نوشتند انهارا بوضو بمبتم خواهند رسانید  
و در آن که حضرت پیغمبر فرمودند که امت من امت هر چه مناد بود در آخرت برای ایشان عذاب بیست و آنچه با ایشان رسیده در دنیا و  
بلاها و عجزها و زلها هر چه رسد و چون روز قیامت شود همه با شما از امت من هر دلی و کفار اهل کتاب میدهند و گویند این فانی است از امت ما و در احوال  
اهل بیت و اوست که ناصین و دشمنان و ارباب ظلمی که بشعبا سا کرده اند و بدی ایشانرا گفته اند ای ایشان خواهند کرد و از حضرت رسالت فرمود  
که روز قیامت یکی از شعبا ما را که در سینه ما را جای خنجر کرده باشد و در این خود رقیب نبوده باشد و حضور بر ابدان مؤمن خود را بجا آورده باشد و  
لکن در طاعت و عبادت کوتاهی کرده باشد مسا و زند و باطل او صد نفر باشد از هر هزار در دشمنان اما در میدانند و میکنند آنها را بیست  
از امت من است که روز قیامت مؤمنان را بهشت میرسد و این ناصین را داخل جهنم میکنند و تحقیق بیضا مین این اخبار در حدیث و کلام و در احوال  
و انوار و تعالی و غیر اینها مین شده و تحقیق این نوع از اخبار و روایات که موت با عذاب غیر مرتفع میشود و در اخبار و روایات که  
هر روز ناخوشی میزند که در دنیا مؤمن میرسد یعنی پانی که کسب میکند که آثار نگاهان او میشود و اگر دنیا باشد سکر است و عذاب میشود  
با عذاب فرید من شیخ و بعضی از امت جهنم بال میکنند معنی همانند که آنچه روان میکنند بر آنچه سا با گفته که دعا و امید و از رحمت و مغفرت الهی بعد  
انگاد و عبادت باشد و بدین آن کرد و عبادت است از اخبار و روایات بیرونها بیست چنانکه حق سبحانه و تعالی میفرماید ان الذین آمنوا  
و هاجروا و بانا مسیلا للذین اولوا بهن و حتی علی بیعتی که سائک است که ایمان آورده اند بیعت رسول ص و اولاد او و بنویسند  
در او عبادت الهی و نفس نهار جهاد کردند ایشانند که سپید و در چشم و در گزینند و در عبادت طایفه میفرماید اختلاف من بعد فیهم خلف در شوا  
الکتاب یا منادون عرض هذا الاذون تنقولون سبغنا لنا خلاصه معنی آنکه از عذاب که نشکان طایفه آمدند که کتاب خدا از وفاتکان با ایشان را  
و ایشان گرفتار و مانع دشواری کنند و آنها را از گرفتار و مبادید که زود باشد که ما از زیاده شویم و از حضرت پیغمبر رسالت که اهل بیت است  
منابت هو او هوس نفسانرا کند و از دل خدا داشت باشد و بنده غیر رویت که شخصی حضرت صادق را عرض کرد که فوی از تو رسان او  
معتبت میکنند و میکنند که ما امیدواریم حضرت فرمود دروغ میکنند و سنان مانعند از اینها فوی هستند که اما ان لامال الا بشا  
کرده است که یک امید چشمبر او داشته باشد عمل در بر ایمان میکند و مانا از انحضرت غیر رویت که مؤمن مؤمن نیست تا خوف و امید داشته باشد و خوف  
و امید نمدار و مکر و وقتیکه عمل کند از برای آنچه میسر شد و بان و جادان و اصلاح احوال ایند و صفتش او می آنها است همین آنکه خدا با مالی و در  
جامعی میفرماید قد عاون ربهم قوا و طمعاً پروردگار خود را میتوانند با نرس و امید و حضرت امیر المؤمنین ع میگوید که از اولاد خود فرمودند که  
فرزند چنان از خدا ببرد که هیچ چیز را فیکه اگر کلمات هدا اهل زمین را داشت باشط و قبول خواهد کرد و چنان بخدا امید دارد باش که چنان را فیکه  
که اگر کا امان هدا اهل زمین را کرده باشد ترا خواهد فرزند و بدوست لغت اینچنین وارد شده از حضرت صادق خلاصه ای با اینها از انحضرت  
با خبر باشد چه یا میشود که در عجز در ایصفت صرف کرد و صفت اعمال خود را سپان نمود و باشد یا اینکه از خلاصه خود را در عذاب الهی سلطان  
ما یوس میاید و وقت نوبه و شبها بیخاطر و کند دشطان او را بنویسد و بخواند و میکند کما نوبه نوبه قبول میشود و چه نماند بر نوبه و  
مترتب میکند و با اینچنین و از نوبه و عبادت خواهد داد و از نوبه و عبادت میدهند چنان شخص باید تحصیل صفت و جادان کند و در نوبه و عبادت خواهد کرد  
چه نگاه ثقلین را داشته باشد چه در پای اینچنینی فقر و رحمت پروردگار چه با ما داشته و راه نوبه ای گرفتن او از جمیع کارها است شیخ هم تراست  
چهارشنبه نیست و اینکه هر که ملازم و کار او باشد و از خوف او ترس معاصی کند در روز قیامت و رحمت الهی او را فرود که در بد جانت عالم و زمین با  
میبرد هر چند در وقت فریب منقولی کردی بود و جمع عر خود را در محبت فرمود بود و در بدت عر خود هر که در آن روز در آن



چون عابد داخل خانه ازین شد و در راه راه او انداخته و گند بر چیزین برین برخواست و داخل خانه شد و نماید و بجا سطلید و گند همه در نوبت  
 بیز و من آمد که کسی با این هفت بتر من نماید و خبر خود را بمن بگو که چه سبب تو جانی کار شده چون عابد خسته خورد با نزن نقل کرد که کسی بنده خدا  
 بز کافران است از نوبه گریه و چیز نیست که هر که خواهد لوبه کند او را مچتر شود البته انمردش طمان بوده است که مثل شده بوده است برای بود  
 الحاله و بجای خود که او را در اینجا خواهد بود برکت و ان ذن و تا کور درها نشب و در چون صبح شد در خانه او نوشت شده بود که حاضر شو  
 بیاز و فلا ترن که او از اهل به شحاست پس مردم بشان فلانند و سه روز او در نکرند برای مشک که در او داشتند که بر حشمال حوی خود شو و بیرون  
 از غیر بران داری گوید که گوید حضرت فرمود که ان پیغمبر موسی بود که بر و در فلا فحشه غا زکن و لکن هر که بر او غنا کند که من در امر زدم و هشتر  
 بر او واجب کرد ان پیغمبر انکه ان بنده مرا از معصیت من باز داشت و بعضی از قول اصحابی در کتاب خود ذکر کرده که یکی از بزرگان دین در پناهها ایستاد  
 بخدا را از برای مردم فکر کرد و چون از عبادت او و خواب دیدند که هر ابر بند و وقت خطاب بر او نکار باز داشته خطاب است که به سزای  
 داشت که پیوسته مردم را طمع و امید داری میداشت عرض کردم که واسطه دوستی ترا در دل ایشان جای هم خدا تعالی فرمود که من ترا امر بدم بجز آنکه  
 کس را از اهل معصیت نباشد بجز از برای نساوی خوف و بجای او ستم آقا کف که قریب مشطان معروف و روز شب مشغول بود و در وقت  
 طاعت و عبادت کسل و در عبادت شجاعت و قوی و نندند فکر حرام و نه حلال و نه از اندیشه عیب و نه نکال مانند انرا اهل این عصر و انرا  
 روزگار برح و ای صفت و جاملت با ایشان دادن ستم خالت بر اگر از شپه بدت و خود رحمت خدا بنهر از غنایان و جرات ایشان بر نصیحتان چیز حاصل میشود  
 بر عاظمه و اسرار است که مرض هر شخصی با ایشان است و عاظمه را باید اندر علاج مردم اعرف و واقف شده هر کسی را بچیز که دفع بر او آید عمل کند  
 نماید تا اینکه داری و هر که مرض او را بداند که در مثل اینها کار نماید و در استیخوف نمود و در ان عذاب الهی برساند و در انکه در نماز و عبادت  
 دست او رفت و در مردم باشد و چشم داشت ازین و بیشتر از ایشان و با پیغمبر اگر ذکر است با امید داری را کنند خود بر در اهل اگر افکند و اما در عبادت  
 که این غایب نباشد و باعث جرات بر معصیت نکرده شده نیست که بتکامل ترا بخدا امیدوار نمودن ولی با فضیلت نه که طاعت با امید بهر لب بالا  
 و بجز اینست لفظی که از نرس باشد و مقربترین مردم در خدا که هستند که او را دوست داشته باشد و به سنی طبع و امید بهر هم رساند از نرسیم ازین  
 جهت خدا نوبه بر روزگار است بهر کمان بخدا که ملاحظه صفات مقتضیه لطف و رحمت نماید محبت بر او غالب میشود و در معاوی از محبت بر او  
 الهی را از نیست و اما خوف موقوف بالصفات صفات مقتضیه غرض از ان محبت چندان حاصل نمیشود و چون با صاحب و در بر عالم غایب  
 خص و صلاها الی غیره ان پس اصل محال ایشان غالب خوف ببدی که ایشان را طاعت بداد و شصوات و بیونید بر ایشان تلخ کند و در ایشان از  
 خانه خود و ان ملائحتان سر و نماید و لیکن ظاهر و مشرف بر آن شده اند با بعضی با شنید اما در وقت کردن اصل محال هر کسی است که صفات  
 در انوقت بر او غالب باشد زیرا که خوف ناز با شغلش در ان وقت عمل سزاویه است و زمان طاعت که شنید است و لیکن که خون در انوقت با  
 کوی و سغ خدا شود و هر کسی باید با دوستی خدا از نرس بر و قولاشون بلغای و داشته باشد و هیچ الموعود را از نرس نیست که کسی از محبوب خود معاف کند  
 چو کین و پیچار که یک در انوقت دوست فرزندش و محارمان بر دل او غالب باشد و هم محبوبهای و عدت با بوده از ایش خود دانسته باشد  
 و بر ک چون از شنید و در بین احوال میگویند مشوش و شور و از اوقالمعصیت که در وقت مرگ با اهل نرسید علاوه بر این عبادت انرا که در احوال  
 و بدو سگدوشی بنه انداخته و علاه با آنچه در اینجا است برای انباشت دنیا از احوال که در دنیا از احوال او خواهد داشت و بر او در انوقت  
 دنیا بدو در این اول بهر نیست که با او میدهد علاوه بر چیزها است که از احوال او اما نه است پس بر او با نرسید هیچ حالی از اوقالت خود و از در طاعت و محارمان  
 ضرر سعور و عبادت و طاعات غافل باشد و اگر لذت عبادت پروردگار در این لحظه و جلالت مناجات با حق به کار و بچیز و بیکوت و انرا از انرا  
 اگر اعضای زبانه پاره سانند بگذرند بقه از ان غافل نگردی معاشی کنش بر بعضی دست از نرسید و عاوی و کمالش کند انجا با انطواء و انزال  
 اهل زمان نظر نما و با احوال پیشینان از انبیا و اوصیا و شایخا اهل ایشان نظر نما که ان خود را از رحمت طاعت فارغ نگانند و در نرسید و در  
 با انواع زحمت و مشقت میداد و بچه ملاحظه احوال و اعمال ایشان باعث شوق و رغبت میکرد و در سبب خدا و پیروی ایشان و بیشتر و لیکن در  
 امثال این زمان اگر در همه حال نفس کنش بر انبیا بودی در نرسید عبادت کند که ان گذشته برسد و بیشتر بر نرسید که در همه احوال و نرسید  
 انرا در نوشته و بیاض شریعتی که باید در نرسید انرا که انما بطالعه احوال کنند شکران و خوانند حکا که طاعت عبادت ایشان نمودند که

اعمال ایشان مطلع گردیدند ایشان بدانکه ایشان در دعوی سبک کردن بوجه اندر ایشانند پادشاهان حقیقی سلطان و اهل حق حضرت زهرا  
محمد باقر بگویند حق حضرت امیر المؤمنین علی بودند روزی نماز صبح را با مردم کردند چون کوفت شدند و عطف فرمودند و کوفت شدند و در روز اول  
از خوف خدا بگریه فرمودند بخدا قسم که در محفل خلیل خود رسول صلوات الله علیه و آله قومی را بدافتم که صبح و شام کبیر میگرددند و در باده و موغیان از اودیا  
گرسند از کربن سحر و پیش از ایشان مانند زانوی شتر بپوشیده کرده شبها را بسوزینند در فقام و سجود کاهی بر پای ایشان عبادت میکردند و زمانه  
سجده میکردند و بابر و در کار خود مناجات میکردند و خلاصه از آتش جهنم مسکن بودند بخدا قسم که با وجود این حال حدیث که ایشان خایه و نرسند از  
دکوبه ای قش جهنم در کوشش ایشان بود چون نام خدا در پیش ایشان مذکور میشد میلرزیدند چنانچه درخت میلرزند پس حضرت امام محمد  
با فرمودند که در آن حضرت را کسی ندیدند تا از دنیا مفارقت نمودند حاصل با وجود این اخبار و آله بر جنس و در کار آدم خاص و کاه کاه باید  
امیدوار باشم اگر چه جمیع مذکورات خود را در عصمت صرف نموده باشد همین که در این راه ایشان و غیر این وارد شده است که جوان نیستند  
خدا را کرد روزی در آینه نظر نمودند با علامت پرده در روی آنها هر شده اهل از دل بر کشیدند گفت خداوند ایستاد اطاعت تو کردم در راهت  
معصیت فرمودم عهد تمامم اگر از کشت بنوم نام را قبول میکنی تا که شنید که غایب میگویی چون ثوم را قبول کردی ما نیز را قبول کردیم پس دست زدند  
ماه هم دست از نور داشتیم و عصیان ما را در زندگی ظاهرمان از پر و آرد و عیب ما را قبول میکنیم و شکر نیست که این درگاه در کار ما است پس  
هر که در دنیا انجام داد و او را قبول میکنند بپوشه هر که در بنامه شیبه دارد که خانه فرزند خود را با در کرد و از حضرت رسول هر دست که فرمودند تا  
شفاعت اهل کتاب حاصل میکنند شفاعت خود را آنچه کرده ام از برای صالحان که امان کبیر پس چگونه چشم مؤمنین با این روشن و دل ایشان بان  
شا و خرم نشود و از امور دنیا که بسیار فحاش مؤمنان و باعث امیدواری کاه کاه را در شفاعت شافع روز فقام است که غیب است العرش  
الشفیع المشفع فی المحشر یعنی روز قیامت و وجه و آینه طاهرین صلوات الله و سلامه علیه و آله که چون عیوض فقامت بر پا شود و خود و اهل بیت مطهران  
شفاعت برآوردند به نذر خواه امتان خاصه و عفو تقصیرات ایشان از بزرگوار احدیت رحمان مثل شفاعتند و از خدا امرزش ایشان را بطلان دنیا  
خداوند مهربان در قرآن بان بر کرده ایمان محمد فرموده شفاعت در او باره امتان خود قبول خواهد فرمود چنانچه قال و لَوْ لَوْ قَبُولُ رَبِّكَ  
بعضی از این زود باشد که برورد کل توان بقدر نیو بخشش و عطا کند که نور ارض و خورشید شود و در تقصیر این آیه رسیده که رسول خدا در خانه  
فرمودند که بگفرا زمانه در جهنم باشد و قبول این از سعادت عفو و مغفرت خدا و فرمود مهربانی و بعد نیست چنانچه فرموده و ان ربك لذو  
مغفوره لذاتنا غفیرا ثم خاصا مع انک بدست که پروردگار صاحب مغفرت و امرزش است در میان را بر نگاهان که کرده اند و همین آنکه با وجود کفر  
هیچ نیکی نفع نمی بخشد که صاحب نیکی است مغفرت در راه ایمان که ثابت باشد در آن پایل خیره از اعمال صالح رسیده را با پروردگار داخل  
کند و حال آنکه سبب بجا صاحب کفایت بقدر عین و سبب بگویند ما شود که در ایشان ال محمد و جعفر صراط علی حق است کچنان در دامن  
ولایت و در قرآن اهل بیت عصمت زده اند در روز فقامت شفاعت آن موالیان که فیم جنت و نازند بفضیلت گردند و مانند سایر اطفال و مخالفان  
الاصطفی علی بن حنظل و در پیش که برنده و در بنام شیخنا الهی الامیر فادس سرور که کول از علامه جاراقه ابو الفاسم محمود بن عمر از حضرت  
ایمان چند نقل کرده که خود جاراقه از حضرت عیسی افتاد نموده با وجود آنکه از اگر مخالفین منصوب تر است و در کثافت در خصوص این میباید و غیر  
عناد و تعصب بجهت اظهار نموده مع هذا بضر از کثیف بداند ولایت ایشان که بر کاهی ندیده خویش با فتن جاری گشته ذکر آن بسیار مناسب است قال لکن  
شمر که انفس و مخالف و کل بدعی الهی بالضرط اتوی فاعلموا ان الله سواه ثم حجه لاحد و علی فلا کذب بجهت صاحب کفایت شفیق و مال  
القی و الله التوفیق و علیه التکلان فصل در توبه و ملبسها و بیا اسل از احکام بر وجه احوال بدانکه بیکر کاه اهل بیت سالک صلوات الله علیه  
شبه بر عموما است شده که اگر شوق از این اشقی باشد بیکرم بر پیشان و قصد و عهد با خدا که من بعد تا فرمان نکند از مسجد نرسد اولیا میگرددند  
از معاصی هر ماهه سالکین و اول مقامات دینت مشرفی نور غروب پروردگار عالمیان و مضامین استقامت و در راه دین و ایمان است و موجب  
حضرت باقر و سبب فحاش و دستکارت و ان الله سبحانه قد مدح الزوابین فی کتابه العزیز فی آياته کثیره و کتبه لها قوله سبحانه ان الله يحب التوابین  
والتی تطهر ان و در بیان جمیع کارها و احکام با جمیع امت و سر بر آيات قال ثم و توبوا الی الله جمیعا ایها المؤمنین انکم تعلمون ان الله یحب  
التی و الله سبحانه قد مدح الزوابین فی کتابه العزیز فی آياته کثیره و کتبه لها قوله سبحانه ان الله يحب التوابین و التی تطهر ان و در بیان جمیع کارها و احکام با جمیع امت و سر بر آيات قال ثم و توبوا الی الله جمیعا ایها المؤمنین انکم تعلمون ان الله یحب







و با تجلیات التوبه مقبوله فی کل حين الا ان یترعرع روعه و تعاین للوث و استجابات الامور تصیر عند اخر وقتها و یکن مع ملجایه الی التوبه من هذا غلو محیی  
عقبا بآبها و بعض از مفسرین گفته اند که از جمله الطاف خداوند رحمت است که اگر کسی است تائب و توبه کند و در توبه روح پاک شود  
پایه او توبه و بیخ و توفیق بالابد تا پس برسد و بعد از آن بحاق برسد تا آنکه درین مهلت و مدتی تواند روی دل و خود را بسوی خدای خود بگرداند و در صفی  
و توبه و تائب کند پیش از آنکه معاینه امور الخیر نماید و توبه اش مقبول نباشد و از در محبت بطلبد و با خدا نماید و در حشر که فارقت کند با خدا  
ذکر حق تعالی بر زبان او باشد و عاقبت او توبه کند و در خلاف که مانند مشکلان بدانند اگر عزم بر عدم عود بر گناه دارد و توبه کند که درین بر عود بسوی او نکند  
نداشد مثل اینکه کسی نماز و روزه را ازین ذکر او داخل کند یا عتق کند پس توبه کرد و عزم نمود که دیگر عود بر آن نکند اگر قدرتی بر خدا داشته باشد با توبه  
مقبول شده باشد با چندین مرتبه باشد که در هر صد مرتبه از او منصرف نباشد اگر بعد از آنکه منصرف شود و قول نماید که قبول نیست و آن  
پس جرات و در بنیاب حسن دهلوی گفته بشر ایچسن توبه آنکه هر کس دی که از توبت گناه نماید و ظاهر اینست که توبه همان در امت و پیش از آنکه گناه شده  
با عزم بر ترک و زاپسته در صورت قدرتی امکان و اما انقدرش نکردن آن ثمره توبه است و لکن عاقل باید که در وقت قدرتی بر مصیبت صاحب دل خود در آنجا  
پایان نماید و توبه باشد که در هر حال اگر او را در یاد باشد قشورچه از هیچ جهت نداشت باشد پس چنان وقتی بدست از زمانه گذر گوید و در کدی و توبه  
**فصل** بدانند که در اخبار و توبه و اوست که اگر کسی پیش از یک کلمه یا یک جمله از صفات پاکه غنیه پاکه و توبه کند یا پیش از آنکه در کل کلمه او آید و در هر کلمه  
بسیار حق تعالی توبه او را قبول میکند و اگر آنرا توبه است که پیش از آن شود از آنکه شکر و عزم بر عدم عود از آنست و با لامه و در تاجید و در جبهه  
صحت بقای آن چنانچه در هیچ آیه ای در او است که هر کس در حضور حضرت امام علیه السلام استغفر الله حضرت فرمود ما در وقت دعای توبه استغفر الله  
استغفار محبت و آن در هر علقه بر آن استخوان است و محبت کشتن و معنی و المع میشود و اول پیش از آن که نشسته در عزم بر آنکه هر کس عود بر آن نکند و آنکه او  
کوی توبه و غفر حق او باشد از آنکه در وقت توبه با او باشد و هر کس که بر توبه توبه باشد چهارم آنکه تصدق بسوی هر فریضه که بر تو واجب بوده و ضایع  
کرده حق او را از آنکه چشم تصدق بسوی کوشش که در بدن توبه مجرم و دیننده شده است که از آنکه از آنکه عزم و داند نه تا پوست توبه استخوان توبه چسبند  
گوشش تازه و در آنجا برود ششم آنکه پیش از آنکه عزم بر توبه نماید که با او چنانچه حلال است معصیت را پس بعد از آن بگوید استغفر الله و از  
حضرت صادق علیه السلام منقول است که کسی که استغفار کند و چون عزم بر ترک آن گناه نماید و از آنکه استغفر الله و از  
چنانکه حضرت امام علیه السلام فرمودند که هر کس پیش از آنکه توبه نماید و از آنکه حضرت عیسی علیه السلام توبه نماید و از آنکه توبه نماید  
پرسید گفتند که بر کله مان خود که بر یکم فرمودند که توبه نماید تا خدا با او توبه نماید معلوم شد که هر کس از معصیت باز نماند و توبه نکرده است غافلانه خود را از  
دادن و از حضرت رسول ص منقول است که هر گاه آثار توبه بر آن ظاهر نباشد پس توبه نکرده است و از حضرت و قضاء نماز و فراموش کند که با  
درست نموده و شکستگی و نواضع با مخلوق باشد بر هر آنکه توبه نماید و با او توبه کرد که در هر مدتی روزها و توبه و نماند شب بیداری و صفا می باشد  
یک خوری و خندیدن پیش از خواب و نماز و توبه و گناه استخوانها از شوق محبت با روی وقت طلبند هر کس مال را مال الهی و چسبیدناستخوان از آنکه هر  
انزیت و قوت پس چون به بعضی بنده را بر بنصفت و تائب کامل ناصح نفس خود است و در حدیث دیگر فرمودند که توبه در عیسی است و هر کس که توبه  
از جهل با علم و از معصیت با طاعت و از نماندن با خالص و آنکه ببدن و از تکریم نواضع و از عزم بحلال و از خواب شب بیداری بطاعت و توبه و از  
میدانند تائب است بعد از توبه تائب نیست که آنکه همان از و از او توبه باشد با او عبادت خدا نماید و توبه نماید و توبه نماید و توبه نماید  
خلق و توبه خود را و ایشان نماید و از توبه خود را و بدانند که خلافت بدانند که ایشان با این امور شرط است و تحقیق توبه با توبه محض نیست و  
عزم بر عدم عود بر آن گناه توبه محقق میشود و آنها واجبات دیگرند و همان علماء قولند که توبه است که توبه است بلکه از مکارات توبه است و اگر  
بکند بر فرد توبه محاف نماید بود بلکه بر فرد آنها معاصی بود و از بعضی اخبار و سفاهه میشود که شرط باشد لکن آنجا است که ذکر شد و در آنجا  
کامل توبه است و از کمال توبه است که هر کس که توبه نماید و توبه نماید و توبه نماید و توبه نماید و توبه نماید و توبه نماید  
و حدیث این شاهدند توبه را در جلد و مراتب و توبه است و اما از ایشان احوط است که توبه است که توبه است و توبه است و توبه است  
قبل از معاینه و از آنکه توبه است و توبه است و توبه است و توبه است و توبه است و توبه است و توبه است و توبه است و توبه است  
تجدد توبه است و توبه است و توبه است و توبه است و توبه است و توبه است و توبه است و توبه است و توبه است و توبه است

در کمال بکند و اگر آن مبتدئ شو بکند و همین بر آنکه در داخل است جز آنکه توبه فان اگر چه با تحقیق شراب بعد از ابداعت سقوط عذاب میشود اما آنرا  
 توبه مجرم میگردد و اخلاص و محققین اصحاب بر این توبه حمل نموده اند و با پیوسته جمع بین ایشان خورده اند و معلومست که در همان بامعنی  
 ناجی اند باغناز مشال شرع در دنیا مثل یا در شاهیست که باغناز است بلا با هم میسراند بعضی را بقتل میرساند ایشان را و با کفر باند و بخیال عذاب میکند اما بقتل  
 ایشان از عذاب بر آنرا و بعضی را هم میکند ایشان ناجی نند و بعضی بر خلعت میدهند هم آنها ازین توبه از کلمه یا بقرانست و معلوم است که  
 تابعین و سایر صاحبان حاصل میشود اما سعادتی ندارند بلکه از آن محرومند چنانچه هر دو در شریک حاصلت یافتند چنانکه یک خواهد توبه و توبه در دنیا  
 برسد و دنیا معصیت که کرده باشد از این جمله زدوده شود باید بعد از توبه و الا فی هر معصیت بود و نامشده و قضاء عبادت و اداء مظاهر سوسنة  
 بر حال خود بگردان و همیشه منام و محزون و آلالان باشد و باز است انحصار نفس خود را بر جهت پندارنده بر باضت شریعت و باطن خود را از گناهان پاک  
 حسی و ذلالت نشیند و تصدیق مردم هم بر معصیت و اشتباه باشد و گناهان را سهل و محض شمارد و آنچه انصافی موعود کند در وقت توبه او باشد و اگر آن  
 هم عیبان بد اخلاص نماید و شیما را به بیاری بچرخد و در روزها را بقتل کند و در روزها استغناست جوید که در حال سوخت و شادی  
 و زمان سختی و با حمل و در این جا نشسته است و مستقیم بنزد و در بلاها و مصیبتها صبر کند تا از درجه توبه کامل کند کسان ساقط شود و چون  
 کند از گناهان خود پاک و عمل بد را در حال پند میگوید ختام انخالی کرد که در توبه و هم توبه میشود و عیبها عظیم و بدانکه آنچه او رفته  
 است از استغفار و طواعت بسیار و انصاف توبه ایشان واسطه آن که از گناهان پندارند و با توبه ایشان سیدن عصر محلا بود و نیز از ایشان از زمین پاک  
 و اکل شرب و وقایع و خوارها انصاف با صاحبان است که هر چه از مقام شریف و استغفار با توبه ایشان نوع گناه شریفه همین اند که  
 است که حشا الامراض است انصاف از برای طاعتها و در توبه است از برای معصیتها است اما ایشان همیشه در مقام رعیت  
 شهیدند از این بود و این فقره تفصیل در ابواب سابقه مذکور شد و توبه عوام از گناهانست و توبه خواص از مشغول شدن بعبادت خداست و در  
 اهتمام از خواص نفس الدین طویع قدس ستره در باب توبه شیخ بهائی شرح شری در کنگول نقل کرده چون نظریه یاری از شیخ طویع نیز اتفاق افتاد  
 و بعضی از نظریه او بقدر حاصل بحلیه روح در عالم مجاز و الا نوار که در باب سعد و نفس اماره گفته ذکر نموده و از آنجا این است شعرا هر چه  
 از بهر توبه مردم توبه و بدین معنی خودم از آن عم توبه وان نه که بعد از این برای توکم که در از آن توان هم توبه بلی طواعت و اوضاع بندگان خدا در  
 دین که با بر با طرف حضرت موجود نموده اند مقام محمود رسیده اند چنین میباشند و در انوار زمانه از ابو سلیمان القاری که از اهل معرفت است  
 نقل کرده که میگفت هر گاه تا فلان بکنند و بقیه عمر خود مگر بر آنچه از عمر او در غیر اینها خفتند سبانه و در سوالی طاعتها و گذشت است تا وقت مرگ او  
 کند چه شایسته بقیه عمر خود را نیز چون گذشت در وقت با انجام رساند و کسی که خفتد عمر و فایده آنرا بداند و فایده کسی که چیزی از آن تحصیل نمیتواند  
 بدانند که هر چه در آن گذرد و عصمت ضایع شد چه حیرت و نداننده دارد و ما الحزن کلام وضع الیام سببنا فی التوبه نوالله فی سببنا فی التوبه  
 علی الاذن بانه اذا انبذنا بقول ربنا عفو الله فبما علی العفو مع انه لم یوجب علی نفسه والذی یوجب علی نفسه و هو ان یصل الی الله بصدق التوبه  
 و لم یصل الی الله فطلبه فی الیراری و التجار و موثم بقوله ما ین رأید فی الارض الی اعلا الله و رزقها هو سببنا فی التوبه ان یصل الی الله فطلبه فی الیراری  
 علیه فبما انصرتک داعی الی طلبه فبما لم یوجب علی نفسه و لو ضمن الذی انصرتک رجل فصرنا له فی بعض الاعیان بین التجار کف تصدقه و یطلبه فی بعض  
 تکفیت لضعف علی غلمان من لخر این التوفیق و الارض ما هذا الا سفوف و جهل و مناسبت مقام شاعر چو خوش گفتی که خاک کفر کفین نبود برین ما برین  
 از سوز درون سوخته پراهن ما فکرم کل بد آنکه توبه که جامع شراب بوده باشد و در نگاه الهی موقوف باجماع جمیع علماء و تصریح باین در این کتاب  
 شده و خلافت بیک میانه علماء اسلام بدانند که ساقط میشود عذاب توبه اما اگر توبه کند و مدتی آن ثابت باشد بعد از آن توبه خود را بشکند  
 کسان فرود و توبه توبه در روزه مطلقا تمام و ششمانی از گناهان بیکه میکنند نداشته باشد صاحب نفس فایده است و شرا بر  
 خیرش غالب است و از معجز توبه کند کسان ساقط است و اعمال فوری است که توبه توبه هم نباید مشغول ای خبرها نشان خبری و بجز توبه توبه  
 توبه و هر گاه از گناهان که کرده چندان شود و توبه کند و بکن بنفش خود اعتماد نداشت باشد که بیکار نگاه نماید و عود بمان نکند و خاطر جمع از خود  
 نباشد پس نباید بدین سبب از توبه باز باشد و چنان کسان کند که توبه او فایده نمیباشد چه این فریب شیطانست و از گناهان بداند که ممکن از آن  
 خواهد شد که در روز قیامت از او حساب شود و او را حساب میکنند که او را حساب میکنند و او را حساب میکنند و او را حساب میکنند

و اگر نیت با غلبه شد گناهان سابق او ازین بده شده و از آنها خلاصی یافته و بعد ازین گناه که بعد از نوب مرتکب شده بر او چیزی نیست و این از مطالب عظیمه  
و نوب در جاهای است که در پیش خود از شکستن نوب کسب از نوب بلز دارد بلکه باید مبادت بتوبه نماید و اگر بعد نگاه عود کند باز وضو نوب کند و در عقاب  
حسنه بجای آورد که محو آثار آن گناه را بکند و وضو کند که تا آخر عمر خود بمان نکند و خود را بر طاعتی که ضامن معاصیست که کرده بدارد تا اثره حسنت درین دنیا  
حضرت رسول فرموده و جوان شه آ که از آن که در پیش یافتن مبادت نوب میکند حضرت امام جعفر صادق فرمود که در هر گناهی میکند و خدا میزبان  
گناه او را داخل هشت میکند و او می گوید که عرض کردم چه گناه داخل هشت میشود خود را بگویم میکند در هشت از آن گناه خود در سال است و نفس خود را در  
و در این هشت خدا او را بهشت میبرد و فرمود که بنده مؤمن چون گناهی کند هفت ساعت خدا او را میبخشد مگر آنکه اگر استغفار نکند چیزی بر او نوشته نمیشود  
و اگر هفت ساعت توبه را استغفار نکند گناه بر او نوشته میشود و حضرت امام محمد باقر نیز فرمود که مؤمن هر گاه توبه کند گناهان او از او پاک  
است پس بعد از توبه و از پیش عمل از آن گناه پاک است و خدا قسم که نوب نیست مگر آن برای هلاک ایمان محمد بن مسلم عرض کرد که بعد از توبه عود نکند و با  
توبه کند حال آنکه چگونه است حضرت فرمود این مسلم با چنان می پندد که بنده از گناه نادم شود و از خطای سابقان پشیمانند و خدا توبه او را قبول میکند  
عرض کرد که مگر درین میکند یعنی گناه میکند و توبه مینماید فرموده مؤمن هر وقت عود استغفار و توبه کند خدا توبه او را بپذیرد و در جای آن نوارد  
انوار نعمانی و غیر اینها و بدین که حضرت امام عرض کرد هر دو کار را شیطانی از این مسلط ساخته و او را در عرفان بدن من جای آوری و عرض آن شیطان  
من عطا فرماید خطاب رسالتی امام از برای توبه از آن نوارده ام که هر یک از این دو توبه که ضامن معصیتی کند و از آن مرتکب نشود چیزی بر او نوشته نمیشود و چون  
مرتکب آن کرد بگناه بر او نوشته میشود و اگر وضو طاعتی کند و از آن گناه بکشد از برای او ثبت میشود و اگر بکند در حسنت از برای او نوشته میشود و امام  
عرض کرد هر دو در کلانها در شرک فرمود که توبه از برای ایشان فرارده ام تا سزایشان با طاعت عرض کرد که اینقدر مرا کافیست و با وجود اینگونه التفات  
الهی پیش می آید و توبه که حضرت بر معاصی توفیق نوب و ایمان بنده و ذلله تعالی شاه پشیمانی بر او عین بر از خواب غفلت بیدار شود و در بیخ روز قیامت  
بجای خود در نظرین باحوالات بسیار رسالتی که پیشوایان و بندگان برای ارتکاب مکر و هر یک از اولاد خود نداده اند گناه کرده اند حضرت امام سید سال  
گرفت تا آنکه در روی سادگش و نه از آب دیده اش بر سر پدیدان توبه اش مقبول گردید حضرت فرموده است که توبه که گناه از آب دیدن اش هر چه  
و از اش بار می کشد که گناه مبد و خوش طبع توبه کامل است طاعت خدا اسان نیست و راست که خدا خطای است و سزاوار است که سزاوار است  
بغیر از اینها است بجز اینها است الهی چه توبه میشود و در دنیا و آخرت چنان که آن نگردد که ممکن است از گناهی که کرده با او نرسد و در بیان آن گرفتار نشود چنان  
اگر نیست محال و چگونه محال نباشد و معال آنکه خدا از نیکو او ایضا که از بی غیران سرور نگذارد و از ایشان و واخذه فرمود پس چگونه گناهان عظیمه و  
بسیار بزرگتر از آن بزرگان بر زمینند میگردد و از حضرت شام موسی علیه السلام روایت که بر خدا حاکم است که در هر خانه که معصیت او نشود استغفار او را بر او  
و از آفتاب زمین آن بنا بدو از آید سازد یکی از سعادت یسیر بر این بوده که مواخذه ایشان را با عاله پیامت نهنگند و بدو دنیا ایشان را واخذه فرمود  
اما اشقیاء و احمق است میدهند ظلمت را و خود را سنگین نماید و ایشان را در آخرت بیدار بین عذابها معاصی سازد و فصل بدانکه خلافت میان متکلمین که از این  
مبعض صحیح است که از بعضی گناهان توبه کند و در بعضی خواص بعضی از علماء گفته اند که توبه نمیشود مگر آن گناهان که در پیش خود کرد  
بعضی گناهان توبه کند و از بعضی نکند اما علماء حلی و حلی از علماء توبه بعضی را صحیح میدانند و بجا می رود نیز این قولی القیام توبه و اگر صحیح نباشد که  
میباشد که کسی از گناه توبه کند و مسلمان شود و از دروغ گفتن توبه نکند توبه اش مقبول نباشد و محله در چشم باشد و فاضل کامل و بدیل چنانکه  
ملا محمد علی قزوینی طاب ثراه نیز در کتاب جامع استعارات این قول را اختیار کرده و گفته که صحیح است توبه کردن از بعضی گناهان در بعضی دیگر از این  
نوع نباشد مثل اینکه از گناهان کبیره توبه کند نواز صغیر و با از حق الناس توبه کند و حقوق الله با از ظل مسلمین توبه کند و در بیان ذنبا توبه کند یا  
شریک خمر شفا و همین در این بود که گناه اینها از آن توبه کرده از وساطت میشود و توبه با اکثر توبه کنندگان این توبه است و دیگر بعضی از بعضی گناه در بعض  
دیگر که از آن نوع نباشد معنی ندارد و صحیح نیست مثل اینکه توبه کند که نان حرام بخورد یا نماز از گوش حرام مضامین کند یا توبه کند که کعبه را توبه کند  
اما از عقیبت دیگران مضامین مینماید با نافرمانی نکند و افعال اینها و فعل آنکه جناب خود ملا محمد علی قزوینی که حاصل شیخ از خود ملا احمد معاصر  
باشند این قول را حلی دانسته و نفی توبه است بنفوس انموه اند و این قولی از اشهر و دلش واضح و باریک فصل بدانکه در شرع توبه است و احسان است  
گناهان کبیره گناهان صغیره است چنانچه خدا بنعمال معزها بیان مجتبی و اگر ما شایمون عند تکفیرکم تبتیانیم بعضی از اینها است که گناهان کبیره

انچه در شمار ابرام شده است اول گفته سائر کتاهان شما بکه و اجتناب کبیره در وقت کفایت و سفید و مشهور که با قدرش واراده از برای خدا از آنکه گویند  
 اینک قدرت بزرگ نمانده باشد با شیعیان زاده ترسیم هم با حفظ ابرو و با محبت عدم شوق و در غلبه از آنکه چنین اجتناب گفته صغیر نمیشود و اعلم الاصره اول  
 من الاصره هو الشد والرقط ومنه سميت الصرعة ثم اطلق على الامامة على الذين دون استغفار وكان المذنب رطب بالامامة عليه كذا ذكره الفقيه  
 وبقسم خود تمام و نه بصیرت و علم با صواب و او هم بمثلوت و شیخ طبرسی و بعضی از علما گفته اند که کلهمان همه کبیره اند زیرا که همه شریکند در مخالفت و نه  
 صغیر و کبیره که با اطلاق میکند با عیانت بجا خود و مانند مثل بوسه است اجنبیه که صغیر است نسبت بنوا کبیره است نسبت بنظر بجا  
 شامه و ابن طولان نسبت شیخ فهد و ابوالصلاح و ابن العراج و ابن ادوین و زاده اندکال الشیخ الجلیل امین الاسلام ابو علی الطبرسی صاحب کتاب  
 صحیح البیان بقوله هذا القول الى هذا القول و ذهب صحابنا رضي الله عنهم بما هم قالوا المعاصي كلها كبیره و لكن بعضها اكبر من بعض ليعرف الذنوب صغیرا  
 و انما يكون صغیرا لانها في الاعمال و هو اكبر في حق العقاب علی اكثر النعم كلامه و انقول كبري ازین قول مستور شده و بجا بعد است چه سنان پار آید  
 دنیا است چنانچه در آنها از آنکه گناه صغیر میباشد آن باشد که گناه و اخیره میباشد مشهور و معتد به است خداوند کبیره و صغیر و بعضی میباشد و با فرمانی خدا  
 جلیل عظیم و بزرگتر چه جزو است که گناه بزرگتر است که در کتاب بیان بدون توبه او میرا از خدا بچردن می رود مستحق عفو است و هر کس که  
 بگناه او عیب میباشد آن نیز بزرگتر است و بزرگی صغیر است که بدو از اصرار بر آن از عدالت چردن غیر و اگر اجتناب از گناه آن کبیره بگردد از گناهها  
 بعضی است حق تعالی بقتل خود از آنها را می بخشد و بر آنها مقتضای و عدل خود عقاب نمیزد و مشهور است علما است که اصرار بر کله صغیر کبیره است  
 شعبه درج و قوای خود مقسم کرده اصرار بر کله صغیر و کبیره است اما الوضی هو القدر و نوع واحد من الصغیر بلا توبه و الا کما من جنس الصغیر بلا  
 توبه و اما کما من جنس الصغیر بعد الفراغ مضافا اما الوضی الصغیر و له یضرب باله بعد ما توبه و لا یحرم علیها و الظاهر ان غیره صرحت انهم کلام  
 زین و شصتا البیان بعد از کلام شهید مدد و چنین گفته و در بعضی آن تخصیص الاصرار الحکمی بالغیر علی الظلم الصغیر بعد الفراغ منها بطلان او لو كان  
 صغیرا بل احرى بعد الفراغ مضافا و هو فی الاکون معتبرا و الظاهر ان معتبرا ايضا و تقدیر بعد الفراغ منها بقضی بظلمه ان من كان عازما مقدره  
 علی العزم علی مثل کله بل بیا سلامه نمک و بکون فی الظلم المقدره معتبرا و هو محل نظر انهم کلامه روح و بعضی دعوی اجماع کرده اند بر آنکه بکرون کلاه  
 هر چند از یک نوع باشد بجهت کبر و کمال و کمال از آنکه گناه است و هر گاه گناه او معتد به شود و توبه بر آن کبیره است و توبه بر آن صغیر است  
 و بجای روح گفته که بعضی عزم بر صغیر بعد از فعل آن اصرار نیست بلکه اصرار بر امداد مشرب است گناه و گناه است بدون توبه بر امداد توبه صغیر شدن بجهت  
 کمال باشد و اعشاء او بشیع و درین و در میان آن ندانم و چشم آن از ظاهر شود و انهم کلامه روح و بعد از آنکه از او اکابر در تحقیق کلامی است  
 گفته اند که گناه است که حتمی است در کتاب عزم بر عید است و آن کرده و بعضی گفته اند هر گاه هست که شایع حدیثان گفته اند که با صبر بر عید است  
 در آن نموده باشد و طایفه گفته که هر گاه هست که کردن آن مشرب بر اعشاء او با عمل آن باشد بدین و بعضی گفته هر گاه هست که حرمت آن با اهل طایفه  
 شده باشد و بعضی گفته هر گاه است که عید شد بدین و در آن بعد است شده باشد و طایفه گفته که هر گاه هست که در آن عهد و عهده عقابان شده  
 کبیر است و از بعضی روایان هم صمد است و میشود همین آنکه اصحاب حدیث از ابن عباس رضی الله عندهما روایت نموده اند در کتاب خود ملائمتی  
 روح در بعضی از نصایف خود هر دو با تفصیح کرده و خود فاضل بجای روح نیز در بحار صراط المستقیم تفصیل بیان آنها کرده و در حق البقیع هم  
 ذکر نموده و ابن خاتون در شرح بر بعضی بهای روح با تفصیل نیز ذکر کرده و در کتاب بن بابویه روح نهم مذکور است و در بعضی از اخبار هم از حضرت  
 امام رضا (ع) حدیث طولی روایت نموده چون در پیچیده بوجود عید مؤلف ناصر افراسیاب ذکر کرده است که گناهان کبیره نبود از پیچیده  
 بمطالعه کتب صحاح رضوان الله علیهم نمودیم و بلیغ التوفیق فصل اول فی التوبه و بعضی از کتب کبیر و بعضی از کتب صغیر و بعضی از کتب  
 کاذب می رسیده و عزم بر توبه و درین مذکور است که توبه کبیر است که در بعضی از روایات مذکور است که توبه کبیر است که در بعضی از روایات  
 محض حق الله است که غیر خدا و در آن حق نیست با در آن حق اناس نیز هست چنانکه از قسم اول باشد که غیر بدست است بجز توبه که خداوند از آنجا  
 آن واجب نیست مثل شریک و غیره و بعضی از روایات مذکور است که توبه کبیر است که در بعضی از روایات مذکور است که توبه کبیر است که  
 لازمه آن شرعا لازم است چون نماز و روزه و حج و زکوة و غیره و اما مثال اینها در بعضی از روایات مذکور است که توبه کبیر است که در بعضی از روایات  
 بقدر امکان آنچه توبه کرده ضایع باشد که در بعضی از روایات مذکور است که توبه کبیر است که در بعضی از روایات مذکور است که توبه کبیر است که

بیت چو پیداشد نسیم صبحگاهی در آن ساعت بیلاب هر چه خواهی و خداوند عالم مصیبت کوری کند بد نگاه او بنویسد و پیشها از خواران او

چون لامیالد و انما حق انتم هرست با بد ملاحق انقا ترا بنامش در حق و حزن و غم ترا نمودن بکند و اما حق انسا من ترا بدین الحق با حق است  
 کتعلق بمال مکیه و پایدن پای برض و ایرود با حرم و اهل غیر اگر حق ما به باشد واجبست که اگر قدرت داشته باشد ترا بصاحبش بد نماید و اگر صاحبش  
 معلوم نباشد بفقیر برساند و اگر بجهت تنگدستی قدرت برده ان نداشت باشد از صاحب آن ابراه ذمه بطلبد و اگر صاحب طلب عقل نشود و او را بر تو  
 با منعت من صاحب آن نداشت باشد باید تضرع و زاری بد نگاه حضرت با وی نماید که در وقت خاص صاحب آن ترا از او رخصت سازد و بیجا از برای طلب کار طلب  
 امرش کند و افعال حسنه بجا آورد و در دنیا مات معوض حق او بدهد و اگر حق بدست باشد مثل اینکه او را کسب باشد یا عضوئی از او را شکسته یا بجرم  
 کرده باشد در واجبست که تمکیر کند تا صاحب حق از آن خاصا صریحا بدد یا بجزا و لو قسبنا و ما او منده مشغول شوی که او نیز نیست بنویسند او را و در بانکه او را  
 بجزا و الحاح و با احتیاط اتمام آن خود را بجزا سازد و اگر حق غیر الی باشد مثل اینکه او را کرده باشی یا بدادشاد بحق بنمای و او را از آن اعتقاد باطل برنگرد  
 اگر ممکن باشد در آنجا که نیست بعضی از روایان شده که ظاهر آنها را که بدیدند و کرده اند برنگردانند ثوبه او مقبول نیست و اگر چهل بر ثوبه  
 کامل کرده اند و اگر همد باشد مثل بخشش اگر آن شخص کفایت بخشش را در کفالت عالم باشد که از فضل او صادر شده است باز باید که تمکیر نکند که با حد بنده با  
 کند و اگر نماند خلافت که او را اعلام باید کرد با نه حاصل بملی روح در حق البقیه ذکر کرده که بعضی گفته اند حدیث است از شخصی و ساخط نماید و در آن یاداد  
 ساخط کند بکن اگر علمتای خواهی نصیحت علمت فانی شده اند که اعلام نباید کرد زیرا که باعث فساد و تضارست و موجب عداوت و کینه او میشود و اگر  
 بجلا ابراه ذمه از تو فراتر باشد باید بدید و همین را که در آن کرده باشد از آن با قضا و وجه کسی آن نیز چون حق از آن است بلکه است این حکم دارد و انقضی است روح و در آنجا  
 نعمت بدست بر بزرگه که بقیه را با برقرار کن نموده موقل غش صر کر و بیکه اگر چه بدو جراتی در صواب اش از شایع تسلط تمسک کرده نشده لکن تسلط  
 از وضع بحسب روح با او ست اینچنینیست حق انسا من در زنی محسنه فراده اند چون در اعلام بزوج و هر لحظه طلبیدن از او نماید با ذنب و بغض او  
 شینا و عداوت و ظلم بجهت بگشتن و تفاوت معنی است از بعضی از اظه از آن بزوج مزید مصلحت منع نموده اند و گفته اند که بعد از امکان بجزا از او  
 بطلبد و احتیاط او را حرام و در آنجا آورد و در حق و اوج و محنت او نماید تا عامل آن را بدد مقابل خود بفرستد و روح مزید نماید و چون ثوبه حقیقی  
 از او بعمل آمد خشتا و بدختر و او را در آن روز در شام حق را با الطاف خنجر خود خوشنور می نماید و در مقام الفضل نیز گفته اند که در ذیای محسنه انظار بر تو  
 زن واجب نیست چه ممکنست که اگر اظه او کند نشاء عظیم شود پس با بنی خدا منو ستل شده ثوبه نماید تا خدا بزوج او را رخصت نماید و انچه در آنجا باید  
 تا امید از جنت و غنمان برسد تا در حق با انچه ای شیطان نشود و پیوسته در نگاه الهی تضرع و زاری بر طاعت و برهه کار تمام و انعام نموده  
 از دست است باید که خصم و را از او رخصت سازد بیت و همی که بر همی که در نیست اگر حق بر مسند اگر بیست و بعد آنکه از ماص بر خاصا بحدی ترا در  
 منحرف نظر نماید و در آنرا شوهر مزید بها جا بنده اند همین آنکه در مراح التعماده گفته و اگر حق در اهل حرم باشد مثل ابتدا العجا الله بان که  
 زنا کرده باشد غیر از آن در غایت صحت و نهایی اشکال و در راه از برای حالتی است از آنجا که ظاهر از آن شوهر جا بر نیست آنرا که چنین امری  
 شده باشد چاره آن نیست مگر اینکه شب در روز در نگاه برود تا با الهی تضرع و زاری نماید و مواظب بر طاعت و عبادت بجهت شوهر نماید و نما  
 بیاید و در وقت پیشمار و سجده و تلاوت قرآن بجهت او بجا آورد و اگر از هر زنقه باشد علاوه بر اینها احتیاط اتمام باو کند و اگر ام و احتیاط او بجا آید  
 و خداوند او را بدد تا مکان حرکت شود و سوختن و محنت او بواجب او نماید با و وسایل بدد و غنای او بکند و اگر او نکند در خدا بیعالی استظهار دارد و قابل  
 حق او میدارد و اگر مغایر شده باشد حکم خدا را که از عمل او برداشته میشود و بجز تمام بدد سا علی از تضرع و زاری غافل نشود و در وقت شب با یکدیگر  
 سها خود بر برده باشد که لطف الهی شامل حال او شده و در غنای او بپردد و صاحب حق را با الطاف بجهت خود خوشنور سازد و انچه  
 کلامه انلا الله مقامه بجزا از نگاه الهی که هر یک بخص و صا لله صو کما هوک دور نگاه باری زود بدهد تا جانب دین بدینا بجهت باشد بجهت  
 بیت چو پیداشد نسیم صبحگاهی در آن ساعت بیلاب هر چه خواهی و خداوند عالم مصیبت کوری کند بد نگاه او بنویسد و پیشها از خواران او  
 گفته ومن لم یعبأ و لیک هم الظالمون و ان یؤوبه فرموده کما قال سبحانه اظلم یؤوبون الی الله و یستغفرونه و قال تعالی تووب الی الله تووبتوا  
 و جمع مؤمنین را بنویسد و عده و ستکاری او کما قال ثم شانه و تووبوا الی الله جمیعاً ایها المؤمنون تعالکم بغفون و یوشوی به کان و تکفوا  
 از نانو و غیر آن از جهت عده نموده و بعد فرموده مگر کسیکه ثوبه کرده و عمل صالح بجا آورده باشد که ما وی و بدجهت نیست چنانچه قال الاله ان یبد  
 عمل صالحاً عتقاً فرموده که بدست من عتقاوم آنکس که ثوبه نماید کما قال و ان یغفوا لربهم قال ثم انما کان الی الا و این غفورا فرموده و اولی



وین منظر از نگاه  
د ۷۴

تبرهای از هر الو و شیطان و هر که ترند نظر حرامی کند ای خدا حق تعالی ایمان با او گرامت فرماید که لذت نراییابد و فرمود که نظر شوخ و زود و بی کار و  
همین نظر برای و گناه است و فرمود که زناه و ورث فقر و پریشان است و بموجب اخبار هر تومی که در آن زمان ظاهر شد حق تعالی ایشان را مبتلا بطناب  
و دبا و نزله و نظر پیدازد و در تقیه اندسول خدا در و این ضمیمه که فرمودند از آن باب و شرح فقر و تداع الذبای بلایع و نیز درین لایحه حضرت الهیه  
نموده که حضرت یعقوب ب حضرت یوسف فرمود که اگر مرغ زانند حق تعالی بر او مال را میبرد و هم در تقیه از حضرت رو و در ضروایت کرده که روزی  
کثیره روزی و در آن گشته نظر هندی که در جمعی در بیوم القیامه ایشان تکلم نمیکند و نظر رحمت جوی ایشان نماند از دوا ایشان را پاکیزه نمیکند و از  
برای ایشان عذاب الیم یکی مردی که ناکند و یکی پادشاه جبار است یکی از آنها فقیر محتال و شکرت است و فرمود و ظاهر آن نوانه میکند و در آن نوانه  
و قیام از سول مختار و منقول است که هر چه از ناکردن در مصلحت نماند عقل و دین و زلف و عرواق و حرام و عاقبت من و هجوم ایشان و حضرت  
اهل ایمان و ذماب ما وجه و قد دعا و عبادت و لا تسبیدوا هذه النعمان و در آن نوانه گفتند که از جمله ناهلان و مضرات زمانه این  
است با و در اهل حرم او درین لایحه از تقیه از حضرت ابی جعفر روایت کرده که فرمودند که ای وحی الله تعالی و من ابن عمیر بن  
عمران من ذی زنبه و لوفی القعب من بعده الخ و در تقیه و انوار روایت کرده که در زمان داود مرغانی بود که هر وقت با زن مرد فقیری بیرون  
میکرد و رفتی چون مشغول زنا میشد از جانب خدا بطلب و افتاد که با نمر دگفت هر وقت که نوبت من میآید مردی هم با زن نوزاد میکند و چون بخا  
خود آمد مرد در بر او بد در فون بطن زوجه خود که با او زنا میکند و اگر نماند خود او را آورد که با نماند کند و در بلاد آن عرض کرد که هر چه  
آمده است که بگویی بعد از خدا بنعلی حی خود بداد و با نمر یکو که نماند یعنی کما نفع لخیاری یفعلک و نیز در آن نوانه روایت نموده که مردی  
بود در بلاد بخاری که همیشه آب میآورد بخانه صانعی بعضی زر که و نظر بد نامیدت سی سال از هر که صادر شد اما در وقت بیرون آید و از بازوی  
دست زن زنگ گرفت و بطرف خود کشیده پس اشک چشید و بغیر از جماع هر چیز از بوسه و غیر آن بهمان آورد و بعد از آن چون شوهر زن که بخانه آمد  
زن بلا گفت که امروز در بلاد او چه کردی شوهرش گوشه بقول و نکرد از امر شوهر و اصرا را بدید که کرد و قسم داد که هر چه او در سون بعد از او بدید که  
صایغ گفت که زنجیر من سیره بود که سوار بعضی دست بر من و خطای از برای و سانم چون خواست که سوار را داخل ساعت خود کند ساعت او دیدم که  
شعوت بر من غلبه کرد و از دستش گرفته میان خود کشیدم و بغیر از جماع هر چیز بهمان آوردم چون زن صایغ این را از زوج خود شنید تکبر گفت و بعد از  
فعل سقا را بشوهر خود نقل کرد و صایغ از فعل خود منتهی گردید که بجزای خود رسیده و امثال هذه حکایات و الاخبار کثیره لا یطول کتاب تذکرها  
و فصل بدانکه در اینجا چند مسئله است باید ذکر شود اول آنکه اگر کسی زنا کند در زمان شریف مثل شهر رمضان و در جمعه و عبادت و خواجها باید که  
شریف مثل مسجد حرم و مشاهد مشرف چنین گناه از پاره از عهده مقرب غنای عذاب بعضی نمر میبکنند آنچه حاکم شرع محصل میداند و خدای  
در مسئله نیست و در بعضی نمر گفته با اختلاف بظهور در سراسر و کتب محقق و شکی نیست و غیر اینها آمدی که خلاف تکریمه و از کتب اهل سنت مثل ابن  
المحارم و غیر آن نمر عدم خلاف معلوم میشود و قال فی الزمان فی الخبر فی امیر المؤمنین عمه باقی اشیا فی الشاعریه شهریه فی شهر رمضان قهریه ثمانین جمله  
ثم تعبد ببله ثم دعاه من القدر فضر به عشرین سوطا فقال یا امیر المؤمنین ضربت ثمانین فی شهریه فی شهر رمضان ما هو فقال و هذا الجواب  
على شرب الخمر فی شهر رمضان انتم و اگر چه معصیت فاحشه است هر وقت و زمان که بعل ایستد که در بعضی زمان و اما کن و اشخاص از شخص در وقت و  
مغویزه است در شهر مان و مکان و شخص همچنانکه جنات مضاعف میشود شرف زمان و مکان و بعضی از علماء گفته و چون بوم عرض و روز جمعه و روز  
و ایام و ایامی شخص رمضان و عیدین و عید غدیه و امثال اینها که چند کسب از تقصیر کردن در پیرونها که ممکن نیست تذکره اینها و هر که خطا است  
و سب و صبیخ خود بدین ایام بکند خدا تعالی او را میبخشد و حفظ این اعضا از آنچه حلال نیست اگر چه واحد است دو سایر ایام بلکه در هر حال  
لکن درین ایام آگاست چنانکه ایام افضل ایام است و در پیرونها تر و دل رحمت و مغفرت و عفو از نایب اینها است و ایام است و در بعضی نمر  
اشع و افضل است و کل شیء کان شرفه عند الله ثم اعظم و قدده آجل من الايمان و الاماکن و غیره اما کن اختصاصی الله تعالی نعمه اکثر و قد و  
الله اعظم من عظم ما عظم الله ثم هو عند الله اعظم من تعظمه و لم يعرف تعالی الله ثم علیه خبر بل هناد حرمه بان کتاب ما هو ان الله ثم  
استیوان بکون عذاب بعضی و از ایمان شریفه بله نصف شعانت و لاشانها بله مبارک اعظمها الله بعد الله ثم فیها بقره کل  
امر حکم علامه الفولین و تعظیم این ایام که و از نمر بزاده اعمال و اکابر و صدقات و قربات میشود و بان کتاب ما هو معصیت و انظر

خدا جرم نهانست که خدا جرم کرده است و تعظیم و تکریم اینهاست و آن کان ذللت مطالبی غیرها الا انهم اکثر از اهل بیت که چون رسول  
 شوی و عیدین با عید غدیر و ایشالی بنهاست می کند اکثر عوام و دین از آن بستان مشغول بود و بعضی مناهی و تحریمات و معاصی می کردند  
 کان با کمال علی الاسلام و غیره و غیره اهل و غیره بنهاست که اسناد لال می کنند که فاضل مجلسی تبع و ذوالمعاذ از حضرت امام رضا  
 فرمود که آنحضرت فرمود که روز غدیر و فدیت که امر می کند حق تعالی ملائکه نویسند کان اهل کلام برادران بستان اهل بیت و شیعیان ایشان  
 سه روز در روز غدیر و فدیت هیچ خطا و گناه ایشان برای کرامت محمد و علی و ائمه صلوات الله علیهم و حال آنکه در همین حدیث بعد از  
 فقیر امام رضا فرمود که امروز و دو اسرار است و مؤمنان است و روزی که کباب و کاهها نشد و روز عبادت و عبادت و روزها  
 بند معتبر از کلام روایت نموده از حضرت صادق علیه السلام که اگر از اینجا بیست و یک روز در روز غدیر که هر یک ماه ذی قعدة است عبادت و انوار بابد  
 فرمود که بابد و روز بدارید و عبادت کنید و غیر این احفظان مکن و بدانند که حلال می شود و حلال است ایام حج و غیر اینها که ایام  
 و اگر کسی عبادت نماید که روزی هفتاد یا مائة شرب می خورد و با اوطاف و امثال آنها در این روز حلال است در هر شیخ معتقد و در هر کس که با  
 علم اکابر و غیر این هر چه بود که مخالف قرآن باشد تا اول برادر نیاید از درجه اعتبار بگوید اما اظهار عمس الطن و لکن این حدیث فایده  
 یکی آنکه مراد اظهار حال هفتاد شرافت و احترام این عباد لازم الا کرام باشد با بیکه و مؤمنان و شیعیان خاندان بابد لافا سید و ذکر این  
 نکت نظر می و همین کوی مشغول ذکر و طاعت و عبادت شده با نوسید کاهی نه کیره و نه صغر و از ایشان بفرزند نظر با بیکه جز بد شرافت و عظمت  
 زمان و مکان موجب تضاعف ثواب عبادت میگردند چنانکه از اخبار فضیلت روز جبهه و اما کن شریفه و مستفاد میشود و بیضا عفت  
 مؤمنان باشند درین شکست در بین ایام سعادت ایشان که هر چه نویسد زیرا که گاهی نمیکنند و نوشته است از قبیل سالتی بان قلع موضوع خواهد  
 بود و با وجود این حدیث که اگر کعبه احرام از روز و آنکه و شب هر روز با اوطاف و امثال آنها را بکند با جماع علمای امامیه در حد و غیر این مضاعف میشود  
 و چون این دو روز مخالفین عید نمیدانند و در زمان ایشان با سایر ایام در احوال حدیث شرعی تفاوت ندارد اما در سایر ایام مبارک و عید فطری و غیر  
 و امثال آنها حدیث با غیر این مضاعف است با جماع عارفین معتقد به تعظیم آدم آنکه فایده تا سه روز باشد از برای کتاب باشد از برای کاه بعضی  
 کورین و در مقابل افتاد در سه روز نویسد نه آنکه مطلق نویسد بلکه بعد از سه روز هر آنکه راه بنویسد چنانکه مقتضای مفهوم غایب  
 است و در هر یک از آن شاید نویسد بعد از آن که طایف کاه وارد شده که ناهفت ساعت بنویسد و چون هفت ساعت بگذرد بدین معنی  
 و بشما آن نوقند بنویسد و نظر شرافت فدیت غالب روز هفتاد و اندومع هلا اگر کعبه درین سه روز ترک کاهی شود که حدیث شریعی باشد  
 باز با ائمه اصحاب ایام غایب و در هر زمان بمحض جماع الشراطین حدیث با غیر این مضاعف است از جهت آنکه سایر ایام مذکور شده مثل ایام  
 در فضیلت روز نیم بیع الاول از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد شده و از اول هر عیبیک است و در نظام محبت توضیح کلام بهر آنست  
 که عبادت محمد بن آدم درین حالتی است که در هر ایام خود گفته و ذکر شود حال فی التراب من رزق فی شهر رمضان یا اثم علیه الحد و عو قد با دعه علیه  
 هون شهره صلوات الله علیه ولا اظلم و ان رزق لیاکان علیه الحد و التفرید و الفضا و الکفانه و من رزق فی حرم الله و احرم رسول و هم احد  
 الا انه مکان علیه حد الرزاق و التفرید لانه که حرم حرم الله و ابا نه و گذر از افاضل ما بوجبه حد و التفرید بمسجد او موضع عبادت با دعه علیه  
 مع احد التفرید و بما بوجبه التفرید تعظیبا العفو به و کذا من رزق فی الاوقات الشریفه مثل لیاالی الجمع اولی ایامه النصف من شعبان اولی ایامه  
 ایام هذه اللیالی ایوم سبعة عشر من جمادی و لیله او حبه عشرین من ذی القعدة اولی ایامه سبعة عشر من شهر ربیع الاول ایوم الفداء  
 اولی ایامه عاشوراء ایوم عرفه و غیر ذلک من الاوقات المبارکة و التفرید کل ایام علی اقصی ما و اهل انصاف باید و لا غفله نمایند که اخبار  
 و احکام الهی عوام کالاتعاقب مفهوند با امثال اهتیل علماء عظام که صبا و ذکرا و ائمه اطهار علیهم السلام اند و بعد از استماع این کلام و اقیان  
 ایاز که پیاد میشود که بگوید با اعتقاد آن جمل که از خدا غافلند خود را در رطبه شجره و ضلالت نادانند و استغناء حظوظ نفسی بهم بر آن  
 خدا هیچ دهد و از محبت پروردگار هلی بیت عصمت را در رطبه بی برزگان گفته اند و غیر الاستعداد و استعداد شعری که این روزها  
 سفیران آنچه گفته و بگویند که تمام نفعی بلتقت من محمد لان و من یغنی عن سائر الخلق فان ذکر با عتقاد مکان و اشهر و اشخاص غیر معصیت عظیم  
 و اگر کسی از برای آن از شریعت چه باشد ضرر پیلاوه میباشند از این است و فی غیر معلوم میشود اما با اعتبار مکان فی بعض احوال و با بصر شعری





اگر در آن زمان اولی مرتبه از آن وقت که اول وقت است و مثل او باشد و حتی اگر زود بعد از آن اسطاعت بخیر رسانند پس ملاحظه نماید و بیست و یکم که اگر  
 المثل را بود اگر در اسطاعت بسیار بود و بصورت اگر ما بین موالتن تخارج طریق مکه و فاکندج واجب نمیشود و اگر مثلاً صد و صد بان زن ما بین  
 دیگر اگر او اجباراً ناکره باشد صد هم مثل بد منه او میباشد حال در الشراعی و ثبت للمکره علی الواطع مثل مهر نسا آتیا علی الظاهر و بعد نسا بعد از ذکر  
 مزبوره گفته مذهب و المشهور عند الامتثال به دیگر کثیر منهم به خلاف آن حال و آنچه من مهر الغوندلی علی شوبه لغیرها انشور و این در شرح رساله گفته  
 فاما ان كانت المزنیة بها حرة فان كان ثقیبا فكانت مطاوعة عاظلة فلا شیء لها علی الزانیة بها وان كانت مکرهة فبیح علیه خیرها و هو مهر المثل مثلاً الا انها  
 بیق فان كانت بکرا و كانت مطاوعة فلا شیء لها الا انها زانیة و بکرا و مهرها ذمیت باخترها فان كانت مکرهة فلها مهر نسا اما خیر و بیق ان ارش الیکاره و لا  
 یجمع بعضهم معاً فلیت ذلك و یسا مثل انشور کلامه روح و در جواهر الکلام گفته ثبت للمکرهة علی الواطع مثل مهر نسا اما علی الاطلاق انشور انشور کلامه و لا  
 ازین تا ذکرها واضح شده بوجود اینها بیح اشرفا بوبن میشود و در اینجا اشرفا ما در است که طاعت نکرد و درین امر ملحق نمیشود و در است هم از یکدیگر بیح  
 اما توارث مثلاً او و ملحقش میباشد و لکن مخفی نمائند که یکبار که از اجبار با زانیه یا در خیر زانکند و ناعا و واجبست بلا خلاف آنچه فی رد المحتار  
 علیه بل المحکم خصا مستفید من کالت و من لغیر کالت جواهر الکلام و در این گفته و کذا یقتل الزانیة بالزانیة فاما علی الظاهر المصحح به فی اکثر من  
 القیاس کالتقتله التبیة و غیرها من کتب الجواز و هو بیح مضافا الی المحرمین بیح و در بیح وضع احصا شایسته نیست بلکه در کل حال زانیه که با کراه زانکند  
 میکند شریکان او شایع باشد یا عبد مسلم باشد یا کافر یا خلافت جدیده فی شیء من ذلك كما اعترض به بعض الاجلید سیم انکه اگر کسی مرد یا بیعند  
 که باین او فنامیکند هر دو ما میتواند یکشد اگر چه زوج غلام باشد و در حدیثش کثیر باشد و کما هر دو نفس لافرازی را او نیست و بیح خص منوط بنفس لافرازی  
 است اما در ظاهر اگر این ادعا را بکنند و قبول نمیشود و اگر یکی با هر دو را کشت باشد و بیینه نداشتن کول تصدیق او و انکند فخاصر میکند بیح  
 که در شرع مقدر شده با بیعتی که اگر مرد را کشته شود لازم است قال فی التصحاح القود و یختصن الفصاحن کردن زانیه را کشته اولی زن بعد از زنی نصف  
 و بیعند که پانصد شتر در هجده خود نیست و ما میکشند و اگر هیچکس را نکشند و این ادعا را بکنند اگر انشابد عاجز باشد حدیث را میزنند و این حکم  
 ظاهر است اما در نفس الامر خدا ملاحظه از بیعند و سبب ظاهرش تکرار است و ضم هم میتواند ذکر کند اگر بیعند را بیعند بیعند بیعند  
 چه در نفس الامر بیح است و بیعند مفصو است بمشاهد زوج اما در افراد ایشان با بیعند ان بیعند نمیتواند یکشد اما اگر کسی را بیعند  
 میتواند باین او با اولاد او عمل نامشروع بهر اولاد و بیعند دفع کند و اگر از امشاع نماید در بیعند میتواند یکشد چنانچه در اولاد  
 گفته شد حال فی باب القناع ولو وجد مع زوجة اولده او غلامه او جانیته من بیعند و من بیعند کان له نصفه فان امشع فله فله اما در حکم مسئله  
 اول محقق روح در شرایع گفته ولو وجد مع زوجة جلیته بیعند فلهما و لایثم فی الظاهر علی القود الا ان بان علی دعوا بیعند او بیعند  
 الولی و الشاهدا و ذکر عبارت محقق طایب که گفته اذا طلعت الاذان علی الزانیة و لی یکن من أهل بیعند فله نصفه الاصل عدم جواز استیفاء بیعند  
 لک و بعد از خصی و جواز قتل الزانیة و الزانیة بها اذا علم الزوج بهما سواء کان الفعل یوجب الزوج او یجوز کما لو کان الزانیة غیر محسن او کما فی غیر محسن  
 سواء کان الزوج حریب او عیبد بنام بالتفریق و سواء کان الزوج قد دخل اولاد و سواء کان و انما امشع عمالها لعموم و هذه الرخصة منوطه بنفس  
 الامرانة الظاهر فان ادعی ذلك علیها لم یبطل وجهه لالفذف بدون البیة ولو قلنا او احد هما فبذلنا ان لم یقر بیعند علی ما بیح الظاهر  
 و له نصفه الولی و انما و سبب مع الفعل باطنا الا کما یظهر ان یجوز ان ادعی علیه و بیعند بما یخرج عن الذکر بان احسن لانه بیح فی نفس الامر  
 مواخذة ظاهر حال الخ و این مسئله را جامع از اعلام مثل شیخ طوسی و علامه و محقق تکی صاحب کتب الشام و غیر ایشان با قطع بطریق  
 مزبور قوی ما بدانند اما این در بیح گفته که اگر محسن باشد میتواند یکشد و ظاهرش اینست که در غیر محسن نمیتواند یکشد اما در بیعند  
 علی الاطلاق اگر با یکدیگر خوش را همدنوده لکن اکثر علماء اصنافا شرطت و هه اند بلکه مطلقا قتل با جانیته اند و بیعند است که در مسئله  
 عظیمه فی جمل بیطی داده شود قال فی الترابا ذابعد الرجل مع امراته و جلیته بها و هما محسنین کان لهما و کذا لکن ذابعد مع جلیته او  
 غلامه فان وجد به نال مفاد و کالت الفرع کان له نصفه و مفاد و نصفه عتقا فان لیه الذفع فله نصفه و بیعند و بین الله نم و اما فی حکم فان  
 البیة علی ذلك فلا شیء علیه فان لم یکن له بیعة فالقول قول ولی الذم الیهم لا یجابون ذلك منه و لهم القود انشور کلامه فذل من الله ستر بیعند جوا  
 الکلام گفته او وجد مع زوجة و جلیته بها و اوصام بمطاوعتها لفظه فلها ما وان لم یکن ذابعدا احد ولا اثم علیها عن شیخ و جامع قطع







و این آیه و آن حد است در او ادا می شود و اگر از آن در صورتی که در وقت و در صغیر و در شان است و شبها نازد نشد نیز در بیع و صد هزار در بیع از جاهل نادان که با او نکاح  
فواحش اند و اصرار بر این چنین بر نکواری از خود ندارد و بر آنست که در وقت و در صغیر و در شان است و شبها نازد نشد نیز در بیع و صد هزار در بیع از جاهل نادان که با او نکاح  
با آنکه هر دو آنکه ولد الزنا ابرو زانی جا زنیست همچنان بنفس خود هر چند از این بیع کند همچنین ولد زوجه و نام مدخول چهار بار شرط الطلاق اگر از نفس  
خود خارج کند و ولد زنیست و قبول نمیشود اگر اعتراف بدخول نموده باشد جامعاً علیاً فی الزنا یعنی با او اعتراف به ای دخوله ام آنکه اولاد زنیست عنداً  
باللیمان اجاعاً للأصل عموم الولد للفرش للعاهر لجم وان انماها بالقبول و او شاهد ذواتها لم یحرف مع احتمال التمییز به فکون باجماعاً  
و اوفنا ولم یعرف عند الا للیمان بلا خلاف انهم بیع رخصت و اگر ولد از زوجه و نام مدخوله او باشد هر چند خلق و فجو نکند و زنا در نامش  
نماید باز مخرج زوج است و بنی از خود که ولد زنیست و منقح نمیشود مگر آنکه در پیشگاه شرع همان نماید با شرایطی که بدان مقرر است نوقت ولد که  
منقح میشود و در آن نیز بعد از لعان با حرام مؤید میشود با تصریح الاجماع قال فی الزنا من سبب التمییز اللیمان و یثبت بالعموم و یثبت بالقرائن الاجماع  
و کذا نخرج بالادب و طفن الرجل امرته الصماء او التمییز بما یوجب للقبول الا الاثر برهما ان جامع دعوی المشاهدة و عدم البینه فلا حرم مع عدمها  
وان حد مع الشفاء الاول و من الثاني و لا الاجماع المحکم علی القید لکان اطلاق التمییز علیها تبعاً لاطلاق الاصول و در معلوم کرد که اگر زوجه  
کسی که تمام با خورشید او و او را نذر کند زنا با دعوی مشاهده و در صورتی که بینه نداشت ازین با حرام مؤید میشود با جماعاً و احضار همان  
نظاره اما اگر زوجه عیال و خورشید باشد زوج ادعا کند که نوزاد کرده و من خودم برای لعین دیده ام زوج با حرام نمیشود مگر آنکه همان بکند با شرایط  
مقرر و در حرام مؤید بودن زوج کس تمام و خورشید باشد بحدف زوج با دعوی مشاهده ثلوث ندارد که مدخول بها باشد و در صورتی  
مطلقاً تمام محرم است و مدخول معظم اصحاب و در بعضی گفته و اطلاق تصریح کنونی الاصحاح جمع البعض عدم الفرضی ثبوت حکم بین  
بها و غیرها و علی فقی حرمت قبل الذخول فالاجود ثبوت جمیع التمییز بالعدف فاستصحب فی بعض الموارد لا یوجب البینه الیهما  
کلام مطابقت و اینست که با بعضی که با نیت میشوند و بعد از آنکه بطریقیکه مذکور شد زوجه را کس تمام و خورشید است با حرام مؤید میشود  
هذا امر انکما حد است احکام زوجیت ابرایک بقا در حرام مؤید است اجاعاً جاری می سازند نفوذ بالله ثم بعد آنکه شرطاً بر اشهر همان در زوج که  
منه باشد نیتاً درین بارین اگر کفایت مقتضی اعلام هر سید باشد غیر از ثبوت ولد و متعین به خود بسبب اختلاف شروط الطمان با بعضی ان و اولاد  
انکلا اولاد نماید اولاد علی الظاهر بدون کفایت و من غیره و کما صرح به غیر واحد من الا و احد قال فی المسائل لو نفع طلق المنة اشرف طهر اولاد و یوقف  
علی اللیمان بخلاف اللانم و هو و وضع و قال ان فی اشخاصه کما لای الی اخر کلامه و قال فی الکتاب انما فی الولد فی الزنا یثبت لعان و نقل بعضهم  
الاجماع علی ذلك قال فی الزنا یقع بالاعتدال ان اجاعاً و لعان علی الاظهر لا یصح فی المذنب و غیر الولد و فی الضمیر الاجماع انهم کلامه و فی فصل  
بدانکه اگر کسی از بیعت با خورشید کشور را در عمد نیت باشد و نکند جایز است بر زانی که ازین باند خورشید را بعد از نوبت برای خود نبرد و بیعت با اجاعاً و اول  
از نوبت نیز جایز است و واقعاً مع الکراهة علی الاشهر الاظهر بلکه در خلاف و مدسوط و مخصوص هل یزانی اذ عای اجاع کرده و در جوها الکلام گفته  
من ذی امرأة خلیة عن زوج له حرم علی نکاحها وان له بیعت فافاً للشهو و شهرة عظیمه بل فی محاکم الخلفان الاجماع علی اللانم و ما فیها ان محرم  
لا یجوز الحلال و خصوصاً علی الخ انهم و در بعضی گفته اما الزنا فلا یجوز الزانیة علی الزانی علی الزانیة بها و غیره بعد از نوبت اجاعاً و فیها ایضاً  
کراهة علی الاذنب الاظهر علی الاجماع عن الخلف و المدسوط و خصوصاً علی الزانیة بها و ثبت نوقف علی التوبة الی ائمه و فاده للأصل و عموم  
الکتاب السنه و التعلیل یان لا یجوز الحلال فی الصحیح المستفیضة و غیرها و خصوصاً المسامحة الخ و جایز نیست عقد کردن ذات بیعت اجاعاً  
لکن اگر جاهل باشد بیعت عمل بودن او و مدخول نکره باشد حرام مؤید نمیشود با اجاعاً اما اگر یازن شوهر را زنا نکند با در عمد و جمعاً و اول  
زنا که حرام مؤید میشود با و در عدم خلاف و اجماع نیز در حرمشان نقل شده و در بعضی در بیعت گفته که لا یجوز العقد علی ذات العمل اجاعاً الا  
ضریب التمییز بالخطبة فی العدة الرجعیة کما یالی غیره بطریق اولی و لقوله نعم و المختص من النساء ففی الحدود من ذوات الاذواج الا بعد  
و انقضت العدة ان کان ذات العدة رجعیة کانت او ارباباً او عده وفاة بالاجماع و التمسک لکن لا یجوز به مؤیداً مع اجماع و عدم الذخول اجاعاً  
الی ان قال و اما مع عدمه او هو صورة العلم و الذخول فلا خلاف فی التمییز مؤیداً و الباشان بقوله نعم لوزنی بها حرمت و کذا لوزنی بها العدة  
الرجعیة بلا خلاف و عرف کما صرح به جماعاً بل علی الاجماع من ان لا یجوز العقد و عن الخ و فی الحقیقین التمییز و التمییز فی موضع الخ







انتهی کلام در مؤلف قاصر بود که اگر صاحب جواهر کلام قول صاحب حاضر فاسد دانست لکن قول او خالی از وجه نیست چه معضدات باطل و چه قیاسی  
منقول و بصیرت متفحصانه مولد بعمل قبول صاحب مثل صدق و مقصد و تخیل و سلب و علامه در ازشاد و محقق در نایض و علی و سایر صاحب کتب  
و حتی کتبه و از معاصرین فاضل محقق برای فاضل کتبه و غیر اینها و اخباری که صاحب جواهر کلام در رد قول صاحب حاضر فرموده مکافه بصیرت  
انجا که صحت وارد شده نمیکند و مع هذا چون ارفد جث احباط طراژد نباید که بگویند که تقلید بجهت جامع شرایط عصر کند باید هر نوع فتوی که از  
صادر شود مولد دارد **فصل** در آنکه اگر کون بر این بیخ کند و بعد بماندند خود زانکه در ایما و که موطن و سید و شرف تا نماید باید کسی بر عمل و کوه و طونه  
پرخود ناکند همچنانکه از اینها فخر و شکر کند و آنچه سابق بود که عقده مسیون باشد و حرام حلال را بر هم نینداند تا فی جواهر کلام  
نزوج با راه و دخل بهائیم و زعمایها اولایها و ایماها و اینها آنکه بمالوک و اسبالموطن و زانکه لکن از غیر علیها برانند و مالوک و کفان ذلک و ما شای  
لا یجوز و استیفاء بل اطلاقها خصوصا القلیل فیها کالتفادی عدم الفرق فی الزوجین المدخولیهما و غیرها خلافاً للصحیحین و علی فقال ان عقده الا  
الآن علی آراء فرقه بها الاخر حرم علی العاقد ما لم یطالعوا ما نکح ابا و کوم عدم القول بالفرق الا ان قال من غیر عقده بل فی الزیاض فلا ندعی جماعه الاجماع  
علی خلاف و لکن محققانند که اگر کوی با عی و خاداش زانکه مشهور است که در خرابانرا میخوانند برای خود عقده کند هر چند که نام سابق بر عقده باشد تا  
اگر بعد از عقده کردن دختر عی با خالند ناکند دختر با حرام نمیشود قطعاً قال و جواهر کلام و ان کان الزنا سابقاً علی العقد فالشهور غیر عقده العقد و  
همان ادواته با تمام بل عن الرضی الذکره الاجماع علیه و هو یخبر و رد با من کتبه و علی الخیار و یستثنی من مالونک بالعقد و بخلافه جرم علیه با تمام  
فی المشهور بین الاحصاب بل علیه الاجماع فی الذکره عن الرضی هو یخبر انهم کلامه و یخبر و کتبه کتبه و الزنا الاصح بالعقد لا یفسد جرمه العاصره سواء  
فی الذکره انما بالعقد و بخلافه لا اعرف فی ذلک خلافاً بین الاحصاب بعدل علیه لاخبار و اطلاق کلام الاحصاب اکثر الاخبار یقتضی عدم الفرق فی الزنا  
بین المدخولیهما و غیرها و مقتضی روایت ابی الصباح الکافی الفرقی و لا اعلم فانما یضربون الزنا فی طرفیهما مشرک بین العقد و غیره انهم کلامه و  
در این مقام چند مسئله است که باید ذکر شود اول آنکه با در زنا عده هست یا نه یعنی کفانی و مثلاً با خنجره باز نه که شوهر نداشت تا آنکه طفل از عده  
نواند او را برای خود عقده کند یا باید عده نگاه دارد و بعد زانی با بر عین معصومه شود مسئله خلاف است اکثر علما بلکه بعضی ادعای شریف هم  
انکه اگر حامل باشد یا حامل از زنا عده برای او خواه بزرگتر و چه شود یا بقیه زانی لازم نیست و در جماع الشاه کتبه که هرگاه با خنجره باز نه که شوهر نداشت  
زنا نماند برای زانی چنانست عقده بدون عده و از برای غیر زانی هم چنانست بدون عده داشتن از برای زنا او عقده نماند و اشهر و اظهر  
که از برای غیر حامل هم عده نباشد هر چند غیر زانی و دیگر در لکن احوط اینست که از برای غیر زانی عده میداند بلکه از مؤلفان صحیحین بر هر ظاهر میشود  
که خود زانی هم نا استیفاء نکند تزویج نماید و عمل با این طریق استیفاء کلامه و یخبر و جواهر کلام و باقی استیفاء بر هر یک از این عقده است و زانی  
کرده و غیر علی بن شعبه که در بیابان و اب شده در محفل المقول المضمون ابی جعفر قول بر استیفاء عده و کتبه فلا یجوز علی غیره فی الذکره  
خصوصاً بعد اطلاق ما دل علی جواز تزویج بالزانیه علی کراهه و غیره انهم و لکن علامه و دیگرین ظاهر میسجد در مسالك و از معاصرین صاحب طالع الا  
و ما به منجاج الدنایا و صاحبانوار الفقاهه صاحب حاضر بر وجوب عده فائند و بهر آنست که عاشران نشان ذکر شود قال السالك و کذا القلی  
فیما لوزنک و هی خالیه من هل حلت فی جودها التزوج قبل الوضوع و لولم یجزل نظاهر الفتوی ان حکم کذلک و قرب فی التزمین علیها مع عدم اجماع العده  
و اینها بر حدیث من خلط الیاء و کثرت الاصاب انهم و فی عبارات صحیحین و الشاه ظاهر که بلیکه اگر حامل از زنا نباشد باید عده نگاه دارد و در  
و آج الهدیه بن بن قریب دانه حث قال لامده عن الزنا فی حامله و علیها فیها لولم یکن حمله الا ان الاصل الاثری فی ارم الاخذ  
فلو نضر العده و حملها اذ حیونها التزوج انهم کلامه و یخبر و قال فی اوار الفقاهه لوجملنا عوامه من الزنا فلامده سوا کانت زان و معلوم لا الاصل و  
عدم جرمه و لزان و لو کانت حمله لا مشهوره لامده علیها عدم احرام ماء الزنا و الاظهر انهم اندامه لقتل الحکمه فی خلط الانساجان  
کان العقل لولم یلغش و للاخبار انما لعل الوجوب علیها علی الذکر خلاف الظاهر انهم کلامه و یخبر و قال فی الزیاض و کتبه کان من تقدم الا  
او الصغ و علی الشیخ بل الزنا و فلما جماعه من اصحابنا لا شکره المناط و هو خوف خلط الانساج للمصوم و من غافل له الرجاء یخبر الیه ثم عده  
فی تزویجها هل فعل لذلک قال نعم ذاهو و جنبها حتی یقضی عدها با سبب و جهها من ماء الجنون فان یزنیها الخیر یخبر الموی فی تحفل الیه  
عن مولانا ابو ذر اندر سئل من رجل نکح امرأة علی زنا حمل لزان یزنیها فقال یزنیها و یزنیها من نطفه و نطفه غیره و لا یزنیها من ماء الجنون





با احوال ایشان داشت و میدانست که فسادت برین مرتبه نمیکرد و در پرتو آن منع زنان از حضور و مساجد رفتن بمشاهد لازم و واجب است و چون  
 گویند و بازار و حمامها و مجامع و کثرت آن عیود که از حد فساد گشته اند و از فحشه بعد از حضرت پیغمبر صحابه اذین و چنین رفتن  
 نمودند و گفتند که هرگاه پیغمبر به طالع بر حال زنان این زمان بود منع پیغمبر و دیگران از خانه بیرون رفتن و از حضرت صادر غیر رسیده اند که  
 جایز است که زنان از برای نماز عید و نماز جمعه بیرون روند و فحشه و فساد نکند که پیغمبر بوده باشد و با آنکه هر که اندک اطلاعی از احوال زنان آن  
 عصر و امثال آن داشته باشد و در این احوال و عیود و مناسبتها و منع میکند از آن احتمال قضا و ناخوشی داشته  
 باشد از نظر کردن مردان نامحرم صدای ایشانرا بشنیدن ناخوشی و عیب نمیشد و استماع شایع و اول شنیدن خوانندگی و غنا بلکه از  
 بیرون روضه از خانه و آمد و شد با بیگانگان و ترقه و مجامع و مساجد و حضور در مجامع اگر چه جمع تغزین است و شهادت بوده باشد و سفر  
 کردن برادران مستقیمه و امثال اینها در آنکه غالباً فسادت و کجایی و فحشه و فسادت را منع نمیشد و اگر هیچ نباشد نظر ایشان بر مردان نامحرم میباشد  
 صدای ایشانرا بشنوند و این منافی طریقه محبت و خارج از شریعت است و در بعضی مردان صاحب غیرت لازم است که نهایتی  
 در محافظت اهل محرم خود نمایند و ایشانرا از بیرون روضه خانه برانعت نماید مگر شرعاً واجب شده باشد چون سفر بیخ و واجب بودن  
 حیاط عالم خدا را میباید و لاجرم هرگاه مردان خود تمکین از اخذ مسایل و ساندن ایشان نباشند یا اگر فرض شود که بعضی  
 کدبانها که رفتن ایشان یکی از مواضعی که شرعاً واجب است چون زیارتنامه یا جمع تعزین زنان با امثال اینها از مفسد خالیت ظاهر است که از آن  
 دامن ایشان جایز باشد چه آنکه رفتن زنان عیون امثال اینها مواضع ضرری ندارد و همچنین مقتضای صفت غیرت است که زنانرا منع کند از شنیدن  
 مکایات شهوت انگیز و عیون عشره میره صاحب چه زنانیکه با مردم آمد و شد دارند از بیخ و در احادیث زنان غیر را منع نمودند از یاد  
 سوزن بوسیدن و شنیدن آن و حضرت امام المؤمنین فرمودند که سوزن بوسیدن از زنان خود تعلیم میکند و بر ایشان خوانندگی بگفته می  
 افتد و سوزن نور را با ایشان بآورد و هب که مشتمل است بر مواضع و نصاب و فرمودند که زنان را بر زین سوار نمکند چه مہتیج شهوت  
 ایشانست و حضرت رسول فرمود که زنان را در غرضهای مدهد و خط نوشتن با ایشان ناموزند و ایشانرا زینب رشتن بآورد و هب  
 و سوزن نور تعلیم نماید و بدانکه در صاحب غیرت است از او آلتی که خود را در نظر زن با همایب و صلابت بدارد تا همیشه از او خائف  
 باشد و پیروی هر او و هوس خود را نکند و هیچ وقتی برای بیکان گذارد بلکه پوسند او را مشغول او و سازد از امور خانه با او را بیکه بداند  
 زیرا که اگر بیکان باشد سلطان اولی فکرهای باطنها را اندازد و میل بیرون رفتن و تفریح و خود را بی و خود نماید و بگوید و لعب بخندد  
 باز عیب نماید و کار او بقتل آنها انجامد و باید در صاحب غیرت هیچ ضرورتی از آن خود را در پوشانند و سایر آنچه بان احتیاج است  
 بپاسازد تا مضطرب بعضی اعمال و احوال ناشایسته نگردد و بشاید که در مخارج و مصارف طریقه تصدیه و مانند در ارضای معین خود  
 و شان خود را نسبت به ما غفلت نماید و در هر حال از عهده خود تجاوز نکند و از امر او تقیر مختلف معجز باشد خود و اهل خود را بقضا  
 در خور از لباس عادت بدهد و نوعیکه که با طمع از آمدن نداشته باشند و بشکریست و تقیرش خوش گذرانند و عادت نکنند و با اهل  
 دنیا هرگز ایشانرا آمدن نشد نمایند که بغیر از ضرورتی و دنیوی در مخالفت ایشان ثمره حاصل نیست و البته از آنجا که از خریدن چیزی  
 که محتاج الیه نیست اگر چه از آن باشد چه امام المؤمنین فرمودند من اشتری ما لا یحتاج الیه باع ما یحتاج الیه و اگر فقیر محتاج باشد در  
 تصدق حاج خود بغیر از خوردن و کار خود با حدی علم و تکوان نداشته باشد و فقر خود را از اهل دنیا بالمعنی بدارد و بقناعه تمام کار  
 و پاره اندازد و آنچه ضرورتی بقیام چرخش گفته شعر ابدل علم بملک قناعت بلندکن چشم خرد ز اهل جهان بپزند کن تا چند نافع  
 باشی های باش خود را بنا نمودن خود را چند کن دشمن اگر چیزی هفت نکندند تو خاکراه او شو و همت بلندکن در خلوت رضایت  
 الله در روزی که ابلهین را بسالمت شرع بند کن این اشیا چون ملک کنی نیست عارض نیست خسرو بود تو هیچکس بر اینند کن مخفی نماند  
 صفت غیرت اگر چه خوب و نظر شرع و عقل مستحسن و مرغوب است اما باید که بمثل افراط نرسد و خادمی نبوی نشود که بیباید اهل خود بداند  
 بر ایشان نسبت بکند و در صدد حشر باطن ایشان برآید زیرا که همین آنکه در حدیث وارد شده است که زن مانند اسفندان کجاست اگر خواهد آنرا  
 داشت که نمیشکند و از حضرت پیغمبر هر وقت که بعضی از انواع غیرت که خدا و رسول از دشمن دلوند و انانیت کرد و بعضی بر اهل خود



مرموزان و شادی باشند هر کس در این عمل بیگانه باشد از این عمل بیگانه است که روح در آنست چنانکه اگر از این عمل بیگانه  
 میشود و مجلسی برنج نیز میخورد و جناب سبب است که در روز اول از آنجا که حقاً حقاً در آنجا که در این عمل در زمان مشاهده کرد  
 که صاحب دروغ و تقوی بود و در این عمل در دست میزدند و هر کس که در این عمل دروغ و تقوی بود و در این عمل در دست میزدند و هر کس که در این عمل دروغ و تقوی بود  
 زبان و لسان با ایشان داشتند فریب مکر زبان خورده از چیزی میخوردند و در این عمل در دست میزدند و هر کس که در این عمل دروغ و تقوی بود و در این عمل در دست میزدند  
 و بران نموند و با این عمل در دست میزدند و هر کس که در این عمل دروغ و تقوی بود و در این عمل در دست میزدند و هر کس که در این عمل دروغ و تقوی بود  
 چون از این می بینند از خود بخت متعزیزان نمیشود و هر کس که در این عمل در دست میزدند و هر کس که در این عمل دروغ و تقوی بود و در این عمل در دست میزدند  
 از کثرت محبت از هر عملی که در این عمل در دست میزدند و هر کس که در این عمل در دست میزدند و هر کس که در این عمل دروغ و تقوی بود و در این عمل در دست میزدند  
 چنین زنان از اهل اول و در حال نیز میگردند و در این عمل در دست میزدند و هر کس که در این عمل در دست میزدند و هر کس که در این عمل دروغ و تقوی بود  
 و با این عمل در دست میزدند و هر کس که در این عمل در دست میزدند و هر کس که در این عمل در دست میزدند و هر کس که در این عمل دروغ و تقوی بود  
 تمام و این عمل در دست میزدند و هر کس که در این عمل در دست میزدند و هر کس که در این عمل در دست میزدند و هر کس که در این عمل دروغ و تقوی بود  
 اندیشند زن در دست بود و زن با این عمل در دست میزدند و هر کس که در این عمل در دست میزدند و هر کس که در این عمل در دست میزدند  
 کشیدند در هیچ وقت و زمانه بدند زن چست خاستگاه نمیکند و در این عمل در دست میزدند و هر کس که در این عمل در دست میزدند و هر کس که در این عمل دروغ و تقوی بود  
 زن میل بر پیش آورد فکر سگار خوشتر بود این کار زنان پاک با است انصاف زنان بعضی از است چون برود بر کسی نشیند خواهد که ترا در  
 ندیدند در شمع آفتابها است چون دوست بود هلال جانند چون غم خوردند و نشاء نگردد چون شاد شوی زغم میرد زن که بیکدیگر کشیدند  
 زن باشد که هر مثل شربت و در کس خیرترین از رسول القلین هر دو یک کفر و مویس که اگر روی در اهل خانه خود داری ببیند که منافق هر دو باشد  
 و غیرت نباید خوار میگردند که از آنکه در کوبند و در این عمل در دست میزدند و هر کس که در این عمل در دست میزدند و هر کس که در این عمل دروغ و تقوی بود  
 دارد اگر امروز در غیر اینها منافق هر دو یک کفر و مویس که اگر روی در اهل خانه خود داری ببیند که منافق هر دو باشد  
 بعد از این روح ایمان از این مفاوتها میکنند و ملائکه او را توت مینامند و اینها در این عمل در دست میزدند و هر کس که در این عمل در دست میزدند  
 در احوال قهر از اول و در حال بعضی کسان صادر میشود و هر کس که در این عمل در دست میزدند و هر کس که در این عمل در دست میزدند و هر کس که در این عمل دروغ و تقوی بود  
 با آنکه خود کطرف نفس طاقه شهنوب است و سستی از خندانم در شهنوب نکاح هر دو یک کفر و مویس که اگر روی در اهل خانه خود داری ببیند که منافق هر دو باشد  
 نیست که این در شرح انور معلوم و ناپیدا است چه اهل قوه شهنوب نکاح هر دو یک کفر و مویس که اگر روی در اهل خانه خود داری ببیند که منافق هر دو باشد  
 آدم مسلط اگر نماید کافل با مادی و در این عمل در دست میزدند و هر کس که در این عمل در دست میزدند و هر کس که در این عمل در دست میزدند و هر کس که در این عمل دروغ و تقوی بود  
 بقاء مثل مردم شده است که یکبار از آنها موافقت اعادة خداست که تمام نوع انسان باشد و در این عمل در دست میزدند و هر کس که در این عمل در دست میزدند  
 از زمان سببهاست و انظار میکند و بر کسبت بد علم فرزندان صالح جدا از بودن و وصول شفاعت اطفال صغیر یکدیگر را میدهند و ملائکه  
 و غیر اینها از خواهد بود و با یکدیگر قطع کردن نشیند که از آدم ابو القاسم متصل شده و از این کسبت بد علم فرزندان صالح جدا از بودن و وصول شفاعت اطفال صغیر  
 نکاح و تزویج نیز خواهد بود که کسب از آنکه بدان خواهد از غیبت میشود و از اینها محافظت خود از شر شیطان و شکستن صورت  
 شهنوب دفاع شدن از اندام متره و نگاهبان خانه و در طبع و فرس و جادو و سببهاست که در این عمل در دست میزدند و هر کس که در این عمل در دست میزدند  
 اینها از اینها را از تحصیل علم و عمل باز میدارد و از غیرت سببهاست که در این عمل در دست میزدند و هر کس که در این عمل در دست میزدند و هر کس که در این عمل دروغ و تقوی بود  
 اعانه کند و در این عمل در دست میزدند و هر کس که در این عمل در دست میزدند و هر کس که در این عمل در دست میزدند و هر کس که در این عمل دروغ و تقوی بود  
 کردن در ما جانها اهل وصال و با لجهت نمودن در تحصیل مال حلال و اصلاح ایشان نمودن و از اینها با ایشان آموختن و تربیت نمودن  
 کردن صبر و اخلاق زان و از اینها با ایشان و در هر یک از اینها اخلاق است پس با این و خواهد داد دیگران و با این سببهاست که در این عمل در دست میزدند  
 زحمت کشد و در تحصیل نفس هلال مانتند که در راه خلاصان نماید و فرمود هر که نماز او بگوید و پاره مال او که باشد در هر یک از اینها  
 در آنجا با من در دست خواهد بود مثل این دو انگشت من که با یکدیگر در فرمودند که بعضی از نگاهبان هست که در این عمل در دست میزدند و هر کس که در این عمل در دست میزدند

زحمت در طلب معیشت و فرموده هرگز اسب بخورید باشد و ایشان نفقه دهد و احسان کند تا آنها از بیت پدر مستغنی شود خدا تعالی بجزای  
بر او واجب میکند و شکر نیست در این که خود از شرف و بزرگی کساح باعث حرمان از همه این قوا بدست آورد و بداند که همچنانکه این قوا با از برای کساح  
هست از برای این اوقات و بلباس بسیار زیاده است چون احتیاج به مال و معیشت تحصیل جلال خصوص در امثال پنهان و کونا هر چه در ضوون زمان شخصی  
با تعدد ایشان صبر بر اخلاقی آنها و تحمل بد خوئی و آزارشان و تفرقه خاطر بجهت تحصیل آنچه بان احتیاج میشود و امثال اینها و غالباً گفت که با این  
جهت احتیاج عال بدینها فرمودند و از یاد خدا غافل میشوند و از کار محکم بران خلاق شده اند باز میمانند پس سزاوار مجال هر کس است که  
بجهت نفس خود باشد احوال خود را ملاحظه کند و قوا بدست و مفسدی که مذکور شد بنظر در آورند و ببینند که در حق او کدام طرفی بهتر است و  
در قاعده ای که سواد می باشد گفته است غایب از این می خورد و بعد از آنکه گرفتار شد چاره میبندد و اگر در سبب احدی در جلد شک کند  
و در آن زمین جهانی و در آن زمان تمام و غیر اینها و این بوده اند که شیخ جلیل بن السابین قدس سره و قال فی بعض جلال القربان حدیثی که در  
کتاب شخص از این معهود است نموده که حضرت رسول گفتند که هر چه خواهد آمد در زمان غایتی که در این صاحب خود است  
نماند هر کس که بگریزد از سر کوه بی کوهی از سر و رخی خود را میماند و با آنچه میخورد و با او متفرخ آن الزمان جمع حاضر بودند عرض  
کردند که خواهد بود از زمان قال ذالک المثل المعبود الیها صفت فرمود و انوقت کردم تحصیل معیشت نتوانند نمود و اگر در کساح  
بجهت خداوند فلان حالت المرید بی روح و زانها تکام عزب بودن حلال خواهد بود و حضرت در برابر آنکه غایتی حرجی خواهد بود عرض کردند ای رسول  
خدا تو ما را اگر کرده بگد خدای و زن کوفتن حضرت فرمود بی چیز است و لیکن چون الزمان برسد هلاک مرد در دست پدر و ما در خواهد  
بود اگر پدر و ما در نداشت باشد در دست اطراف او هم نیکان او خواهد بود عرض کردند که چگونه این خواهد بود عرض کردند ای رسول خدا  
فرمودند که نه بر سر و در شرح ملاقات خواهند کرد بر تنگ معیشت و ناداری و تکلیف او خواهند کرد با موی که طائف بمانند تا آنکه برسانند  
او را بی فایده است و کتاب عاجز و هلاک دین او باشد و معصوم این خود است شامل احوال اکثر اهل این اعضا است که اکثر زمان این عرض  
در لباس و مسکن و خوراک و غیره از حد بگذرد و اندو شوهران ایشان در اوقات آن مخارج از دین و ایمان بالمره خارج گشتند و خود را بجلال و جوامع  
دنیا اعتنا ندلی چون اوقات و اخبار پیش ما در بلباس تنج و نکاح و اور شده هر کس باید که تکلیف خود را در هر باب ملاحظه نماید سزاوار است که اگر از  
عهده نفس خود نتواند بگذرد در خبر بر اثر شیخ کند که در مصلح نسبت و کس باشد بلکه اطاعت و ایمان با اگر چه در بین این معصوم تعزیرت اللیلا  
و من علیها که در تمام برسد که اطاعت شیخ خود نماید و او را تکلیف بجهت های که فایده نباشد نماید و همچنین بر روی هم پلانی میشود که بخوشی و با لذت  
خود ساول نماید و بعضی نان چنان سلاطین و شوهران شده اند که با کمال زینت و بیاز و جواهرات و در کافین با جانب نشسته و قول خرید  
فروش میباشند و لباسی که زوج ایشان از بازار میخریدند با یکدیگر خودشان بدست خود از باجهان شتران نمایند و همه اینها از وقت  
و بیخبر مردانند و آنچه این است که قریب این عمل از میان مردم بر نمانده شده است و با الوان فعال ازین عمل ندارند شیخ صدوق در کتاب مالی در مجلس  
سوم هفتم پس در حدیثی از ابی عبد الله حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که روی از اصحاب میباید و منین  
از دست زن خود شکایت کرد از حضرت برخواست خطبه خواند و بعد از آن فرمود و دیگر که ناسل طاعت نامر آنکه در هیچ حال و ایشان را این بر  
مالی نمایند و نگذارند که امر عالانند بکنند و بگردد اندیشید دست بگردد از ایشان بگردد که آنچه داده میکنند بمال و در دنیا مال میباشند و بگردد  
از خدا بمانند و ایشان از چنان با فایده در وقت حاجت خودشان و در هر چه بگذرد بمانند بعد از وقت غلبه شعور و ایشان صبر بر تحمل آن هر که با آنها  
میباشند کبر و افتخار برای ایشان روز شده اگر چه عجز شوند و عجز خود نیستی ایشان لاحق است اگر چه عاجز باشند شکر بکنند و کبر بر  
و قند ایشان را از آنچه قابل منع نمودی و هر چه بخرید در باره ایشان کنی فرمودند میباید و مشرترا حفظ میکنند و میبایستند به ایشان زدن و در دنیا  
میباید در طغیان و مغرور اندام عمل شیطان پس در قله با ایشان در هر حال و بگردد خوش ایشان سلول و کس باشد ایشان مخالف خودشان را  
با چنین خوب نمایند و حضرت رسول نهی فرمود که در هر کس که طاعت زمان مکنند تا آنکه طبع بفرستند و در فرودن تا بمانند بهایض اینها را  
بدان ایشان از نیکان ایشان در چند باشد و حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که در باره خودشان سه لایحه نوشته اند  
مکد بیت نشاطی اند و از آنجا نماند که با آنکه رسول بدانها کمان و در کسکول گفتند قال دعایا فاطمون آتیه بخوان و زحمت و افعال را بجهت











اینها بودند و زیاده از بخواه جلد از بزرگ بخط خود نوشتم و جمیع عنبر بود و در تحصیل علوم شرعی صرف نمودم و هیچ دخلی از اوقات سفر و حضر  
 غفلتی ازین نداشتم لکن در سفر سن که طفل قیام بی پدر بود و حال بیکم غمناک شد و عفت بدن در خود میباشتم و از جمیع لغات دنیا و دنیا داران  
 خوبت عرض احتیج داشتم و جناب باری تعالی شاهد چنان شوق در تحصیل علوم بن عطا فرموده بود که دنیا را با فراموش کردن  
 و بیضول ملائق دنیا خود را الوده نمودم و از غایت غریب کل با حدیثم بلکه بشوین تمام کتابت نمودم و از آن بجز فوائد کلدان  
 و غیر این باب علم هر کس که از جوئی نمودم و همه همگذاستجاب دعا کرد و در وقت صبح با آن بجهت طواف زیاده از من بیکم عطف  
 عنوان جوانی شرفیاب شده از اب باوان که از من بجهت رحمت بجز اسمی حاصل نمیشد غسل از آن کرده در هر ایام مکان شریفی از خداوند  
 اسند ما نموده بودم که در ایام حدی محتاج نکند و قدر کفایت و ایکنده بین و عرف جبین برسانند و از مال دنیا نماند از آن بمن نماند از بزرگ  
 اندامان مال بلحد علی ذاهل و باو عقی غلظت از من بر ما امر محتاج نموده است و استیصال تصفای بهم چونه و افضا و جسمیت و توالد ان بیدم  
 فی القدر بی و الاولاد الی یوم البعث و ان یجعل لک سائر الاغنیاب متصل الی یوم الماب و در محکم محقره با اینک با مورد مرض هر که  
 نزد بگایب و محرقی و در کالی و از زانی کزدان اهل اولاد و اطفال و احضار و ایا اکثرین عطا با حسن وجوه بمن التفات فرموده و هر چه در اول  
 یان فوائد نموده فرصت را در تحصیل علوم شرعی از دست نداده چشم طمع از کل نام برود شیده داشتم و لکن شوق بیست و خواستگی بجهت  
 بعد بدان داشتم که صدقه جاریه از من با بماند و بجهت فکرت مدخل و کثرت عبال فکرت بر انجام آن برای من حاصل نمیشد چند نفر از اولاد  
 خود بر عیال تربیت نمودم و بجهت کمال رسانیدم اکثر ایشان بدارالافتا حرکت نمودند و اطفال صغیر ایشان بی پدر ماندند و بجهت  
 از ایشان در ضبط مسائل فقهیه و علوم شرعیه از اقامت امثال و اقران خود امشب از تمام یافت بود و بر عرض اینگونه راهی و مصیبت عظمی دنیا  
 در ماضی در نظرم نبره و آنکه در بدو بوقوع الهی بقیعنا باری بصمیم قلبش آلوده شدم و از کثرت بلا و طول عذاب الغنائم خالق از من جدا گردید  
 و الی بر عدم رضا بقضا باشد از من بر صفت ظهور نیامد و لکن بعد از عرض این قضیه ها با ضعف با صبر و در خون جاوید و اراضی جمانه  
 بیشتر از سابق بر من علاوه کرد بدین کار بجای رسید که در عرض یکشنبه روز انواع و اقسام از اراضی مختلفه بمن رود و با امر صحت بدن از  
 دست رفت مع هذا با اینگونه پریشان و غصه و آلام نامناهی که خود را معدود از اهل فو و بعد از آنم فتور و مجول و قوه باری در عطا نمودم  
 و تقلم بمن و عقدا و فی با وجود عدم قابلیت در صدان اقدام که با کار به بعد از من که صدقه جاریه باشد با بماند و این پریشان انصر  
 مشغولت از راه من شود و درین اثنا بنگار بنگار سووم بجز بجاهاست مشغول گردیدم و در عرض سه سال اینکار بر ابرامه نذاک اجاب ما لیتقو  
 و یکسال نیز سفر بجای نماند اما ذکر بالمره آن بکار خطیر ماند و بعد از اینصن از عدم فکرت بر مدار همیشه در خلوت شوقان پیشش  
 تمام مشغول ظالمی که کم لایق و علاج در محکم نشسته با پریشانی خاطر یا فزانی خرج و مصارف بومی و بنا لیتقو بنگار مشغول میشد  
 و با اینکار نیز نماند و کویا اهل این بلاد با بر اطل المتابعان می بودند مع هذا و این اوقات را بیلست اعلام مسائل را فو و استفتا و نوشتن جوئی مسائل  
 مشغول آنها مشغول میکردند و با میشد که چیز برادر نصیبت مکرری نوشتم و بعد فقیر میادام مشغول میباشتم که بیخلافی و مند نیستند  
 غلات آمدند و لکن چون از سابق کتب مندا و له فقهیه و اخبار و بالتمام ضبط و مطالعه نموده بودم بلکه اکثر عیاشی مسائل مختلفه را از کتب اصحاب  
 و مطالعه نموده بودم بلکه اکثر عیاشی مسائل مختلفه را از کتب اصحاب حفظ کرده بودم آن بکار من میآمد و هر چه مناسب مقام بود و در بطنان داشت  
 دضا آنرا از هر یکی از کتب فقهیه را کرده با بنگار بنگار می نمودم و از عدم فرصت فکرت توانستم که آن سوره بکتاب دیگر نقل نمایم و هر چه مناسب  
 بان علاوه تمام فایده است و در کتب براه و الفقه مدینه هو و هر مستانکه در کتب بجمیع شده بنقل جماع بنقول با مشهور و عند الفول از این  
 شده که وقت بکار مسائل آبر بید از آن منفع شوندر جماع منقول بجهت است علی الشروع عند الاصحاح فرجه از ابواب فقهیه که از خودم  
 کتاب بقلم ضرب نیامد آفته ضم برای انتفاع اجاب در مجلد دیگر کثیر طبعات نوشتم خواهد بود و با وجود اینگونه سواغ بقیه مادام که  
 این فکری در حال جنبه من من مستغفرت خداست خداست فطن معاندان و عاقدان سانه خواهم شد و انصاف نمیکند که اگر چه این در بین  
 کتاب مرقوم شده و کتب علماء سلفه ضوان آفته علیهم آجین مسطور آنرا جمع نمودن عبارت ایشان و در بطولون کلام آنها بیکدیگر که در هر  
 و علاج نیست و اینم مآل بیست هر که سخن بر مضمون کند فطوره از خون جگر که کند و اغریب آن که از حقیر و بعهده سالکی در شبان عرش و



طریقی انبار از قوت بفرستند در دیار بهار در خلاف قوت که سه جارک از آن است سه روزه در عین انبار غیر از سه جارک  
باید که روزه در عین سردی در انبار غیر از سه جارک که عین دیار باید که روزه در عین سردی در انبار غیر از سه جارک  
تا بلند نصف انبار باید که بطرح باقی بماند برابر شود از آن بلند شود و اما عمق انبار باید که روزه در عین سردی  
بسیار که به رتبه کفایت مکتبند زبیه چه نرسند آه هر موت در حاله است